

گزارش سیاسی هیات مرکزی حزب کار ایران (توفان) به
سومین کنگره حزب

سیمای سیاسی جهان

رفقای عزیز!

تضادهای اساسی که منظره عمومی سیاسی جهان را ترسیم میکنند همان تضادهائی هستند که ما در کنگره گذشته در کنگره دوم حزب کار ایران (توفان) در گزارش سیاسی بیان داشتیم. در این تضادهای اساسی تغییری پدید نیامده است. آگاهی به ماهیت این تضادها و شناخت مبارزه این اضداد که سیمای سیاسی جهان ما را ترسیم میکنند، شرط ارزیابی سیاسی درست از جهانی است که ما را در بر گرفته است. این تضادهای اساسی هستند که خصلت تحولات جهان کنونی را تعیین مینمایند. آنچه جنبه مهمی در این شناخت دارد، شناخت ماهیت امپریالیسم و مبارزه بی امان با این ارتجاع سیاه تاریخ بشریت است. بدون قبول موجودیت پدیده امپریالیسم و شناخت ماهیت بشدت ارتجاعي آن یک روش تحقیق و بررسی علمی مقدور نیست. سیمای سیاسی جهان طوری است که سرمایه داری برای کسب سود حداکثر و غارتگری به جهانی شدن روی آورده و در این عرصه نه تنها استثمار طبقه کارگر را تشدید میکند، بلکه به رقابت میان خویش نیز دامن میزند. این واقعیت است که به تشدید مبارزه طبقاتی منجر شده است. از جانب دیگر تجاوز امپریالیستی به ممالک مستقل تحت عناوین تقلبی به مبارزات خلقهای جهان و نهضت‌های رهائی بخش جان تازه ای دمیده است و آنها را به مقاومت وا داشته است. مبارزه طبقاتی و نهضت‌های ملی ضد امپریالیستی دو عامل مهم در تعیین خصلت کنونی جهان اند. امپریالیستها و قدرتهای بزرگ

وجدان بشری هستیم، ما مخالف استثمار فکری و شستشوی مغزی انسانها توسط کهنه پرستان میباشیم و لذا باید مذهب را از دولت و آموزش جدا کرد و آزادی تبلیغات مذهبی را برسمیت شناخت. این ارزشها ارزشهای عالی بشری است که باید جای شایسته خویش را در اعلامیه حقوق بشر پیدا کنند. ما به حقوق بشر انتزاعی و مجرد و افسانه ای اعتقادی نداریم. حقوق بشر باید معین و مشخص باشد. باید حق میلیونها شهروند زحمتکش را بپذیرد و در جهت تحقق تضمینهای لازم را فراهم کند.

برای چپاول جهان و کسب سهمیه بیشتر با یکدیگر به رقابت مشغولند و برای این هدف در کار هم اخلال کرده و خویش را برای ضربه زدن به حریف آماده میکنند. امپریالیست آمریکا در پی تغییر جغرافیای سیاسی پس از جنگ دوم جهانی است و با این انگیزه پا به خاور میانه میگذارد و چهره زشت خویش را به امپریالیست روسیه نشان میدهد و دست صهیونیستهای اسرائیل را بیاری میگیرد و نگاه تهدید آمیزش را متوجه ممالک عربی و نهضت فلسطین مینماید. از این جهت است که دسته بندیهای بزرگ جهانی میان یکدیگر و بر ضد یکدیگر در جهان در حال شکلگیری است، رقابت و تبانی از ماهیت امپریالیسم برمیخیزد. تضادهای اروپا با آمریکا و ژاپن و روسیه و چین و برزیل و هند در سالهای آتی به آنجا منجر میشود که فعالیتهای دیپلماتیک تشدید گشته و بلوک بندیهای سیاسی و نظامی جدیدی در مقابل افسارگسیخته گی امپریالیسم آمریکا بوجود آید. جهان ما آستان حوادث مهمی است **یا ما قادریم با انقلاب از جنگ جلوگیری و یا امپریالیسم جهان را، بار دیگر به کام ماجراجویی و مرگ خواهد کشانید.**

سمت حرکت جهان در همان جهتی است که حزب ما آنرا در کنگره دوم خود مورد بررسی و پژوهش قرار داد. تجربه سه سال گذشته نشان میدهد که حزب ما در تحلیلها و نظریات خویش به راه خطا نرفته است. یکی از مبانی و دلایل صحت نظریات حزب ما شناخت از دشمن بطور کلی، از امپریالیسم و وفاداری به اصل مبارزه طبقاتی در جهان است. **مبارزه ای که سرانجام به دیکتاتوری پرولتاریا در مقابل دیکتاتوری بورژوائی منجر خواهد شد.** این راه تکامل محتوم تاریخ است و راه دیگری وجود ندارد.

تسلط بر بازارهای شرق و وضعیت طبقه کارگر

پس از فروپاشی امپراتوری سوسیال امپریالیسم شوروی که یکی از مراکز بزرگ ضد انقلاب جهانی بود، رقابت شدیدی بر سر تقسیم

اندیشمندان بورژوای آنها باشد. ما میگوئیم بهره کشی انسان از انسان مغایر حقوق بشر است و باید آنرا به شیوه علمی ملغی ساخت. ما اعتقاد نداریم که به اسارت گرفتن بشر را میشود با تئوریهایی ارتجاعی "آزادی بازرگانی و آزادی اقتصاد بازار" توجیه کرد، ولی بورژواها زندگی خویش را بر اساس بهره کشی و تقدس مالکیت خصوصی بر وسایل تولید برپا ساخته اند و لذا مخالف برچیدن این ستم هستند. آنها بشرهائی را دوست دارند که برده باشند و بهره کشی را مجاز شمرند و مکیدن خونشان را تحمل کنند. آنها به بشرهای سر براه نیاز دارند. بشردوستی آنها طبقاتی و بورژوائی است. ما میگوئیم در کنار همه حقوقی که بشرها در طی تاریخ کسب کرده اند باید این حقوق بر شمرده را نیز به حقوق بشر افزود و اعلامیه آنرا بر این اساس مجدداً تدوین کرد. بشر حق دارد که سوسیالیسم را انتخاب کند. اعلامیه کنونی حقوق بشر آنرا انکار میکند. این انکار دموکراتیک نیست زورگویی بورژوائی است که حق انتخاب را از انسانها به بهانه احترام به حقوق بشر سلب میکند. حقوق بشری که ما خواهان آن هستیم باید ستم ملی را برافکند و برای همه ملتها حقوق برابر قایل شود. این حقوق بشر نباید میان زن و مرد در هیچ زمینه ای تبعیض قایل شود. حقوق بشری که ما به آن معتقدیم باید حق پناهندگی سیاسی را به رسمیت بشناسد و از راهروان آزادی طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم حمایت نماید. حقوق بشری که ما به رسمیت میشناسیم باید حق تامین اجتماعی را برای انسانها برسمیت شناخته و آنرا عملی نماید. حق اعتراض و اعتصاب کارگران را بپذیرد، حق استراحت و مرخصی را برای شهروندان برسمیت بشناسد و از نظر قانونی تضمین کند. حقوق بشری که ما می طلبیم باید استفاده از خدمات رایگان بهداشتی، حق آموزش اجباری رایگان و تحصیلات عالی را برسمیت شناخته و آنرا تضمین نماید. ارزشهای عالی بشری دستاوردهای مبارزه طولانی زحمتکشان است که باید از حق آزادی بیان، اجتماعات، احزاب برخوردار باشند و هیچکس و در هیچ کجا متعرض آنها نگردد. ما خواهان آزادی

نگوین دیم، سینگمان ری، چانکایچک و... به آن عمل نکرده و از جان و دل برای تحقق حقوق بشر فعالیت نکرده اند. حتی امروز نیز میکوشند جنایتکارانی نظیر پینوشه را با مکر و حيله از پیگرد قانونی برهانند. ما میگوئیم بورژواها حقوق بشر را وسیله عوامفریبی برای انقیاد ملل کرده اند و کسی که به حقوق بشر و ملل متوسل میشود ولی در مورد این دغلیکاری امپریالیستها و بورژواها سکوت میکند و فرق خود را با امپریالیستها و عمالشان نشان نمیدهد ریگی در کفش دارد. ما میگوئیم باید حقوق بشر را ارتقاء داد. جهان به سمت تحول و تکامل پیشرفته و نمیتوان فقط به لوحه کورش در مورد حقوق بشر و یا دستاوردهای انقلاب آمریکا و فرانسه قناعت ورزید. امروز بشریت انقلابات کبیر اکثر در روسیه و چین را پشت سر گذاشته است. قانون اساسی این ممالک در زمانی که سوسیالیستی بودند حقوق شهروندان را معین نمودند. حقوقی بشری که امروز باید ملاک ما قرار گیرد نمیتواند به این سابقه غنی تاریخی متکی نباشد و از آن الهام نگیرد. بشر غیر طبقاتی موجود نیست. بشر غیر طبقاتی بشری مستقل و جدا از اجتماع و بشری از کره مریخ است. بشر تنها در اجتماع مفهوم دارد، بشر دارای علائق اجتماعی است. هر انسانی حق کار دارد و این حق باید برای وی همیشه تضمین گردد. بیکاری دشمن بشریت است و کسانی که انسانها را از حق کار محروم میسازند نمیتوانند مدافعان واقعی حقوق بشر باشند. آنها در واقع از حقوق یک اقلیت ناچیز استثمارگر حمایت میکنند. باید این حق برای همه انسانها به رسمیت شناخته شود تا آنها دارای تأمین زندگی باشند و با هراس شب را به روز نیاورند. هیچ انسانی را نمیشود از کار بیکار ساخت و به گرسنگی محکوم کرد و خانواده اش را متلاشی ساخت و مرگش را تسریع کرد. این کار نکوهیده را ولی هواداران بورژوای حقوق بشر انجام میدهند و هیچیک از سینه چاکان آنها به این امر اعتراضی ندارد، آنها بر روی این واقعیت پرده ای از استتار میکشند. حقوق بشر آنها، بشر دوستی آنها صوری است. آنها برای حقوق بشری گریبان میدرند که تا ابد در خدمت سرمایه داران و مفسران

مجدد جهان میان ممالک امپریالیستی و شرکتهای فراملیتی در گرفته است. این مبارزه هنوز با شدت بیشتری به پیش میرود. فروپاشی اردوگاه ضد انقلاب روسیه امر مثبتی بود که ضربه جانانه ای به رویونیستها خائن وارد آورد و منجر باین شد که بخش بزرگی از طبقه کارگر از زیر نفوذ بختک رویونیسم بدر آیند و راه برای جان گرفتن مجدد جنبش کمونیستی انقلابی فراهم آید. امروز دست و پا زندهای رویونیستها برای ادامه فعالیت بی دورنما حکم جان کندن دارد که نتایجش از هم اکنون در همدستی با امپریالیسم روشن است. ولی این فروپاشی چهره سیاسی جهان را در آرایش نیروها بکلی تغییر داد. تصاحب این ممالک اروپای شرقی و مناطق نفوذ سابق شوروی بازارهای بزرگی را در اختیار سرمایه داران غرب قرار داده و میدهد. امپریالیستها نه تنها بر این بازارها دست یافته اند، بلکه مواد اولیه و منابع این ممالک را نیز در اختیار خویش گرفته اند. در کنار این هجوم امپریالیستی نیروی کار ارزان قیمت طبقه کارگر این ممالک که از هرگونه حقوقی محروم بوده و در شرایط سختی بسر میبرند در اختیار سرمایه بین المللی قرار گرفته است. سرمایه داران بعلت فقدان احزاب کمونیستی واقعی قدرتمند که طبقه کارگر را متشکل کرده و آنها را به حقوق خود واقف گردانده و به مبارزه با سرمایه داری فرا بخوانند کارگران ملیتهای مختلف را علیه هم تحریک کرده و سطح دستمزد آنها را تنزل میدهند. آنها سرمایه های خویش را به مناطقی منتقل نمودند و هنوز نیز میکنند که شدت درجه استثمار بالاست و آنها موفق میشوند بهترین و پر سودترین بهره کشی را انجام داده خود را برای رقابت با سایر رقبا مهیا سازند. همین پراتیک نشان میدهد که نیروی کار طبقه کارگر سرچشمه ثروت است و سرمایه داری از خون کارگران و ارزش اضافه تولید آنها حق حیات مییابد. این وضعیت موجب بیکاری در ممالک متروپل است. طبقه کارگر در این ممالک توسط عفریت بیکاری روزانه تهدید میشود و علیرغم

اینکه حاضر است با حقوق کمتر و ساعت کار بیشتر به نفع سرمایه دار کار کند ولی پایانی بر این طمع سرمایه داری در افق زندگی اقتصادی و روزمره کارگران دیده نمیشود. به شرایطی که کارخانه زیمنس، کرایسلر مرسدس، اوپل، فولکس واگن به کارگران تحمیل کرده است نظری بیفکنید تا مفهوم واقعی تروریسم کور و بی وجدان را درک کنید. سرمایه داران با تهدید به اینکه کارگر اوکرائینی با حقوق کمتری این کار را میکند کارگر “خودی” را چنان زیر فشار قرار میدهند تا شرایط کار کارگر اوکرائینی را “داوطلبانه و دموکراتیک” بپذیرد. در اینجا نیروی قهر و اجبار غیر اقتصادی بکار نمیروند بلکه همه چیز “دموکراتیک” مسالمت آمیز و با بند نامرئی قهر اقتصادی انجام میگیرد. سرمایه داری در حالیکه لوح دفاع از حقوق بشر را به دست چپ گرفته است با پنبه در دست راست سر میبرد. رهبران خود فروخته اتحادیه های کارگری نیز به دلداری کارگران مشغول شده و به آنها میگویند که همه سختیها را بپذیرند و صدایشان در نیاید، چون ممکن است وضعیت از این هم بدتر شود. آنها سیل عظیم بیکاران را به رخ کارگران شاغل کشیده، و میگویند خوشحال باشید که هنوز کار دارید. اتحادیه های کارگری در واقع شرایط ذهنی اسارت زحمتکشان را در خدمت سلطه سرمایه آماده میکنند و از تشکل طبقه کارگر جلو میگیرند.

همه حقوقی را که طبقه کارگر در این مدت بدست آورده بود از وی باز میستانند. کارگران را به صورت اجاره ای و روزمزدی استخدام کرده و از انعقاد قراردادهای دستجمعی با نمایندگان کارگران و اتحادیه های کارگری طفره رفته و سرباز میزنند. این موج جدید برده داری مدرن را در زیر لوای ایدئولوژی لیبرالیسم بورژوائی نوین و جهانی شدن سرمایه جا میزنند و از آن دفاع میکنند. جهانی شدن سرمایه یعنی کشف بهترین شرایط استثمار در جهان که بتوان حداکثر سود را در آن بدست آورد.

این وضعیت مبارزه طبقه کارگر را علیه سرمایه داران و سرمایه داری تشدید میکند. تضاد کار و سرمایه با حدت بیبشری تجلی کرده

حزبیت مبارزه کند. آدمهای پراکنده و عقل کل هائی که همواره نازا بوده اند برای این جمهوری خطری ندارند. برای این جمهوری قابل تامل اند. حزب ما مصمم است که با این انحراف خطرناک در جنبش کارگری که به سترون کردن این جنبش می انجامد مبارزه کند.

حزب کار ایران (توفان) و برخورد کمونیستی به مقوله حقوق بشر

کسانیکه با نظریات حزب ما آشنا هستند میدانند که برخورد ما به اساس مسئله حقوق بشر چگونه است. ما آنرا بارها در نشریات خود تشریح کرده ایم. بنظر ما اعلامیه جهانی حقوق بشر یک اعلامیه ماهیتا بورژوائی است. در این اعلامیه حقوقی برای بشر منظور نظر قرار گرفته است که در خدمت منافع بورژوازی و نظام مورد تمایل وی باشد. در این اعلامیه اصل را بر این گذاره که نظام اقتصادی باید نظامی باشد که اصل مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را بپذیرد، فردگرایی بورژوائی منشاء یافته از مالکیت خصوصی را در مقابل منافع جمعی انسانها قرار دهد. طبیعتا کمونیستها نمیتوانند با چنین اصلی موافق باشند. کمونیستها اصل مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید را اصلی عالیتر و مترقی تر از مالکیت بورژوائی بر وسایل تولید به حساب میآورند. پس روشن است هر اعلامیه و خواستی که بخواهد اعلامیه جهانی حقوق بشر مبنای تعیین حکومت آینده ایران قرار دهد از هم اکنون ماهیت ضد دموکراتیک خویش را رو کرده و نشان داده است که حق کمونیستها را در انتخاب نوع حکومت با مودیگری و نقاب “بشر دوستی” پایمال ساخته است. برخورد کمونیستها به مسئله حقوق بشر مانند برخورد آنها به هر مسئله دموکراتیکی است. ما در عین اینکه هرگز نافی نیهیلیستی حقوق بشر بورژوائی نیستیم و برای تحقق آن از جان و دل مبارزه میکنیم و حتی بورژواها را افشاء میکنیم که نه در عراق و نه در افغانستان و نه در آمریکا و نه در گوانتانامو و نه در نزد پینوشه، جان اسمیت، آریل شارون، محمد رضا شاه، سوهارتو،

خود را برای اقناع آن بکار برند تا این سازمانهای غیر حزبی در کارهای خود با حزب پرولتاریا نزدیک شده و از روی رضا و رغبت رهبری سیاسی آنها قبول نمایند. بهمین جهت است که لنین میگوید حزب عبارت است از “عالیترین شکل تجمع طبقاتی پرولترها” و کلیه اشکال دیگر تشکیلاتی زحمتکشان باید رهبری سیاسی آن باشد” (راجع به اصول لنینیسم چاپ فارسی صفحه ۱۲).

انحرافی وجود دارد که انحراف سندیکالیستی است و از کارگر صرفنظر از اینکه به کدام ایدئولوژی بورژوای آلوده باشد بت اعظم ساخته در مقابلش سجده میکنند و ساده لوحانه تصور میکنند که صرف کارگر بودن، یعنی مترقی بودن، یعنی انقلابی بودن. آنها سوسیالیست شدن تعداد معدودی کارگران را که خود محصول صد سال مبارزه گذشته جنبش کمونیستی ایرانند و خود در اثر مطالعه علمی آثار کمونیستی و در همکاری و همیاری با روشنفکران کمونیست به حقانیت کمونیست پی برده اند را، به حساب همه طبقه کارگر گذارده و چنین جلوه میدهند که گویا بدون وجود تشکیلات کمونیستی امکان آموزش و بسیج و مبارزه موثر طبقه کارگر تا کسب قدرت سیاسی و حفظ این قدرت امکان پذیر است. کفایت کارگر بود تا در مقابل هر انحرافی مصون ماند. آنها نقش عامل آگاهی در مبارزه کارگران را به صفر میرسانند. آنها در پس پرده تئوریهای رنگ باخته و ارتجاعی اکونومیستی “توده پرستی” کارگری، دشمنی با حزبیت را تبلیغ میکنند. آنها جنبش کارگری را به گمراهی میکشند تا ابد چرخ پنجم مبارزه سیاسی بورژوازی باشد و امر مهم کسب قدرت سیاسی را هرگز به مخیله خویش نیز راه ندهد.

آنارکو سندیکالیسم و سایر انحرافات کارگر پرستی ضد کمونیستی تنها در خدمت اسارت طبقه کارگر و حفظ وضع استثماراری موجود است. این رهبران سندیکائی ضد کمونیست و ضد حزب عملا در همان راهی گام میگذارند که خوش آیند جمهوری اسلامی است. زیرا جمهوری اسلامی امروز به این نتیجه رسیده است که با تشکلهای با

و کارگر و سرمایه دار بنحو بارزی در مقابل هم قرار میگیرند. تضاد امپریالیستها با یکدیگر، تضاد اتحادیه های جداگانه سرمایه داری و کنسرنها با یکدیگر که مکمل تضاد کار و سرمایه هستند حادثر میشوند و بر روی هم تاثیرات متقابل میگذارند.

امپریالیستها در تلاش برای کسب مناطق نفوذ بیشتر راهی ندارند که خلقهای این ممالک را در کنار طبقه کارگر این کشورها مورد ستم قرار دهند و منابع اولیه آنها و امکانات زندگیشان را غارت کنند. جهانی شدن سرمایه قانون محتوم تکامل سرمایه داری است و در این حرکت ناچار است گورکنان خویش را نیز آماده کند. این حرکت جهانی سرمایه که تضمین اجراء، تحقق، امنیت آن بعهده ارتش و نیروهای نظامی امپریالیسم است از سوئی به افزایش بودجه های تسلیحاتی سرسام آور منجر میشود، و از سوئی دیگر موجی از مقاومت در ممالک زیر سلطه و ستم امپریالیستی ایجاد خواهد کرد. اقصا و طبقات گوناگون مردم که از ستم امپریالیستی و هجوم سرمایه جهانی رنج میبرند به این نیروی ملی خواهند پیوست. **ما با**

اوج جدیدی از جنبشهای ملی و آزادیبخش روبرو خواهیم بود که پاسخ مستقیمی به جهانی شدن سرمایه و رقابت با چنگ و دندان امپریالیستها که با یکدیگر برای کسب مناطق نفوذ بیشتر مبارزه میکنند، میباشد. این شعار لنین که کارگران جهان و خلقهای ستمکش متحد شوید به نحو بارزی نمایان میشود. بر این اساس باید مبارزه ملی انقلابی و ضد امپریالیستی در ممالک مورد تجاوز دسته بندیهای بزرگ امپریالیستی را با مبارزه طبقه کارگر این کشورها پیوند داد. جریان عظیم مبارزه انقلابی ضد امپریالیستی یکی از روندهای بزرگ مبارزه برای آزادی بشریت خواهد بود که مهرش را به تحولات آتی جهان عمیقا خواهد زد. حزب ما باید ماهیت امپریالیسم را برملا کند و از جنبشهای انقلابی ملی در سراسر جهان بر ضد امپریالیسم و ارتجاع به پشتیبانی برخیزد.

یارگیری امپریالیستها و تقویت پشت جبهه برای تدارک جنگ

امپریالیستها در پی تسلط بر جهان هستند و این تسلط نخست در عرصه رقابت اقتصادی بین آنها و بتدریج در همه عرصه ها بروز میکند و سرانجام باید تقسیم جهانی که تا کنون میان امپراتوری سوسیال امپریالیستی شوروی و امپریالیستهای غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا با تمام رسیده بود اکنون بر اساس تناسب نیروی جدید امپریالیستی تقسیم شود. در این جاست که دوران رقابت اقتصادی و تیز کردن شمشیرها به پایان میرسد و دوران شمشیرکشیها آغاز میگردد. زیرا تنها زور است که سرانجام تناسب جدید قوا را در جهان برقرار خواهد کرد.

امپریالیست آمریکا میخواهد در این عرصه یکه تاز باشد و اعلام نیز نموده است که اجازه نخواهد داد کسی بر وی از نظر اقتصادی و نظامی برتری یابد. این تهدیدی مستقیم علیه سایر امپریالیستهاست و مفهوم آن این است که امپریالیست آمریکا به مجرد اینکه احساس کند امپریالیست دیگری دارد بتدریج بر وی سبقت میگیرد، با نیروی نظامی و فشارهای اقتصادی، خرابکاری و جاسوسی و مبارزه ایدئولوژیک کار آن امپریالیست “بی ادب” را که پا را از گلیم خودش بیرون گذاشته است خواهد ساخت و دایره را بر وی تنگ خواهد کرد. این امری نیست که سایر امپریالیستهای ضعیفتر و رقباى آمریکا احساس نکرده باشند. این است که هر روز تلاش میکنند مناسبات خود را بر اساس وضعیت جدید با روسیه، چین، ژاپن، هندوستان، برزیل و... متحول و تنظیم سازند و دوستان جدیدی در عرصه جهان بیابند.

برای این کار امپریالیستها در عرصه رقابت با خود نیاز دارند که یارگیری کنند و قدرت خود را افزایش دهند در این جا ما با تضاد و رقابت میان امپریالیستها و نتایج آن در جهان روبرو هستیم. اختلافات اتحادیه اروپا و آمریکا، اختلافات آنها با روسیه و اخیرا تبلیغات ضد چینی با تکیه بر خطر تهاجم اقتصادی چین به این

در حزب طبقه کارگر بعنوان سازمان رهبر، سازمانی است که بر سایر سازمانهای موجود طبقه کارگر رهبری خویش را اعمال میکند. فعالیت کارگران در اتحادیه کارگری فقط تلاش آنها در یکی از عرصه های مبارزه و در یکی از سازمانهای متعدد طبقه کارگر است. کمونیستها باید در درون اتحادیه ها به طبقه کارگر یاری رسانند که بتواند خواستهای معیشتی و رفاهی را که حتی بدون حضور کمونیستها هر روز و هر ساعت ضرورتش را احساس میکند طرح کند و برایش مبارزه نماید. کمونیستها باید پیشروان طبقه را جلب کنند و نشان دهند که برای کسب قدرت سیاسی و رهبری سیاسی مبارزه به حزب طبقه کارگر نیاز است. آنها باید بتوانند میان مبارزه حرفه ای و سیاسی طبقه پیوندی ایجاد کنند. آنها باید تلاش کنند اتحادیه های کارگری را به هواداری از حزب طبقه کارگر فرا بخوانند، اهمیت تشکیلات سیاسی را برای طبقه کارگر مطرح کنند و آگاهی سوسیالیستی را که از آسمان چون وحی نازل نمیشود به میان آنها ببرند. وقتی ما از سازمانهای مستقل کارگری، از سازمانهای غیر حزبی حمایت میکنیم منظورمان این است که اتحادیه های حرفه ای طبقه کارگر باید جدا از تشکلهائی باشند که رژیم برای کارگران بنام شوراهای اسلامی ساخته و پرداخته است. کارگران باید اتحادیه هائی ایجاد کنند که رهبری آنها را کارگران خود فروخته وابسته به رژیم در دست نداشته باشند. این امر جایگزین حزب نیست و جای جنبش برای کسب قدرت سیاسی را نیز هرگز نمیگیرد. کارگران میتوانند هسته های مخفی برای پیشبرد خواستهای کار حرفه ای ایجاد کنند ولی هیچکدام از این اقدامات جای حزب و تشکل مستقل سیاسی طبقه کارگر را که وظایف دیگری دارد نمیتواند بگیرد. رفیق استالین می گفت: “حزب عالیترین شکل تشکیلات طبقه پرولتاریا است. البته معنای این مطلب آن نیست که سازمانهای غیر حزبی از قبیل اتحادیه های کارگری و کنوپراتیفها و غیره باید رسماً مطیع رهبری حزب باشند. مقصود فقط اینستکه اعضای حزب، که داخل در این سازمانها بوده و در آن بلاتردید دارای نفوذند تمام مساعی

کمونیستی و اکونومیستی دامن زده است. “کارگر همه چیز و حزب هیچ چیز”، “نیروی عینی همه چیز و نیروی ذهنی هیچ چیز”، “جنبش همه چیز و تئوری هیچ چیز” این هاست شعار این منحرفین. از تبلیغات آنها چنین فهمیده میشود که کارگران باید بخودشان اعتماد کنند، تولید را خودشان بگردانند و فعالیت خویش را در کادر مبارزه صنفی و اتحادیه ای که گویا همه چیز است محدود کنند. آنها نقش عنصر آگاه را در رهبری طبقه کارگر به صفر میرسانند و این نوع تبلیغات دقیقا از جانب کسانی دامن زده میشود که خودشان در گذشته بیشترین ضربه ها را با درک غلط از نقش و اهمیت حزب و رهبری و مدیریت و دیکتاتوری پرولتاریا به طبقه کارگر زده اند. اینها در عین حال بازتاب و درک راست رونه از تفکر چریکی است که شعار را بجای شعور میگذاشت و با تفنگ بر دست کتاب را لعنت کرده، حزب را مظهر بروکراتیسم جا زده و میخواست قهرمانانه موتور بزرگ را با نیشهای کوچک به حرکت در آورد. اراده گرائی همیشه به قعر اکونومیسم سقوط میکند. آنها کفار گناهان گذشته خود را با گناهان جدیدی جبران میکنند. از نظر کمونیستها مبارزه طبقه کارگر در کادر اتحادیه های حرفه ای مبارزه ای برای بهبود شرایط زندگی آنها در کادر نظام حاکم است یعنی مبارزه ای در چارچوب نظام استثماری است. اتحادیه کارگری ارگان رهبری انقلاب و یا ابزار کسب قدرت سیاسی و ارگان رهبری اقتصاد پس از کسب قدرت سیاسی نیست. اتحادیه کارگری در برگیرنده قشر عظیم و توده اکثریت طبقه کارگر است که فقط برای بهبود شرایط زندگی خویش و نه الزما استقرار جامعه سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه میکند. اتحادیه کارگری هدفش جلب پیشاهنگ پرولتاریا نیست، بلکه میکوشد اگر نه همه بلکه اکثریت طبقه کارگر را به حول منافع صنفی وی متشکل گرداند. اتحادیه صنفی کارگران ابزار مبارزه کارگران در عرصه اقتصادی است. اتحادیه کارگران بنا بر ترکیب و ماهیت وظایف خویش هرگز نمیتواند نماینده کارگران کمونیست و ستاد پیشاهنگ پرولتاریا باشد. جای کارگران کمونیست

کشورها، سر بلند کردن میلیتاریسم ژاپن حاکی از اختلافاتی است که میان اروپا و آمریکا، روسیه و آمریکا، روسیه و اروپا، چین و ژاپن وجود دارد. امپریالیستهای غربی در پی تجزیه روسیه و تضعیف این قدرت اتمی هستند. آنها دست از سر اوکراین، چین، روسیه سفید، کالینینگراد برنخواهند داشت. مسئله تبت را علیه چین همواره داغ نگاه میدارند تا به موقع از آن برای تهاجم تبلیغاتی استفاده کنند. در کنار مسئله تبت غده سرطانی بنام “جزیره تایوان” است که از آن مدتها به عنوان مسخره “چین ملی” نام میبردند. امپریالیست آمریکا همواره این جزیره را علیه سرزمین مادری چین تحریک میکند و وی را تا دندان مسلح میگرداند تا از آن برای مقابله با جمهوری خلق چین در زمان ضروری استفاده کند. آنها به اختلافات مرزی چین و هند با سرور مینگرند. محاصره چین در دستور کار امپریالیستهاست. لیکن آتش چین در روسیه تا موقعیکه از جانب امپریالیستهای غرب به آن دامن زده شده و از جانب امپریالیست روسیه به حق مردم این سرزمین بی توجهی شود شعله ور خواهد بود و زمینه هر تحریکی را فراهم میآورد.

امپریالیست آمریکا میخواهد سرکردگی خویش را بر جهان تحمیل کند. این سرکردگی زمانی تحمیل میگردد که امپریالیست آمریکا بتواند از نظر اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی، حقوقی، فن آوری علمی تفوق خویش را به سایر امپریالیستها با استمرار تحمیل کند و تناسب قوا را به نفع خویش تغییر دهد. مبارزه ای را که امروز در سراسر جهان در گرفته است و تناقضاتی که در اثر این اختلافات بروز میکند و بلوک بندیها، اتحادهای موقتی، اختلافات گذرا و یا دائمی که پیدا میگردد فقط با شناخت از این تضادهای اساسی جهان میتوان توضیح داد و تفسیر کرد. سخن بر سر یارگیری امپریالیستها و تقویت پشت جبهه آنها برای تدارک جنگ احتمالی در آینده است. مارکسیستها همواره معتقد بوده اند که صلح وضعیت زمانی موقتی برای تجدید قوا بخاطر تدارک و انجام جنگ بعدی است، صلح تنفس بین دو جنگ است، صلح آتش بس موقت تا لزوم تجدید نظر مجدد

در آرایش تناسب جدید نیروهاست. ولی فقط با انقلاب میتوان جلوی جنگ جهانی، این فاجعه ضد بشری را گرفت. البته بنا بر قانون رشد ناموزون تکامل سرمایه داری این امپریالیست آمریکا نخواهد بود که برای ابد سرکردگی دنیای امپریالیسم را بعهده خواهد داشت. مسیر تاریخ عکس آنرا ثابت کرده است. برخورد امپریالیستها با یکدیگر محتوم است و کمونیستها باید با انقلاب خویش سوسیالیسم را در شرایط مناسب جهانی در هر کشوری که امکان تحقق آن ممکن است مستقر سازند و باید خود را برای چنین روزی آماده کنند. شناخت از ماهیت امپریالیسم در عین حال اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی در کشور واحد است و مرزبندی روشنی با رویزیونیسم و ترورتسکیسم خواهد بود.

وضعیت روسیه امپریالیستی

پس از فروپاشی امپراتوری سوسیال امپریالیستی شوروی رویزیونیستهای این کشور در دشمنی با کمونیستها و طبقه کارگر به خیانت ملی تن دادند. از همان زمان ریاست جمهوری بوریس یلتسین بزرگترین مجتمع های تولیدی را با رشوه خواری و همدستی با امپریالیستها و صهیونیستها خصوصی کردند و در اختیار طبقه حاکمه نوین روسیه شوروی، یعنی در اختیار تزارهای نوین گذاردند. صنایع نفت از جمله این ثروت های ملی بود که یکسبه خصوصی شد و بر اساس زد و بند های داخلی و رشوه خواری در اختیار عمال امپریالیسم غرب و صهیونیسم جهانی قرار گرفت. بسیاری از مقامات دولتی و مدیریت تولیدی و صنایع کلیدی را در هرج و مرج بوجود آمده جاسوسان دست پرورده آمریکا در اختیار گرفتند. تجزیه روسیه را کامل کردند و از نفوذ آن در اروپای شرقی و آسیا کاستند. امروز پس از سالها سرشکسته گی و غارت روسیه بنظر میرسد که امپریالیسم روس در صدد آن است که سنگرهای از دست داده را مجددا تسخیر کند. مبارزه ایکه بر سر شرکتهای نفتی در گرفته با دستگیری و فرار عمال مستقیم امپریالیستها و صهیونیستها احساسات

تعیین هدفهای بمبارانهای آمریکا و اسرائیل در ایران، دال بر همدستی مجاهدین در عراق با عوامل سازمان جاسوسی آمریکا میباشد. باین جهت این تشکل خویشتن را از جبهه نیروهای مخالف ارتجاع و امپریالیسم خارج کرده و در خدمت مطامع آزمندانه آنها قرار داده است. تلاش این سازمان برای خارج شدن از فهرست اسامی سازمانهای تروریستی که آمریکائی ها بر اساس منافع خویش تعیین کرده اند، حرکتی تسلیم طلبانه و خفت انگیز و غیر قابل توجیه است.

آنوقت این پرسش مطرح است که لزوم بقاء مستقل این سازمان برای چیست؟ ضرورت وجودش در چیست؟ مرز تمایزش با سایر افشار ضد انقلابی و گماشته امپریالیست و صهیونیست در کجاست؟ چگونه چنین سازمانی که با این اقداماتش جز نفرت عمومی در ایران برای خویش توشه ای مهیا نمیکند، قادر است در فردای انقلاب ایران در صحنه ظاهر شود و ادعای کسب قدرت سیاسی را داشته باشد. کار چنین سازمانی بنظر ما تمام است و هیچ ضرورتی برای بقاء آن وجود ندارد.

کمونیستها و وضعیت کارگران و خطر انحراف سندیکالیستی و آنارشستی

در ایران علیرغم اعتلاء جنبش کارگری، رادیکالتر شدن شعارهای آنها و حضور بیشتر آنها در صحنه، هنوز این جنبش حالت تعرضی به خود نگرفته است. در چنین وضعیتی چه در ایران و چه در خارجه با این خطر فکری روبرو هستیم که عده ای از روشنفکران و فعالین سرخورده در جنبش کارگری اهمیت حزب را در رهبری طبقه کارگر به صفر رسانده و نقش کارگران غیر حزبی را که گویا بدون حزب و آگاهی سوسیالیستی قادرند آزادی خود را از سرمایه داری بگیرند به اوج میرسانند. وجود پاره ای شعارهای سوسیالیستی در راهپیمائیهای اعتراضی کارگران در ایران که توسط کارگران حزبی و یا سابقا حزبی و آگاه صورت گرفته است به این توهم ضد

رویزیونیستهای عراقی با امپریالیستها و صهیونیستها در قتل عام مردم عراق سهیمند و رویزیونیستهای ایرانی از استعمار امپریالیستی در عراق حمایت میکنند. و مردم قهرمان عراق رویزیونیستها را به صلابه میکشند و به سزای اعمال خیانتکارانه شان میرسانند. یک لحظه نیز نباید این مبارزه ضد رویزیونیستی را ترک کرد. رویزیونیستها ستون پنجم بورژوازی امپریالیستی در جنبش کارگریند. اما “حزب کمونیست کارگری ایران” حکم “اشانتیونی” را دارد که با ظاهر رادیکال و عربده های ضد اسلامی وظیفه رخنه در جنبش انقلابی را داشته و باید روی آوران به جنبش کمونیستی را به گمراه بکشاند، آنها را به آشفته فکری دچار سازد، تاریخهای جعلی و دروغ بخوردشان دهد، اسنادی که امپریالیستها در آرشیوهای خویش برای این روزها پنهان کرده بودند را بیرون بکشند و بنام نوآوری بخورد مردم دهند و سر انجام بعنوان یک پای معامله برای حفظ ظاهر دموکراتیک تحولات آتیه به میدان آیند و با سلطنت طلبان و توده ایها در یک سناریوی سفید همبستر شوند. جای شگفتی است که “سازمان مجاهدین خلق” با آن سابقه انقلابی و ضد امپریالیستی در دریائی از خون مبارزان ضد امپریالیست و ضد صهیونیست و ضد نظام سلطنتی بدره ای سقوط کرده است که از سازمانی که روزی مورد احترام مردم میهن ما بود، فرقه ای ضد انقلابی و جاسوس امپریالیست و ارتجاع در منطقه بجای مانده است. هیچ بهانه تئوریک در دشمنی با رژیم جمهوری اسلامی توجیه گر همدستی با امپریالیسم و استعمار نیست. چنین روشی مغایر اهدافی است که مجاهدان این راه، در راه آن آرمانپرستانه به شهادت رسیدند. آنها جانباختگان راه آزادی ایران، جانباختگان مبارز ضد امپریالیست و ضد صهیونیست بودند. نزدیکی و حتی همکاری با امپریالیستها توهین به این گذشته افتخار آمیز است و مسلما از جانب مجاهدان انقلابی بی پاسخ نمیماند. اسناد و اعترافات غیر قابل انکار موجود مبنی بر نقش “سازمان مجاهدین خلق” در انتخاب و انتقال اطلاعات پیرامون پژوهشهای اتمی ایران به آمریکا و باین ترتیب

ملی را در روسیه تقویت کرده و مردم تمرکز قدرت در دست شخص پوتین را با رضایت مینگردند. روسیه بار دیگر در پی تقویت قوای نظامی خویش است و نمیخواهد وضع طوری شود که عقب ماندگی نظامی و فنی اش نسبت به سایر امپریالیستها با تاخیر همراه باشد. زیرا در آن صورت در بده بستانهای جهانی از بخت کمتری برخوردار است. نزدیکی روسیه به چین و اروپا، تلاش برای کنار آمدن با ژاپن و ترکیه، همکاری با ایران در خدمت سیاست راهبردی نوین روسیه برای تقویت سریع خویش و به قیمت فشار بر زحمتکشان روسیه است. سایر امپریالیستها تلاش میورزند در عین تبتانی با روسیه در عرصه جهانی مثلا در مورد مسئله عراق، سازمان ملل متحد، در موارد دیگر نظیر ممالک قفقاز یعنی در آذربایجان، گرجستان، چین و یا آسیای میانه و بخش اروپائی روسیه یعنی در روسیه سفید و اوکراین ایجاد تفرقه کرده و روسیه را با مسایل مشابه آنچه که در صربستان گذشت سرگرم نگاهدارند تا هر زمان ضربه پذیر باشد. تلاش امپریالیستها برای بلعیدن اوکراین که بخش غربی آنرا بطور سنتی وابسته به امپراتوری اتریش جلوه میدهند، تلاش برای کنترل لوله های انتقال انرژی از روسیه است. نزدیکی و دوری امپریالیستهای اروپائی به روسیه و حوادثی که در روسیه در جریان هستند را فقط باید از این دریچه نگاه کرد و توضیح داد. خیانت حزب رویزیونیست روسیه که مبارزه طبقاتی را به فراموشی سپرده و بجای رهبری انقلابی طبقه کارگر انقلابی بلشویکی روسیه سازش طبقاتی را تبلیغ میکند و رهبری مبارزه ملی در غارت روسیه را بدست پوتینها داده است با موافقت روشن امپریالیستها و دولت تزار نوین روسیه است. این ویژه گی روسیه باید مورد توجه بلشویکهای روسیه قرار گیرد.

امپریالیستهای اروپائی و به ویژه آلمان بارها اعلام کرده اند که مرزهای اروپا را که پس از جنگ جهانی اول با “زور” پدید آمده اند برسمیت نمیشناسند. آنها خواهان آن هستند که مرزهای جهان به وضعیت قبل از جنگ جهانی اول یعنی به وضعیت قبل از انقلاب

کبیر اکتبر بلشویکی عودت داده شود. تلاش آنها برای تجزیه اوکراین، تلاش آنها برای تجزیه یوگسلاوی تلاش آنها برای دست اندازی به کالنینین گراد (کونیگزبرگ سابق- توفان) و روسیه سفید که امروزه بخشی از خاک روسیه است همگی در خدمت تحقق سیاستی است که از آن سخن رانده اند. مسلماً روسیه بیش از سایر کشورها آماج حمله چنین سیاستی است. هم امروز از وابستگی تاریخی اوکراین به امپراتوری اتریش و خاندان هابسبورگ ها سخن می‌رانند. این سخنان را زمانی می‌گویند که ملت‌های اروپای شرقی ده‌ها سال است که یوغ امپراتوری اتریش را بدور افکنده و ممالک مستقلی ایجاد کرده اند. هم اکنون نبردی برای تسلط بر اوکراین که گذرگاه بزرگ لوله های انتقال نفت و مواد اولیه روسیه است در گرفته است. فاشیست‌های همدست هیتلر بیکباره “قهرمانان ملی” از کار در آمده اند که علیه “جنایات استالین” میرزمیده اند. در کنار این نبرد اروپا بیست در صد انرژی خویش را از روسیه تامین میکند و آلمان با ۴۰ در صد تامین گاز از شرکت گازپروم روسیه در راس آنها قرار دارد. جریان یافتن این انرژی از طریق شبکه وسیع انتقال لوله های نفت و گاز در اوکراین صورت می‌گیرد. تناقضات این ممالک، رقابت و تبانی آنها را باید در این چهارچوب شناخت. روسیه متحد اروپا در مبارزه با امریکا ولی رقیب اروپا در تسلط بر اروپای شرقی است. کنترل لوله های انتقال نفت و گاز روسیه در اوکراین به مفهوم خفه کردن روسیه است تا قادر نباشد نفت و گاز خود را در بازار آزاد به فروش رسانده و ارز لازم را برای ترمیم اقتصاد خویش فراهم آورد. اوکراین در واقع محل پیچاندن شیر لوله های انتقال انرژی است. بسته شدن این لوله ها و بسته بودن راه چین و آذربایجان و گرجستان به ایران، روسیه را وادار خواهد نمود که برای دستیابی به شرق ایران برای رسیدن به دریای عمان تلاش کند و مناسبات خویش را با ترکیه و ایران بهبود بخشد. در عوض امپریالیست آمریکا لهستان را تقویت میکند تا در اروپای شرقی موی دماغ آلمان باشد و نقش ستون پنجم آمریکا را در پشت

سلطنت طلبان معلوم الحال و زنگارگرفته، روشنفکران شاعر، نویسنده، محقق، کارگردان “فرهیخته” و مزدور، مایوس و واداده و رنگ عوض کرده ی “فراندمی”، گردانندگان کیهان لندن ارگان سیاسی سلطنت طلبان و زبان غیر رسمی وزارت جنگ آمریکا، “حزب کمونیست کارگری ایران” در تمام دارو دسته های رنگ و وارنگ منصور حکمتی آن، “حزب توده ایران”، “سازمان فدائیان اکثریت”، تجزیه طلبان ناسیونال شونیست آذری، بلوچ و عرب و “حزب دموکرات کردستان ایران” در اردوئی قرار دارند که تجاوز ضد بشری و وحشیانه امپریالیست‌ها به عراق را تائید کرده از استعمار استقبال نموده و آرزو میکنند که این دموکراسی ضد بشری امپریالیستی را که دستش به خون بیش از صد و بیست هزار مبارز و میهنپرست عراقی آلوده است به ایران نیز قدم رنجه کند. خیانتی از این عریان تر در تاریخ ایران بیسابقه است. این عده ستون پنجم امپریالیست در ایران هستند. طبیعی است که سلطنت طلبان در آرزوی نشستن بر مسند حکومت اند تا دمار از روزگار نیروهای مترقی بدر آورند، “حزب دموکرات کردستان ایران” که از انقلاب رویگردان شده، مضمون مبارزه ضد امپریالیستی و دموکراتیک خویش را متاسفانه بدور افکنده در همدستی با امپریالیست و صهیونیست‌های اسرائیلی توامان با دارو دسته “کومله” به رهبری عبدالله مهدی در فکر تجزیه ایران است و بعنوان یک نیروی تجزیه طلب و ناسیونال شونیست ضد انقلابی باید مورد افشاء قرار گیرد. حزب دموکرات کردستان ایران به عبث فکر میکند که میتواند خلق کرد را برای قتل عام سایر خلق‌های ایران دست در دست امپریالیسم و صهیونیسم آماده سازد و نقش کثیف “اتحاد شمال” را در ایران بازی کند. هر مماشاتی با این دارو دسته، گمراه کردن خلق کرد و قربانی کردن منافع این خلق در پای مطامع امپریالیست‌ها و صهیونیست‌هاست. تکلیف توده ایها و اکثریت‌ها روشن است. رویونیسم همانگونه که ما بارها گفته و پیشگوئی کرده ایم همدست امپریالیسم است و ما با این واقعیت در عراق روبرو هستیم.

همبستگی ملی و اعتماد متقابل ملل که داوطلبانه و دموکراتیک با حقوق مساوی بتوانند در کنار هم و با هم زندگی مشترکی را بکنند یاری میرسانند. کنگره باید به این امر مهم توجه کند و برای سالهای آتی در زمینه های تبلیغاتی و سازمانی و سیاسی و ایدئولوژیک برای پرتو افکنی بر این مسئله گام بردارد.

کمونیستها و اپوزیسیون ضد انقلابی

حزب ما در گذشته چهره اپوزیسیون امپریالیستی و ضد انقلابی را همواره نشان داده بود. حزب ما مفتخر است که لحظه ای نیز از افشاء سلطنت طلبان مرتجع و همدست امپریالیست و جاسوسان “سیا” و “موساد” باز نایستاده است. این مبارزه همه جانبه با این دشمنان مردم باید همه جانبه ادامه پیدا کند. در این مبارزه باید نقش فرصت طلبان بیعملی را که به بهانه حمایت از “دموکراسی ناب” جلادان رژیم سلطنت را مجلسی میکنند و آرایش میدهند به همه مردم نشان داد تا نام ننگینشان در خاطره ها همواره باقی بماند. حزب ما این وظیفه مهم را انجام داده و باز انجام خواهد داد. در اثر جنگ استعماری در عراق و کشتار بیش از صد و بیست هزار عراقی بدست نیروهای استعمار در این کشور ماهیت نوکران استعمار در ایران بر ملا شد. در کنار این مسئله نقض حقوق برسمیت شناخته شده ایران در مسئله استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای و موضعگیری خائنانه عناصر امپریالیستی و جاسوسان بی شرم امپریالیست آمریکا در عراق و تهدید ایران به جنگ و سرکوب باعث شد که اپوزیسیون ایران به اتخاذ موضع سیاسی بپردازد. روشن بود که گماشتگان امپریالیست و صهیونیست در ایران راهی ندارند تا چاکرمنشی خویش را نسبت به اربابان خویش بیشتر نمایان سازند. این دو پیچ تاریخی تقاله های انقلاب ایران را بر روی آب آورد. تجاوز به عراق و مسئله استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای در کنار مسایل سابق بدو ملاک مهم داوری در برخورد به ماهیت سازمانهای اپوزیسیون ایران بدل شده است.

جبهه اروپا بازی کند. این یارگیری و بلوک بندی در حال شکلگیری است و در سالهای آتی جهان را به دسته بندیهای بزرگ سیاسی که در پی تامین منافع استراتژیک خود هستند سوق میدهد. شناخت این تحولات در حرکت تاریخی خویش برای اتخاذ موضع ما کمونیستها در مبارزه طبقاتی بسیار مهم است. سوسیالیسم در شکست حلقه امپریالیسم امکان پیروزی دارد. در مکانی که به گره گاه این تضادها بدل شده است.

تضاد امپریالیستها و برتری جوئی امپریالیست امریکا

تفوق فناوری امپریالیست آمریکا و تلاش برای حفظ این تفوق

امپریالیست آمریکا حقیقتاً از نظر دانش علمی و تکنولوژیک، بیو شیمی، ژنتیک، فضاوردی، الکترونیک و ریزپردازنده ها، تسلیحاتی و... بر سایر امپریالیستها سر است. تنها حجم فزاینده کسب جوایز نوبل در عرصه های دانش بشری توسط محققین و اندیشمندان آمریکائی که بهترین مغزهای جهان را جذب میکند، دال بر این امر است. ما این پیشرفت تکنولوژیک را در عرصه نظامی و تسلیحاتی نیز شاهدیم. امپریالیست آمریکا بعنوان بی وجدان ترین نیروی ارتجاعی جهان، مخرب ترین، دقیقترین، براترین، غول آسازترین نیروی تسلیحاتی تاریخ بشریت را تهیه دیده است تا از آن با فراغ بال استفاده کند. این امپریالیست بدون واژه برای آزمایش اختراعات و ساخته های خود و بررسی نتایج این اختراعات از انسانها به عنوان خرگوش آزمایشگاهی در سطح وسیعی استفاده میکند. بکار بردن سلاحهای ضد انسانی در تجاوز به یوگسلاوی، افغانستان و عراق زنده ترین نمونه های آن هستند. هم اکنون بودجه نظامی امپریالیست آمریکا از بودجه اکثریت ممالک آفریقا در مجموع فزونتر است. این

برتری نظامی و شقاوت در بکارگیری ضد انسانی و وحشتناک آن مهمترین عامل تحمیل سرکردگی امپریالیست آمریکا بر جهان است. امپریالیست آمریکا برای حفظ این برتری در تلاش است تا کنترل منابع انرژی جهان را در اختیار خویش بگیرد. زیرا بهر صورت این راز پنهانی نیست که سرانجام ذخایر فسیلی انرژی روزی به پایان میرسند. آن کشوری که در آن زمان بیشترین ذخایر را داشته باشد حرف آخر را میزند. منابع انرژی جهان شیشه عمر همه امپریالیستهاست. این منابع میتواند ولی زندگی میلیاردها انسان روی زمین را رنگ آسایش زند و پیشرفت بشریت متری را در دنیای بدون امپریالیسم تامین نماید. امپریالیست آمریکا توسط کنسرنهای نفتی خویش به این ذخایر چنگ میاندازد. آنها را با بهای کم غارت کرده به آمریکا انتقال داده و در چاههای نفت به ته رسیده خود و یا در انبارهای ساخته شده برای روز مبادا ذخیره میکند. در عین حال کنترل چاههای نفت بویژه چاههای نفت ممالک پیرامونی خلیج فارس که از طریق آنها سوخت ژاپن، چین، هندوستان و ممالک اروپائی تامین میشود، در دست گرفتن شیشه عمر ممالک اروپائی و همه رقبای آمریکاست. حضور نظامی امپریالیست آمریکا و انگلیس در قفقاز برای غارت نفت بحر خزر و کنترل راههای انتقال نفت از طریق گرجستان و آذربایجان، چین و ترکیه، اوکراین و اشغال افغانستان برای انتقال بدون مانع نفت آسیای میانه از طریق افغانستان و پاکستان به ممالک صنعتی، همدستی با نظامیان اندونزی در سوماترا برای کنترل منابع انرژی در اندونزی، اعمال نفوذ در سودان، نیجریه برای کنترل نفت، کنار آمدن با لیبی و الجزایر و انجام کودتای آمریکائی بنام "همه پرسی" در ونزوئلا که خوشبختانه با شکست مفتضحانه روبرو شد، تسلط و کنترل بر اوکراین به خاطر شبکه وسیع لوله های انتقال نفت روسیه به اروپا و راههای عبور مواد اولیه آنها به بازارهای اروپا و... همگی اقداماتی برای حفظ سرکردگی خویش از طریق در دست گرفتن اهرم نفت است. کنترل نفت و گاز و دستیابی به چاههای نفت نقش اساسی را در

صمیمانه بدور از زد و بندهای سیاسی موافقیم و در این راه مبارزه میکنیم. ما تشکلهای ناسیونال شونیستی را که بوجود آمده و خواهان تجاوز امپریالیسم به ایران هستند و در مقابل نقض حقوق سایر ملل با خونسردی سنگدلانه ای سکوت کرده اند و با تبلیغ نفرت ملی سنگ جدائی را به سینه میزنند ارتجاعی و پایگاه دشمن ملی و طبقاتی ارزیابی میکنیم. شرکت رفقای آذری ما در این مجامع "ملی گرایان" فقط باید در خدمت افشای این تشکلهای و نشان دادن ماهیت ارتجاعی آنها باشد. ما باید به ستمکشان ملت‌های تحت ستم و هواداران آنها گزینه سوسیالیستی و جمهوریهای سوسیالیستی ایران متحد را عرضه کنیم تا دست ناسیونال شونیستهای ارتجاعی و عمال پوشیده امپریالیسم و ارتجاع و صهیونیسم و... را رو کنیم. هرگز شرکت کمونیستها در این مجامع ماهیتا ارتجاعی برای تقویت و برسمیت شناساندن آنها و مسامحه و مماشات و برخورد دوستانه و بحث "دموکراتیک" با آنها نیست. این سازمانها سازمانهای زرد و ارتجاعی هستند که باید سرشان را مانند مار تا لحظه ای که نیششان را نزده اند به سنگ کوبید. افراشتن پرچم سوسیالیسم به منزله مظهر اتحاد و برادری و همبستگی طبقه کارگر همه این ملت‌ها، مرحمی است که بر زخمها و آلام طولانی آنها که ناشی از ستم ملی است گذارده میگردد و به این آلام بطور قطعی پایان میدهد. جنبش کمونیستی ایران بستر تعدد "تشکلهای کمونیستی - ملی" نمیتواند باشد. تمایز ملی نباید در وحدت طبقه کارگر موجب نفاق شود. طبقه کارگر به حزب واحد طبقه کارگر ایران یعنی به حزب کار ایران (توفان) نیاز دارد. در مقابله با تفرقه ملی باید سازمانهای صنفی واحد، حرفه ای واحد، توده ای واحد را برای همه خواستهای سیاسی، دموکراتیک و حرفه ای و حتی ملی ملل گوناگون ایران ایجاد کرد. کلیه آزادیخواهان و دموکراتهای ایران، کلیه انقلابیون ایران باید حق داشته باشند با ستمدیدگان خلقهای ایران برای کسب حقوق ملی آنها در سازمانی واحد مبارزه مشترک کنند. مبارزه بر ضد ستم ملی، مبارزه مشترک همه این خلقهاست. این امر به

کنونی کشور ما هرگز به صلاح نیست و حزب ما از این دریچه به امر مسئله ملی در ایران مینگرند. حق ملل در تعیین سرنوشت خویش اساساً یک حق دموکراتیک است، برخورد کمونیستها به این حق نیز مستثنی از برخورد کمونیستها نسبت به سایر حقوق دموکراتیک نمیشد. حقوق دموکراتیک تابعی از مصالح مبارزه طبقاتی بوده و خواهد بود و باید تنها از دریچه نابودی بهره‌کشی انسان از انسان و رهایی بشریت در مجموع خود از چنگال بربریت سرمایه‌داری مورد نظر قرار گیرد. کسب آنچنان "حق دموکراتیکی" که مبنای نابودی دموکراسی پیگیر و بالنده بطور کلی باشد ابزاری برای سرکوب دموکراسی بطور کلی است. این است که این حق ملی را نمیتوان به بهای سرکوب ملت دیگری کسب کرد. حمایت از تجاوز امپریالیستها به عراق نقض حق حاکمیت ملل است، تجاوز به افغانستان نقض حاکمیت ملل است، اشغال سرزمین فلسطین نقض حاکمیت ملل است، اشغال قبرس نقض حاکمیت ملل است و ما شاهدیم که تجزیه طلبان ایرانی پایشان در همه این موارد بنحو بارزی میلنگد. آنها از حقوق ملتها برای کسب آزادی و استقلال، از حق خود تعیینی سرنوشت ملل، آنطور که مدعی آن هستند در همه جا و در همه موارد دفاع نمیکند، بلکه دقیقاً برعکس خواهان آنگونه دفاع از حقوق مللی هستند که فقط در خدمت منافع تنگ ملی خودشان و به ضرر همه ملل دیگر و حتی در دشمنی با سایر ملل و در همدستی با امپریالیسم و صهیونیسم قرار گیرد. این امر شارلاتانیسم سیاسی و نشانه فقدان اصولیت و نشانه ناسیونال شونیسم کور و خطرناکی است که در منطقه فاجعه‌انگیز است. همه نیروهای مترقی و انقلابی ایران باید به این ماماشات اپورتونیستی و فرصت طلبانه پایان دهند و برای آگاهی کسانی که فریب این تبلیغات ناسیونال شونیستی کور را میخورند به مبارزه گسترده و بی‌امان بپردازند. از این امر راه‌گریزی نیست.

حزب کار ایران (توفان) این وظیفه را آغاز کرده و بدون واژه‌های ادامه خواهد داد. ما فقط با وحدتی انقلابی و شفاف و اصولی و

سیاست امپریالیست آمریکا برای حفظ منافع اقتصادی حال و آینده و مهار کردن رقبای خویش ایفاء میکند.

برای اینکه امپریالیست موفق شود این وضعیت را حفظ کرده و یا بنفع خویش بهبود بخشد باید رقبای خویش را ضعیفتر و ضعیفتر نماید و مناطق نفت خیز را به زیر سلطه نظامی خویش در آورد. تلاشهای امپریالیستهای آمریکا و انگلیس و حتی اروپای غربی برای تضعیف روسیه و تجزیه هر چه بیشتر این کشور و یاری به درگیریهای داخلی آن از این سیاست سرچشمه میگیرد. برای اروپائیهایی که در مقابل قدرت امپریالیست آمریکا به نظر لطف مسکو نیاز دارند و از این جهت با این امپریالیست به ماماشات مشغولند یک روسیه ضعیف و وابسته، مرجحتر از تزارهای جدید قدرتمند است. حمایت آنها از آمریکا در تغییرات قفقاز، سیاست دو پهلوئی آنها در زمینه حمایت و انتقاد از مبارزه مردم چین، دخالت مستقیم آنها در روسیه سفید و اوکراین همگی در خدمت سیاست رقابت و تبانی امپریالیستها با یکدیگر در عرصه جهانی است.

اروپائیهایی برای مقابله با قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی آمریکا ناچارند که وحدت میان خویش را تقویت کنند، در غیر صورت در شرایط کنونی لقمه‌چپ امپریالیست آمریکا خواهند بود. اتحادیه اروپا و تلاش امپریالیستهای آلمان و فرانسه برای ایجاد ارتش جداگانه‌ای از پیمان ناتو و یا ایجاد ارتش حرفه‌ای بجای نظام وظیفه عمومی در آلمان از این منشاء سرچشمه میگیرد.

ولی افزایش تسلیحات امپریالیستی فقط برای رقابت بین امپریالیستها با نیت تسلط بر بازار فروش و مواد اولیه نیست. امپریالیستها با تسلیح خویش و قدرتمندتر نشان دادن خویش نسبت به آنچه واقعا هستند به جنگ روانی دست میزنند و قصد دارند طبقه کارگر، زحمتکشان، پابره‌گان، خلقهای زیر سلطه و ملتها و دول جهان را بترسانند. این قدرت نمائی امپریالیستها ناشی از ترس آنها از مبارزات انقلابی طبقه کارگر و خلقهای جهان است. **زیرا قویترین نیروی جهان نیروی لایزال مردم است. توده‌هایی که تاریخ**

را ساخته و پس از این نیز آنها خواهند ساخت. این امپریالیستها هستند که از ما میترسند و خویشتن را برای روز قطعی نبرد تا دندان مسلح میکنند. تجربه شکست آنها در شوروی استالینی، چین، ویتنام، کامبوج، لائوس، کره، کوبا، شیلی، ونزوئلا، نیکاراگوئه، الجزایر، لیبی، تانزانیا، زامبیا و غیره و در کشور اشغالی عراق گواه صحت ارزیابی ماست.

قدرت امپریالیستها و بویژه امپریالیست آمریکا جنبه تاکتیکی دارد و باید در مبارزه نیروهای انقلابی برای پرهیز از ماجراجویی به حساب آید ولی از جنبه راهبردی این قدرت توخالی است و سرنوشت شکستش در همان بدو تولدش با زندگی وی پیوند خورده است. باین جهت امپریالیسم ببر کاغذی است، غول مهبیبی است که پاهای گلین دارد و نباید از مبارزه با آن واهمه ای به دل راه داد. این "عفریت مهبیب" امپریالیسم در محاصره طبقه کارگر انقلابی جهان و خلقهای گیتی خرد خواهد شد.

ماشین قضائی امپریالیست آمریکا عامل مهم فشار و تهدید

امپریالیسم آمریکا یک نظام قضائی در آمریکا بنا کرده است که به علت تفوق نظامی و اقتصادی در عرصه جهان قادر میشود تصمیمات این دادگاهها را در سراسر جهان با تهدید به اجراء بگذارد. سایر ممالک امپریالیستی در مقابل این فشار و شمشیر دموکلس تهدیدهای قضائی آمریکا فلج شده اند. آنها قانونی در کنگره آمریکا در مورد همه جهان به تصویب میرسانند و از همه ممالک می طلبند که این تصمیمات کنگره آمریکا تمکین کنند. محاصره اقتصادی ایران و عراق و کوبا و کره شمالی و لیبی و نیکاراگوئه و لهستان و شوروی در گذشته و غیره و غیره از این قبیل تصمیمات بوده و در پاره ای موارد هنوز هستند. هر شرکت و یا دولتی که با ممالک تحریم شده معامله کند مورد غضب امپریالیست آمریکا قرار گرفته و خودش مورد تحریم و فشار سیاسی و اقتصادی آمریکا قرار

رفقا!

امروز باید در برخورد به مسئله ملی از بیان جمله پردازیهای کلی خودداری کرد. زیرا مسئله ملی در ایران پس از حمله امپریالیستها به عراق و پس از نقض حقوق ملل توسط امپریالیستها در جهان و توجیه آن به بهانه مبارزه علیه "تروریسم"، پس از برافراشتن تئوری "اقدامات پیشگیرانه" برای تجاوز دلبخواه بهر کشور، مفهوم مشخص خویش را پیدا کرده است. هیچ کمونیستی نمیتواند بر این مسایل حاد روز، چشم خویش را ببندد و طوری اظهار نظر کند که نه سیخ بسوزد و نه کباب و اینکه گوئی در جهان اتفاقی نیافتاده است و همه چیز بر منوال سابق است.

بر این اساس حزب ما بر آن است که همه کمونیستها باید حل مسئله ملی را از نقطه نظر منافع عمومی مبارزه انقلابی ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی مورد بررسی قرار دهند. هر جنبش ملی گرایانه که بخواهد حل مسئله ملی را جدا از مبارزه عمومی انقلابی و ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی و جدا از این متن بصورت انتزاعی طرح کند جنبشی ارتجاعی و همدست امپریالیسم است و باید با آن مبارزه کرده و آنها افشاء نمود. کمونیستها هرگز برای بورژواهای ستمگر ملیتهای تحت ستم تا دستشان به بهانه ملی گرائی در چپاول زحمتکشان ملت خودی باز باشد چک سفید صادر نمیکند. ملتی که بخواهد در همدستی با امپریالیسم و صهیونیسم تدارک قتل عام ملت دیگری را ببیند و به نفرت ملی دامن زند نه تنها خودش آزاد نیست بلکه در جبهه ای قرار گرفته است که آزادی خود وی را نیز به آینده ای دور و نه اگر نامعلوم موکول میکند.

کمونیستهای ایران باید مسئله مبارزه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی را با حل مسئله ملی و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی پیوند زنند. کمونیستها باید در عین برسمیت شناختن حق هر ملتی برای تعیین سرنوشت خویش حتی تا سر حد جدائی روشن کنند که خودشان هوادار وحدت ملل و همبستگی طبقه کارگر این ملل در مقابل دشمن مشترک اند. باید روشن کند که امر جدائی در شرایط

همدستی با امپریالیست و صهیونیست نیست و توجیه گر تدارک کشتار قومی نمیباشد.

از این جهت است که حزب ما به مبارزه ایدئولوژیک در راه پاکیزه گی مارکسیسم لنینیسم تکیه میکند، زیرا این مبارزه برای همه نیروهای انقلاب و بویژه کمونیستها و اعضای حزب ما راه گشایست. در غیر این صورت عرصه را بر پیدایش خروشچفها، برژنفها، یلتسینها، گورباچفها، پوتینها، نظریایف ها، ترکمن باشی ها، علی اوف ها، نوتتی ها، گومولکاها، کادارها، تیتوها، اسکندری ها، رادمنش ها، کیانوری ها ویا سایر خائنین باز کرده ایم.

کنگره حزب ما بر آن است که باید تهاجم ایدئولوژیک بورژوازی و خرده بورژوازی را به حزب و حزبیت شناخت و خویش را برای مبارزه با آن آماده کرد. بسیاری از این سخنان دشمنان و یا منحرفین از مارکسیسم لنینیسم سخنان تازه ای نیست. جنبش کمونیستی نه تنها در تئوری حتی در عمل ورشکستگی آنها را ثابت کرده و بدور افکنده است لیکن این نظریات انحرافی باز بهر علت که باشد مطرح میشود. حزب ما باید در آینده در خدمت پاکیزه گی مارکسیسم لنینیسم به اهمیت حزب، حزبیت، مسئله گزینش “جبهه” در مقابل حزب، انحراف آنارکو سندیکالیستی در فعالین جنبش کارگری، روشن کردن تفاوتهای مبارزه حرفه ای اتحادیه ها، بحث مربوط به شور اها و نقش آنها و سردرگمی نیروهای انقلابی در این امر، نقش حزب در رابطه با این دو مقوله و سپس ماهیت دیکتاتوری پرولتاریا، معنا و مفهوم سوسیالیسم، موازین لنینی حزبی و مبارزه با فراقسیونیسم برای حفظ اراده آهنین حزبی، بروز و خیانت رویزیونیسم و همدستی آن با امپریالیسم باز کند. مسلما در عرصه پیکار اجتماعی دشمنان طبقه کارگر به فعالیت در جهت ایجاد انحرافات جدید نیز همت میگذارند که حزب ما باید با توجه به اولویتها ترتیب برخورد و افشاء آنها بعهده گیرد.

کمونیستها و مسئله ملی در ایران

میگیرد. هیچ شرکتی در جهان نمیتواند بر اساس اراده آزاد خود عمل کند و باید خواسته های آمریکا و دیکته آنها را بپذیرد باین وسیله امپریالیست آمریکا قادر میشود چه در مورد پرداخت غرامت به یهودیان تحت تعقیب نازیها، چه در مورد شرکتهای نفتی و تسلیحاتی رقبا، چه در مورد شرکتهای شیمیایی و داروئی ممالک اروپائی اقتدار خویش را به نمایش بگذارد و آنها را به تمکین به خواستههای آمریکا مجبور کند. این همان دموکراسی و آزادی آمریکائی است، آزادی زور، آزادی امر و نهی، آزادی پذیرش نیات قلدرها. هم اکنون آمریکا در پی آنست که با ایجاد ساز و کارهای حقوقی در جهان که سر نخ کنترل آن در دست امپریالیست آمریکاست یک عامل جدید و موثر فشار و تهدید مالی و اقتصادی به دول و شرکتهای فراملیتی رقیب فراهم آورد. در این اواخر ما با فشار آمریکائی ها به روسها روبرو هستیم، روسهائی که با مشقت تلاش دارند تا منابع نفتی خویش را از زیر نفوذ عمال صهیونیسم و امپریالیسم که در زمان سلطنت بوریس یلسین بیاری امپریالیستها و رشوه دهی برای خویش مصادره کردند، بیرون بکشند. دادگاههای آمریکا در حمایت از یکی از جاسوسان خویش بنام “بروس میزامور” Bruce Misamore که در راس شرکت “یوکس”

Yukos بوده و در تمام غارتگریها و اختلاس مالیاتی و دزدیها شرکت داشته است با توسل به امکانات حقوقی که برای خویش با حق ویژه قایل شده اند، برخاسته است و در امور داخلی روسیه با اهرمهای قدرتمند اقتصادی دخالت میکند. امپریالیست آمریکا خودش البته هیچ قانون بین المللی را برسمیت نمیشناسد و علیرغم اینکه در دادگاه لاهه در هلند بعلت حمله رهنزانه به اسکله های نفتی ایران در خلیج فارس در زمان جنگ ایران و عراق و آنهم در همدستی اش با صدام حسین و بدون اینکه مستقیما و رسما طرف منازعه با ایران باشد و به ایران اعلان جنگ داده باشد، محکوم شده است ولی از پرداخت غرامت به ایران بی شرمانه سرباز میزند و حال آنکه هر سلطنت طلب خود فروخته ای که مال مردم ایران را سالها در زمان

سلطنت ننگین پهلویها غارت کرده است میتواند با کسب تابعیت آمریکا علیه دولت ایران اعلام جرم کند و تقاضای خسارت حتی برای زمانیکه آمریکائی نبوده است بنماید. با مدارک جعلی با تأیید روشن دادگاههای آمریکائی که مشابه آنرا در ایران هاشمی شاهرودی درست کرده است میلیونها دلار از ذخایر بسته شده ایران در آمریکا را که در اثر خیانت سلطنت پهلوی بعنوان گروگان در نزد آمریکائیهها بوده است دریافت نماید. ماشین قضائی آمریکا یک نظام حقوقی برای قانونی سازی شانتاز و تهدید و راهزنی بین المللی است. این دستگاه قضائی وقتی "دادگستر" میشود و خونس به جوش میآید که کسی به حریم مالکیت خصوصی بر وسایل تولید در داخل خاک آمریکا تجاوز کند آنوقت است که کار و بارش با دستگاه قضائی میافتد و میرود آنجا که عرب نی بیاندازد. آری برای آفتابه دزدی این دستگاه دادگستری هشیار است و خواهان اجرای قانون ولی زمانیکه نزاع بر سر میلیاردها دلار غارت ممالک و ثروتهای سایر ملل است این دستگاه قضائی سیاسی از هر دو چشم نابیناست. حتی حق مالکیت خصوصی که این چنین در باره تقدس و معجزاتش تبلیغ میکنند زمانیکه حق سایرین باشد حقی قابل اغماض است و میشود آنرا لگد مال کرد.

اروپائی ها نیز در پی آن هستند تا توسط اتحادیه اروپا در این عرصه بدل اش را بسازند تا بتوانند متقابلاً به تهدید رقیب پردازند. آنها قادر شده اند با محکوم کردن "مایکرو سافت" در دادگاههای اروپائی و اجبار وی به برملا کردن پاره ای اسرار فنی خویش به این بهانه که امکان رقابت "سالم" ممکن گردد ضربه شصتی به آمریکا نشان دهند. باید در آینده نزدیکی شاهد سیل شاکیان اروپائی از اتباع حقیقی و حقوقی آمریکائی بود. آنچه که عوض دارد گلایه ندارد.

تضاد یورو و دلار

را به عمل آورد. سرمایه گذاری امپریالیستها و صهیونیستها بر روی آنان فاقد تاثیرات دراز مدت است. درخواستهای سازمانهای انقلابی غیر ایرانی و بویژه اروپائی تا اسناد حزبی ما را در مورد این عده در اختیار داشته باشند حاکی است که چه دستهای ناپاکی برای مشهور کردن و بزرگ کردن این جریان ناپاک و خطرناک در پشت پرده فعال هستند. حزب ما مفتخر است که ضربه قطعی را به این تشکل وارد کرده و در آینده نیز به مبارزات سیاسی ایدئولوژیک خویش علیه این ویروس بورژوا لیبرالی ادامه خواهد داد و در پیکار برای پاکیزگی م - ل تمام مساعی خود را بکار میگیرد. هم اکنون مبارزان انقلابی عراقی فعالین این جریان مشکوک را همراه با توده ای های عراقی در متن رزم آزادیبخش و انقلابی بیدار عدم میفرستند. این سرنوشت همه خائنین به خلق و همدستان استعمار و امپریالیسم است.

البته مبارزه حزب ما برای پاکیزه گی مارکسیسم لنینیسم به مبارزه با این جریان منحرف محدود نمیشود. حزب ما آن نظریات انحرافی را نیز که به مماشات با سوسیال شونیستها کرد ایرانی و آذری پرداخته بودند و میپردازند به باد انتقاد گرفت و درک کمونیستی خود را در بر خورد به مسئله ملی نشان داد. حزب ما طرح کرد که کمونیستها مسئله ملی را چیزی قائم بالذات، ابدی و منتزع از متن مبارزه عمومی انقلابی مردم و در دشمنی با طبقه کارگر نمیبینند. مسئله ملی همواره جزئی از مسئله عمومی مبارزه انقلابی ضد امپریالیستی و پرولتاریائی جهانی است و فقط در پرتو این امر است که باید به آن برخورد کرد. کمونیستها هرگز جاده صاف کن بورژوازی ملتهای تحت ستم نیستند و نبوده اند. آنها هوادار پیکار مشترک پرولتاریای همه ملل ساکن ایران و از جمله بر علیه ارتجاع بورژوازی هر ملت معینی هستند. مرتجع و ضد انقلابی کرد، عرب، آذری همانقدر ضد انقلابی و مرتجع است که مرتجع فارس و یا بلوچ ضد انقلابی میباشد. تعلق به ملیت تحت ستم هرگز مجوزی برای

شرط“ که نفی ماهیت طبقاتی مقولات اجتماعی و طبقاتی “دموکراسی“، “آزادی“، نفی ماهیت طبقاتی دولت، نفی دیکتاتوری پرولتاریا، نفی حزب طبقه کارگر بمثابة سازمان مستقل طبقاتی در عرصه های سیاست، ایدئولوژی و سازمان است، از این گونه تئوریهای ارتجاعی میباشد. ما نشان دادیم که تئوری مضحک و من در آوردی “سناریوی سفید و سیاه“ یک تئوری عمیقاً ارتجاعی است که هدفش باز کردن راه برای همدستی با صهیونیسم و امپریالیسم و همه متحدان آنها در ایران از جمله سلطنت طلبان و رویزیونیستهای توده ای – اکثریتی است. ما نشان دادیم که این عده ضد سوسیالیسم هستند و اساساً بجز رونویسی از آثار دشمنان سوسیالیسم چیزی بعنوان اهداف تئوریک خویش عرضه نکرده اند. کتب مباحث درونی آنها در زمینه سوسیالیسم نه تنها نسخه برداری از حرفهای تکراری ضد کمونیستهاست و چیز نوی نیست، مجموعه ای از دروغ و جعل و تزویر و تحریف است که نشان میدهد این عده اگر بر ماهیتشان تردید نکنیم تا به چه حد از دانش کمونیسم بدورند و تا به چه حد درک نازلی از کمونیسم دارند. فرار آنها از لنین به مارکس فرستادن افراد صدیق بدنبال نخود سیاه است. همین فرار فاجعه تئوری “سناریوی سفید و سیاه“ را آفریده که این بیچاره ها را در توضیح مبارزه انقلابی مردم عراق دچار دست انداز کرده است. کار زار آنها در کارزارهای ضد کمونیستی آنها هر روز زارتر میشود. هر روز بینش ناتوانی لیبرالیسم بورژوائی و ژورنالیسم سترون منصور حکمتی در برخورد با صخره خلل ناپذیر مارکسیسم لنینیسم عیار قلبی خویش را بهتر بروز میدهد، ماهیت افکار انحرافی آنها در یک کلام دشمنی موزیانه و پنهانی و بزدلانه با لنینیسم است. دشمنی با سی سال تجربه افتخارآمیز دوران ساختمان سوسیالیسم در شوروی توسط معمار بزرگ سوسیالیسم رفیق استالین کبیر این رهبر استثنائی تاریخی است. این جریان انحرافی در اثر مبارزه حزب ما چه در عرصه ایران و چه در منطقه و چه در جهان بکلی ورشکسته شده است و باید برای اضمحلال آن حداکثر کوشش

مدتها چنین بوده است که دلار پول معادل جهانی برای معاملات بین المللی محسوب میشده است. هر جنسی که بخواهد در عرصه بین المللی خرید فروش شود باید ارزش آن نخست بر اساس دلار تعیین گردد. این سلطه دلار بر بازار جهانی و بازار انرژی فسیلی در حال درهم شکستن است.

آمریکا با کسری هنگفت موازنه پرداختها در عرصه بازرگانی و کاهش نرخ برابری دلار در قیاس با سایر ارزهای خارجی و به ویژه یورو در حالیکه در ۴ سال گذشته ۳۰ درصد ارزش خود را در مقابل یورو پول واحد اروپائی از دست داده است بار فشارهای اقتصادی خویش را بدوش سایر ممالک منتقل میکند. آمریکا حکم کشوری را دارد که خرجش از دخلش بیشتر شده و به عدم موازنه پرداختها دچار آمده است. حال باید با وامگیری از ممالک دیگر زندگی کند. باید دلار بیشتری برای اجناسی که وارد میکند، بپردازد. آمریکا مجبور است برای صادراتش نرخ برابری دلار را کاهش دهد و هر روز آنرا ضعیفتر نماید. تضعیف دلار صادرات کشورهای حوزه یورو را به آمریکا کاهش داده و به اقتصاد آنها ضربه میزند. آمریکا میکوشد با کاهش ارزش دلار و ایجاد کسر هنگفت بودجه در عرصه بازرگانی و افزایش بدهکاریهای خویش نه تنها به حساب ممالک طلبکار بلکه حتی به حساب ممالکی زندگی کند که ذخایر ارزی فراوانی از دلار دارند که بیکباره فاقد ارزش اولیه شده و نمیتوانند به همان میزان نخستین به کالای معادل بدل شوند. امپریالیست آمریکا با این سیاست مالی بهای نفت را که بر اساس ارزش دلار تعیین میشود به حداقل رسانده و ممالک صاحب نفت را به ورشکستگی سوق میدهد زیرا بهای نفت را با کاغذ پاره میپردازد. علیرغم اینکه به ظاهر چنین است که بهای نفت افزایش یافته است ولی در مقابل آن ارزش دلار در حال تنزل است و این خواست غارتگرانه، سیاست مالی امپریالیست آمریکاست.

مطبوعات خبر میدهند که دول چین و ژاپن تنها در سال ۲۰۰۳ مبلغ ۲۰۰ میلیارد دلار در وامهای دولتی آمریکا سرمایه گذاری کرده و

بویژه ژاپن ذخایر ارزی فراوان دلاری دارد. ریختن این دلارها به بازار بورس نرخ برابری دلار را بیشتر کاهش خواهد داد و به ضرر ممالکی است که دارای ذخایر فراوان دلار هستند. شایعات مربوط به این امر که نه چینیه‌ها و نه ژاپنی‌ها حاضر نیستند برای کاهش کسری موازنه پرداخت‌های آمریکا به صدور سرمایه به آمریکا بپردازند وضعیت اقتصادی ممالکی را که بر اساس دلار زندگی میکنند وخیم تر کرده است.

هر کشوری که تلاش کند ذخایر ارزی خویش را از دلار به یورو بدل کند با تهدید امپریالیست آمریکا روبرو شده و وادار میگردد که نفت خود را بر اساس دلار به فروش برساند. ما با این روش آمریکا در عراق روبرو بودیم و دیدیم که چگونه به خاطر این اقدامات مستقلانه رژیم عراق صدام حسین را تنبیه کردند. از زمانی نیز که رژیم ایران بر سر تبدیل ذخایر ارزی خویش از دلار به یورو سخن میراند و در این عرصه گامهای کوچکی نیز برداشته است همان نغمه‌های همیشگی و تهدید آمیز امپریالیست آمریکا به گوش میرسد. آمریکا میخواهد که هنوز که اول کار است گربه را دم حجله بکشد.

تضاد امپریالیستها در یورش به عراق

قبل از تجاوز امپریالیست آمریکا و انگلیس به عراق، رژیم صدام حسین بیشترین قراردادهای نان و آبدار را با امپریالیستهای فرانسه، آلمان، روسیه، ایتالیا و چین بسته بود. اشغال غیر قانونی و استعماری عراق باعث شده است که آمریکائیها قراردادهای گذشته را نخست توسط پل برمر حاکم آمریکائی عراق و سپس توسط نوکر بومیشان ایاد علاوی نخست وزیر دست نشانده عراق لغو کنند و قراردادهای پر آب و نانی با شرکتهای آمریکائی “بکتل”، “هالیبرتون”، “موتورولا” و... ببندند. از همان روز نخست ورود آنها به عراق، نفت عراق را به رایگان بار کشتیهای غول پیکر نفتی آمریکائی میکنند و عازم آمریکا میشوند، سیاست آنها خصوصی کردن صنایع نفت در عراق است. از این همه غنیمت بدست آمده به

سیاسی این تئوریهای منحرف را از پوسته حرافی های روشنفکرانه بدر آورد و حمایت آنها را از امپریالیسم و صهیونیسم و به سلاخی فرستادن کمونیستها و خوار شمردن دشمن طبقاتی را از کنه نظریات آنها بیرون کشید و نشان داد که آنها مامورند تا به ایجاد آشفته فکری و تکرار مکررات نسخه های ضد کمونیستی محافل زرد امپریالیستی دست زده و این غزعبلات مردود را بعنوان نوآوری “کمونیستی” طرح کنند. این جریان آلوده عده ای از جوانان مبارز صدیق راه طبقه کارگر را به ویروس افکار لیبرالی خویش مبتلا کرد که تاثیرات مخرب آن هنوز در میان بقایای آنها به چشم میخورد و زمان فراوان می طلبد تا ریشه آن را برای همیشه خشک کرد. منصور حکمت، بانی این تئوریهای لیبرال امپریالیستی عمرش به پایان رسید ولی بیماری لاعلاج “حکمتیسم” هنوز زهر خود را به جنبش کمونیستی ایران و منطقه می ریزد. حزب کار ایران (توفان) توانست در عرصه سیاسی ماهیت اکونومیستی تزه های آنها را بر ملا کند، دشمنی آنها را با لنینیسم و همدستی آنها را با امپریالیسم با نفی تئوری امپریالیسم لنین نشان دهد. حزب ما نشان داد که این عده با سیاست عننیگرائی برای بدام انداختن مبارزان راه رهائی طبقه کارگر فعالیت میکنند، این عده با ایران و ایرانی دشمن اند و هر مبارزه ملی بر علیه امپریالیسم را ارتجاعی ارزیابی کرده و آمریکا را کشوری “متمدن” میدانند که باید از آنها حمایت کرد. ما نشان دادیم که این عده در یوگسلاوی، افغانستان و عراق از استعمار حمایت میکنند. ما نشان دادیم که میهنپرستی در قاموس این خود فروختگان ترسکیست هرگز مفهومی ندارد و آنها با تبلیغات خود زمینه ایجاد یک ستون پنجم ذهنی در ایران را در زیر لوای دروغین “انترناسیونالیستی” (بخوانید کسموپولیتنیسم که همان جهان وطنی باشد-توفان) فراهم میآورند. ما نشان دادیم که تئوریهای من در آوردی و پوچ آنها مستخرجی از تئوریهای کهنه دشمنان مارکسیسم لنینیسم است و هرگز بر مبنای تحلیل طبقاتی و اعتقاد به مبارزه طبقاتی استوار نیست. تئوریهای ارتجاعی “زادیهایی بی قید و

برای چنین رزم مهمی طبقه کارگر به وجود حزب پیشاهنگ نیاز دارد. ما به وجود ستاد فرماندهی یعنی حزب طبقه کارگر نیاز داریم تا ارتش کارگران و زحمتکشان را علیه طبقه حاکمه و امپریالیستها و صهیونیستها رهبری کند. تبلیغ در مورد اهمیت حزب طبقه کارگر یکی از زمینه های مبارزه با افکار خرده بورژوائی و انحرافی در جنبش کمونیستی ایران است. باین جهت باید بر این واقعیت تکیه کرد که طبقه کارگر بدون تشکل سیاسی هیچ چیز نیست و چرخ پنجم گاری فعالیت سیاسی طبقه بورژوازی به حساب میآید.

دشمنان طبقه کارگر نقابهای گوناگونی دارند، آرایش گوناگونی میکنند، زبانهای گوناگونی بکار میبرند و همه این شگردها برای آن است تا مبارزه کمونیستها در حزب طبقه کارگر را به کجراه برده و مانع شوند حزب کمونیست و بطور مشخص حزب کار ایران (توفان) بتواند قدرت سیاسی را در ایران به کف آورد.

مبارزه حزب ما با انحرافات ایدئولوژیک، آموزشی به همه کمونیستها و انقلابیون ایران است. اهمیت این مبارزه در این است که رفقای ما در هر کجای دنیا که ساکن باشند با خواندن نظریات ما جهت درست را یافته و باصطلاح خط پیدا کرده از نظر واحدی با استدلالات منطقی مشابه ای به دفاع برخاسته و تاثیر قطعی در جنبش انقلابی ایران میگذارند. نظریات حزب ما قطبنمای کمونیستها در مبارزه است. بدون این قطبنا کشتی مبارزه در توفان حوادث به کجراه خواهد رفت. مبارزه در عرصه ایدئولوژیک یکی از ارکان مبارزه حزب ماست. رفقای ما باید این امر را جدی تلقی کنند.

حزب کار ایران (توفان) این امر را جدی گرفت و توانست بر این اساس به افشاء "حزب کمونیست کارگری ایران" که توسط جریان ناپاک منصور حکمت بوجود آمد و از کمکهای مالی صهیونیستهای اسرائیل برخوردار است و از همه امکانات تبلیغاتی امپریالیستهای آمریکا و انگلیس در اروپا، آمریکا و منطقه استفاده میکند، بپردازد. حزب ما نخست آنها را در عرصه ایدئولوژیک شکست داد و ماهیت تئوریهای ارتجاعی و لیبرالی آنها را بر ملا کرد، آنگاه نتایج

امپریالیستهای پر اشتیهای اروپائی هیچ چیز نمیرسد. بی جهت نیست که آب دهان "انساندوستی" آنها براه افتاده است.

در جنگ نخست آمریکا علیه عراق کمیسیون پرداخت غرامت جنگی که بودجه خود آن کمیسیون سرسام آور است به افراد حقیقی و حقوقی از ثروت مردم عراق غرامتهای سنگینی پرداخت از جمله این شرکتها: شرکت هالیبرتون ۱۸ میلیون دلار، بکتل ۷ میلیون دلار، موبایل ۳/۳ میلیون دلار، شل ۱/۲ میلیون دلار، نستله ۲/۶ میلیون دلار، پیپسی ۳/۸ میلیون دلار، فیلیپ موریس ۱/۳ میلیون دلار، شرانتون ۱۱ میلیون دلار، کنتکی فرید چیکن ۳۲۱۰۰۰ و توی ر. یواس ۱۸۹۴۴۹ دلار خسارت دریافت داشته اند. پس میبینیم که هدف برخلاف سوگندهای دروغ بورژواهای "متمدن" استقرار آزادی و دموکراسی در عراق و دلسوزی برای حقوق بشر و مبارزه با "تروریسم" و بنیادگرایی و... نیست، بلکه سخن بر سر غارت و چپاول عراق برای چندین نسل است. سخن بر سر آدمخوارانی است که از راه رسیده اند و میخواهند ملتی را غارت کنند، دستاوردهای آن ملت را از بین ببرند و آنها به فقر و گرسنگی محکوم کنند.

گره گاههای تضادهای امپریالیستی به مناطق نفت خیز و در درجه اول به مناطق تعیین کننده استراتژیک منتقل گشته است. خلیج فارس هم اکنون گره گاه تضادهای

امپریالیستی است. در مسئله یورش وحشیانه و ضد بشری امپریالیست آمریکا در زیر لوای سیلی از دروغ و جعل سند و ریاکاری بود که تضادهای امپریالیستها اروپائی با آمریکا و روسیه و چین و ژاپن آشکار شد. امپریالیستهای فرانسه و آلمان و بویژه فرانسه رهبری جناح مخالف آمریکا را بعهده گرفتند و علیرغم خرابکاری امپریالیست آمریکا در اتحاد اروپا و جلب ممالکی نظیر اسپانیا، ایتالیا، پرتغال، هلند، دانمارک، انگلیس، لهستان و... این امپریالیستها موفق شدند چهره امپریالیست آمریکا را به لجن کشیده، افکار عمومی جهان را بر علیه آنها تحریک کرده و زیر پای متحدین آمریکائی در اروپا را به تدریج جارو کنند. طبیعتا روسیه و چین که

جنبش کمونیستی، مواضع و وظیفه آن در ایران

دفاع از پاکیزگی مارکسیسم لنینیسم

وظیفه مهمی که حزب ما دارد مبارزه بی وقفه برای پاکیزه گی مارکسیسم لنینیسم است. این وظیفه اساسی را فقط حزب طبقه کارگر با تسلطی که به دانش کمونیسم و تجربه مبارزاتی که دارد میتواند به انجام برساند.

حزب طبقه کارگر در محیط طبقاتی زندگی میکند و بر اساس قانون ماتریالیسم دیالکتیک از این محیطی که وی را در بر گرفته است متأثر میگردد. هر روز مورد حملات بی امان گلوله های تلخ و شیرین تبلیغات بورژوازی است. اعضای حزب در این محیط خرده بورژوائی چه بسا تحت تاثیر این تبلیغات مستمر ایدئولوژیک قرار گرفته مرعوب شده، از سختی و صعب العبوری راه بهراس افتاده، دچار یاس و سرخورده گی شده و از پای بیفتند. اعضاء جدید و بی تجربه حزب و هواداران آن که جای خود دارند، حتی اعضاء با تجربه تر حزبی ممکن است مانورهای بورژوازی را نشناسند و نتوانند بدل تاکتیکهای متنوع آنها را به موقع بکار برند. این مبارزه بیرحمانه طبقاتی ایدئولوژیک که در بیرون از حزب جاری است در درون حزب تاثیرات خودش را باقی میگذارد. از این گذشته مبارزه عظیم ایدئولوژیک بورژوازی همراه با ماشین غول آسای تبلیغاتی و امکانات نامحدود مالی، مجموعه جنبش کارگری و کمونیستی را مورد یورش وحشیانه قرار میدهد. مقاومت در مقابل این یورش، ایجاد مصونیت در طبقه کارگر و راهروان راه آزادی وی، بسیج طبقه کارگر و کادرهای فعال آن برای ضربه متقابل و افشاء دشمن وظیفه مهم حزب طبقه کارگر یعنی حزب ایران (توفان) است.

منافع دارز مدتی در عراق داشته و دارند نمیتوانستند در این نزاع بی تفاوت بمانند و مخالفت خویش را با آن اعلام داشتند. ژاپن علیرغم اینکه ظاهرا از مواضع امپریالیست آمریکا از روی ترس حمایت نمادین میکند لیکن از یک پشتیبانی جدی تا کنون پرهیز کرده است. بتدریج ممالکی که در اثر فشار امپریالیست آمریکا در نخستین سال تجاوز به عراق کوتاه آمده بودند، خاک عراق را ترک میکنند. نمونه این چنین مملکتی کشور لهستان است که نخست از ترس تاریخی نسبت به آلمان و روسیه و به طمع کسب قراردادهای نان و آبدار مانند سگ مطیعی به دنبال جرج بوش راه افتاد ولی در عمل متوجه شد که قراردادهای نان آبدار قبل از تجاوز رسمی به عراق میان شرکتهای آمریکائی تقسیم شده و امپریالیست آمریکا حتی حاضر نیست استخوانهای ته مانده اش را برای لیس زدن به جلوی تازه بدوران رسیده های لهستانی بیفکند. این رهبران لهستانی همگی عضو حزب "کمونیست" لهستان بوده اند که یک از امشب به فردا ظاهرا تغییر ماهیت داده اند.

تجاوز به عراق یک اقدام آگاهانه و بخشی از سیاست راهبردی امپریالیست آمریکا بود. آنها از این طریق تئوری "اقدامات پیشگیرانه" را جا انداختند و زمینه را برای تجاوزات بعدی آماده ساختند. آنها با دروغ و دغل و ریاکاری و بدون کوچکترین شرمساری به جهان نشان دادند که ما نیات و مقاصد خود را بهر بهانه ای که باشد اجراء میکنیم و نه از کسی شرم داریم و نه از کسی میترسیم. گزینش آگاهانه این سبک برخورد با هدف ایجاد ترس در همه ممالک و سیاست ارباب و شانناژ بین المللی صورت میگیرد. این سیاست را امپریالیستها پیاده کرده اند. آنها از این گذشته مکانهای استراتژیک جهان را از نظر سیاسی، نظامی و اقتصادی در دست گرفته اند و امکان ندارد با زبان خوش این مناطق را ترک کنند. آمریکائیه از هم اکنون منابع نفتی جهان را منابع نفتی آمریکا میدانند که در خدمت "تمدن" و "دموکراسی" و ارزشهای مود قبول آنها و "سبک و روش زندگی" آمریکائی میباشد. دزدی نفت توسط

حزب ما باید به برده فروشی زنان و کودکان، به قاچاق جنسی اعتراض کند و نقش حاکمیت را در این عرصه که احساسات عمومی را بر می انگیزد بر ملا کند.

حزب ما باید مسئله اعتیاد جوانان و نقش حاکمیت در قاچاق مواد مخدر و ترویج مواد مخدر بر ملا کند.

حزب ما باید نظارت حاکمیت و دخالت آنها را در امور زندگی خصوصی مردم محکوم کرده و مانع شود که برای اوقات فراغت مردم گرازهای نگهبان را بگمارند.

حزب ما باید نشان دهد که این رژیم عامل فلاکت، فقر بدبختی، قتل و آسیبهای اجتماعی، خودکشی، فروش اعضاء بدن، فحشاء، سقوط اخلاق اجتماعی دامن زدن به ریاکاری، دروغ و دغل، فقدان امنیت... در ایران است.

حزب ما باید برای تحقق حقوق بشر و ارتقاء آن و شکستن محدودیتهای بورژوائی آن مبارزه کند.

حزب ما باید نقش رژیم جمهوری اسلامی را در برخورد به حق ایران در مسئله دستیابی به فن آوری انرژی هسته ای، در برخورد به عقب نشینی اش در مورد حقوق ایران در بحر خزر و خلیج فارس در برخوردش به خصوصی سازیها و بر باد دادن ثروتهای ملی برملا کند.

حز ما باید در راس کار خویش از مبارزه و خواستها و مطالبات طبقه کارگر ایران بدون توجه به تعلقات قومی آنها به دفاع برخیزد و به بی خانمان کردن کارگران، به نقض هر چه بیشتر و روزانه حقوق آنها، به نپرداختن حقوق معوقه آنها، به بیکار کردن آنها، به اخراج آنها اعتراض کند.

حزب ما علیرغم اینکه برای استقرار سوسیالیسم مبارزه میکند در عرصه دموکراتیک از هر خواست دموکراتیک مردمی و ضد استبدادی برای کسب امتیازات بیشتر جهت سرنگونی جمهوری اسلامی و درهم شکستن دستگاه فاسد روحانیت برای استقرار یک جمهوری مردمی و دموکراتیک در ایران حمایت میکند.

امپریالیستهای آمریکائی دستخوشی است که در مقابل مبارزه با "تروریسم" دریافت میکنند و در این روند "امنیت" سایر امپریالیستها را نیز تامین مینمایند. دزدی نفت که ظاهراً باید یک کار غیر اخلاقی و متضاد با اعتقادات مذهبی آقای جرج بوش باشد با توجیه جبران فداکاری آمریکائی ها برای نجات جهان صورت میگیرد. بهائی است که مردم عراق باید برای "دموکراسی"، "آزادی" و "انتخابات آزاد" بپردازند. برای بقاء این "ارزشها" باید این منابع را بنفع امپریالیست آمریکا و دول "مترقی" در قبال "بربریت" و "توحش" شرق تصاحب کرد. مناطق نفت خیز حریم امنیت آمریکاست. این است که **مبارزه برای اخراج بی قید و شرط امپریالیست آمریکا از عراق یک خواست مترقی است.**

طبیعی است که انجام "انتخابات آزاد" در عراق در زیر سلطه قوای اشغالگر حتی اگر نقاب سازمان ملل متحد نیز به آن بزنند و همه رسانه های امپریالیستی و نوکرانشان در دنیا نیز برایشان دست بزنند و هورا بکشند باز یک انتخابات قلابی باقی میماند که نتایجش از هم اکنون مانند انتخابات تقلبی توسط آمریکا در ویتنام جنوبی بخوبی پیداست و هیچ نیروی مترقی و دموکرات نمیتواند آنرا به رسمیت بشناسد. در این جا مراجع تقلید شیعیان در عراق و یا نیروهای منشکل شیعه مذهب میتوانند یک نقش مهم ایفاء نمایند. درخواست آنها از مردم عراق تا در انتخابات استعماری شرکت کنند یک **خیانت ملی** است و نشانه آن است که مذهب در سیاست بنفع آمریکا خیلی خوب هم شرکت میکند و نشانه همدستی این رهبران مذهبی با امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع است و باید از جانب نیروهای مترقی قویا محکوم شود. این عمل نشان خواهد داد که روحانیت تا به چه حد ارتجاعی و ضد انقلابی و غیر قابل اعتماد است. همه قراردادهائی که حکومت فعلی عراق و یا حکومت قلابی که از دل آن "انتخابات آزاد" بدر میآید با هر شخص حقوقی و یا حقیقی امضاء کنند قراردادی استعماری و باطل است. **مبارزه مردم عراق بر**

علیه امپریالیستها با هر شیوه و روشی که انجام گیرد تا این آدمخواران جنایتکار ضد بشر خاک عراق را ترک کنند مبارزه ای مشروع و قابل فهم است. شکست امپریالیست آمریکا در عراق یک شکست استراتژیک است و فقط مربوط به عراق نخواهد شد. این شکست کمر این امپریالیست را در جهان میشکاند. نه تنها خلقها و طبقه کارگر جهان قد بلند میکنند، نه تنها طبقه کارگر آمریکا به میدان میاید، نه تنها جنبش انقلابی و دموکراتیک در عرصه جهان اعتلاء پیدا کرده و اوج میگیرد، بلکه سایر امپریالیستها را نیز به جان آمریکا میاندازد تا با استفاده از ضعف آمریکا مقاصد و نیات خویش را بانجام برسانند و ادعای تقسیم مجد جهان را بر اساس تناسب نیروی جدید مطرح نمایند. باین جهت شعار خروج فوری و بی قید و شرط امپریالیست آمریکا از عراق یک شعار انقلابی و استراتژیک است. از این گذشته امپریالیست آمریکا قصد دارد با برگزاری یک انتخابات قلابی و روی کار آوردن یک رژیم دست نشانده «دموکراتیک» تجاوز استعماری خویش را با تاخیر مجاز و مشروع جلوه دهد و تائیدیه ای از دست این حکومت دست نشانده برای ضرورت این تجاوز بدست آورد. امپریالیستهای اروپائی که شاهد این خطر هستند خرسندی خویش را از چنین انتخاباتی به سختی اعلام میکنند.

اروپا نه فقط بر سر اشغال عراق که منافع خویش را در خطر میبیند با آمریکا اختلاف نظر دارد، در برخورد به مسئله ایران و تهدیدات آمریکا نیز نمیتواند با امپریالیست آمریکا همراهی کند. ایران یکی از نادر ممالکی است که با نشستن بر دریای نفت و گاز هنوز اوامر امپریالیست آمریکا را تمکین نمیکند و تا روزیکه به زیر سلطه سیاسی امپریالیست آمریکا نرفته است برای تامین انرژی ممالک اروپائی روزنه امید محسوب میگردد. تجاوز به ایران صرف نظر از عواقب غیر قابل پیشبینی آن برای منطقه خطری جدی برای منافع اقتصادی اروپائیها، چینیهها و روسهاست و این شک و سوء ظن نسبت به سیاست آمریکا آنها را به مخالفت با آمریکا میکشاند. آمریکا

علیرغم اینکه ارتشهای بورژوائی این اعمال زشت را در یوگسلاوی در بخش کوزوو، افغانستان، عراق و گوانتانامو و بسیاری ممالک زیر نظارت و کنترل آنها برقرار ساخته اند، ما از حقوق بشر حتی با مضمون بورژوائی آن دفاع میکنیم علیرغم اینکه اکثریت ممالک سرمایه داری بورژوائی جهان بر اساس اسناد سازمان ملل متحد و سازمانهای عفو بین الملل این اصول را به زیر پا میگذارند. ما خواهان ارتقای این حقوق به سطح بالاتری هستیم و بهمین جهت کمونیستها پیگیرترین مبارزان راه دموکراسی و حقوق بشرند. در هیچیک از ممالک سرمایه داری جهان از سلطنتی گرفته تا جمهوریهای دموکراتیک حقوق زنان با مردان برابر نیست، در هیچ یک از این ممالک جرم سیاسی تعریفی ندارد، مخالف سیاسی همواره با مهر تروریست معدوم میگردد، در هیچکدام از این کشورها حقوق زحمتکشان در قانون اساسی تضمین نشده است ولی ما کمونیستها برای رفع تمام این کمبودها و نارسائیهای طبیعی جوامع سرمایه داری مبارزه میکنیم. دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی نیز از این قانون مستثنی نیست و حزب ما با این رژیم ارتجاعی با همه نیرو تا سرنگونی آن مبارزه میکند. جالب آن است که همه اپوزیسیون غیر کمونیست از بیان این واقعیت که رژیم جمهوری اسلامی سرمایه داری است گریزان است و در مورد ماهیت این رژیم به مردم ایران دروغ میگوید.

حزب ما باید از لغو قراردادهای استعماری و ابطال آنها حمایت کند.

حزب ما باید خواهان جدائی دولت و آموزش از مذهب باشد.

حزب ما باید با سیاست زن ستیزی حاکمیت اسلامی مبارزه و آنها را افشاء کند.

حزب ما باید با سنگسار و اجرای حکم اعدام در ایران به مقابله برخیزد.

حزب ما باید با آمربائی و شکنجه کردن در جمهوری اسلامی مبارزه کند.

تامین حقوق زحمتکشان هنوز گرمابخش جامعه است و از زمین میجوشد. این است که ۲۶ سال بعد از انقلاب بهمن، ایران هنوز آرام نگرفته و آخوندها سر راحت بر زمین نگذاشته اند. ایران ما آبستن انقلاب جدیدی است تا وظایف انقلاب قبلی را به پایان برساند. ایران هنوز در شرایط اضطراری بسر میبرد.

شیوه مبارزه و رهنمود حزب ما

مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک، برای رفع ستم ملی، مبارزه علیه امپریالیسم، مبارزه برای حقوق زنان و کودکان، مبارزه با همه مظاهر ستم و استبداد حاکمیت و برچیدن حقوق مدنی و آزادیهای دموکراتیک، مبارزه برای حقوق کارگران و زحمتکشان، مبارزه برای تحقق حقوق بشر حتی با مضمون بورژوائی آن در دستور کار حزب ما میماند. ما برای کسب هر سنگری از هیات حاکمه و کسب هر امتیازی مبارزه میکنیم. حزب ما برای تحقق عمیقترین خواستهای دموکراتیک که در برگیرنده حقوق و خواستهای طبقه کارگر و زحمتکشان، این اکثریت مردم کشور ما هستند مبارزه میکند. مبارزه دموکراتیک برای حزب ما پایان خط نیست آغاز آن است آغاز روندی است که در طی آن مبارزه طبقاتی عمیقتر گردد و آگاهی و تشکل طبقاتی گسترش یابد. آغازی است که زمینه یک مبارزه آشکار و عمیق و شفاف و پیگیر و گسترده طبقاتی را فراهم آورد. برخورد ما به مبارزه دموکراتیک بورژوائی نفی دیالکتیکی آن است به این مفهوم که با برسمیت شناختن عناصر رشد یابنده این پدیده و تکیه به مولود نوینی که از بطن آن زائیده میگردد عناصر میرنده را بدور افکنیم و دموکراسی بورژوائی لیبرالی را به دموکراسی پرولتری سوسیالیستی ارتقاء دهیم. این امر قطبمای ما در عرصه مبارزه دموکراتیک است. ما نیهیلیست نیستیم که ارزشهای دموکراسی بورژوائی را که حتی خود آنها از نقطه نظر منافع طبقاتیشان دیگر حاضر نیستند همه جانبه در عمل برسمیت شناخته و پیاده کنند بدور افکنیم. ما با شکنجه و تجاوز مخالفیم

در عین اینکه رسماً خواستار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است و این مانع اساسی نزدیکی رژیم جمهوری اسلامی به آمریکاست با اروپا که چنین خواستی را در برنامه خود قرار نداده و در پی ادامه سیاستهای اقتصادی گذشته و کنار آمدن با رژیم جمهوری اسلامی است مخالف میباشد. از این گذشته ممالک اروپائی در برخورد به مسئله اشغال سرزمین فلسطین سیاست قلدرمنشانه اسرائیل را مورد تأیید قرار نمیدهند و با حمایت بی قید و شرط آمریکائیه از اسرائیل که منطقه را به کلی نا امن کرده است موافقتی ندارند. آنها در مورد “دموکراسی” کردن خاور میانه نیز با سوء ظن به آمریکا مینگرند.

تضاد در سازمان تجارت جهانی

امپریالیست آمریکا علیرغم اینکه خودش عضو سازمان تجارت جهانی است و موظف است دروازه‌های خویش را بر روی کالاهای سایر اعضای این سازمان بگشاید حاضر نیست فولاد اروپا را به آمریکا راه دهد و اخیراً نیز برای چینیه‌ها محدودیتهای وارداتی قایل شده است. امپریالیست آمریکا قراردادی را که امضاء کرده است و از همه میطلبد به اجرای آن اقدام کنند خودش اجراء نمیکند. حتی تصمیم دادگاه سازمان تجارت جهانی نیز که آمریکا را مجرم شناخته و به جبران این عمل اروپائیها را نیز مجاز دانسته از حق “تلافیجویی” استفاده کنند و ورود کالاهای مشابه آمریکائی را ممنوع کنند در سیاست امپریالیست آمریکا تغییری نداده است. سازمان تجارت جهانی در رای صادره خود مجازاتهای اروپائیها بر علیه آمریکا با ایجاد سدهای گمرکی بویژه در مورد کالای ورقه‌های فولادی را واجب دانسته است و تأیید کرده است. دولت آمریکا به صنایع فولاد بطور غیر مستقیم کمک میکند تا تولیداتشان در سطح جهانی بویژه در مقابل کالاهای اروپائی قابل رقابت باشد. این اقدام آمریکائیه‌ها مغایر اصولی است که آنرا به رسمیت شناخته و به زیر اسنادش امضاء گذارده اند.

اروپا و آمریکا بر سر یارانه های دولتی به دهقانان ممالک خویش تا آنها را از نظر توانائی رقابت در عرصه جهانی پروار کرده به جان ممالک رقیب و دهقانان ممالک تحت سلطه و یا “دنیای سوم” بیفکنند اختلاف دارند. بر اساس موافقتنامه سازمان تجارت جهانی، دول عضو مجاز نیستند که در امور اقتصادی کشور خویش اعمال نفوذ و دخالت کرده و با دادن یارانه جلوی رقابت آزاد میان دهقانان و محصولات کشاورزی را بگیرند. امپریالیستها و نوکرانشان همیشه هوار میکشند که **“دولت کارفرمای خوبی نیست”** تا باین ترتیب سیاست خصوصی سازی خویش را توجیه کرده و آنرا در تمام عرصه ها به اتمام برسانند و بر جان و مال و ناموس مردم مسلط شوند. دولتهای بورژوائی نیز نقش کارگزار آنها را ایفاء نمایند. ولی در مورد دادن یارانه به دهقانان خودی که دخالت مستقیم و گستاخانه دولت در امور اقتصادی است عکس داروئی را که برای پرولتاریا و خلقهای جهان تجویز میکنند برای مصرف خود استفاده مینمایند. نه اروپا گوشش به این حرفها بدهکار است و نه آمریکا ولی هر دو این گروهبندهای امپریالیستی از سایر اعضاء سازمان تجارت جهانی میخواهند که این اصل را صمیمانه و بدون ریاکاری و نادیده گرفتن پیمانهای سازمان تجارت جهانی اجراء کنند و حتی اجرای این اصل یکی از شرایط پذیرش به این سازمان جهانی است. ما در ایران این اصل را بنام اصل تعدیل اقتصادی در زمان ریاست جمهوری رفسنجانی شاهد بوده ایم. حمایت از دهقانان خودی و تولید محصولات کشاورزی در ممالک امپریالیستی، آنها توسط دول قدرتمند و دو غول بزرگ اقتصادی در جهانی، در جهانی بدون مرز و بدون گمرک، در جهان مطیع قوانین سرمایه جهانی، مفهوم دیگری جز فقر و بدبختی و بی خانمانی دهقانان ممالکی که در حیطة حمایت اقتصادی این دو غول بزرگ اقتصادی نیستند، ندارد و نخواهد داشت. هیچ دهقانان آسیائی، آفریقائی و آمریکای لاتینی نمیتواند با محصولات ارزان قیمت و انبوه که با یارانه دولتی و فن آوری ناشی از دانش ژنتیک تهیه شده است رقابت کند. نزاع غولهای

در ملاء عام، حتی اعدام خردسالان برای ایجاد فضای ارعاب، سنگسار وحشیانه زنان و قطع دست و پا و در آوردن چشم و تکفیر از ابزار سرکوب حکومت اسلامی در ایران است و بر این فهرست سیاهکاری رژیم میتوان صفحات عدیده افزود و تا سرنوینی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی پایانی بر آن نخواهد بود. در مقابل این همه فجایع مردم ایران و بویژه طبقه کارگر سکوت نکرده است. در این سالهای اخیر موجی از اعتصابات و اعتراضات کارگری پیکر رژیم را به لرزه انداخت. کارگران برای کسب حقوق معوقه خود، برای ممانعت از اخراج، برای مبارزه با خصوصی سازی صنایع، برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری به خیابانها آمدند. در کنار مبارزات کارگری که برای کسب و حفظ حقوق خویش مبارزه میکردند و میخواستند که به این حداقل قانون کار موجود احترام گذاشته شود و مورد دستبرد قرار نگیرد، آموزگاران و دانشجویان نیز به پیکاری بی امان دست زدند. جنبش دانشجویی و روشنفکری از زیر تته سنگین عفریت رفرمیستی حجاریانها بدر آمد و به جستجوی راه های دیگر بر آمده است. جنبش زنان برای تحقق حقوق خویش همچنان مانند مشعلی فروزان شعله میدهد و روشنفکران، نویسندگان، روزنامه نگاران فراوانی در راه کسب حقوق دموکراتیک به بیغوله های رژیم جمهوری اسلامی افتاده اند که کسی از محلهای مخفی آن خبر ندارد. امروزه بجای زندان رسمی اوین صدها زندانهای پنهان و غیر قانونی اوین برپا شده است. هر بنیادی مانند سلاطین قرون وسطی برای مبارزه با مردم زیرزمینها و بیغوله ها و شکنجه خانه های خصوصی خویش را برپا کرده است. شکنجه گری نیز در دوران جمهوری اسلامی خصوصی شده است. لیکن این همه سرکوب و ددمنشی نشانه مقاومت مردم و جنبش رو به اوج و توسعه مردم است. از آنجا که انقلاب شکوهمند بهمین نتوانست به همه دست آوردهای خویش دست یابد و روند رشد طبیعی آن با نقشه شاه و امپریالیسم بیاری ارتش، سلطنت طلبان و روحانیت بریده شد، خواست آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی و

قدرت، فروش کودکان و دختران و همسران برای تامین حداقل زندگی، اشتغال چند گانه برای تامین مخارج سرسام آور زندگی همراه با فقدان امنیت، زورگوئی، تجاوز به مال و ناموس مردم و تیرئه ماموران و سرسپردگان خاطی رژیم موجی از بی اعتمادی و فقدان امنیت در جامعه ایجاد کرده است، موازین برسمیت شناخته عرفی جای خویش را به بربریت قصاص اسلامی میدهند، تجاوز به حقوق زنان و زن ستیزی یکی از ارکان ایجاد رعب و وحشت و دشمنی با نیمی از جمعیت ایران است. تجاوز به حقوق بشر، شکنجه در زندانها، دزدیدن و سر به نیست کردن مخالفین و منتقدین در جهان کنونی مشابه خویش را جستجو میکند. رژیم حتی از برملا شدن آن نیز باکی ندارد. آدم دزدی، سرکوب مطبوعات و حقوقدانان، نقض آشکار قوانین خود ساخته، برپائی دادگاههای مسخره و ساختگی که حتی بر اساس حداقل موازین برسمیت شناخته بین المللی نیست، حمایت از قاتلین و متخلفان و جانباختن بخصوص اگر با حاکمیت خویشاوند باشند و سر و سرئی داشته باشند از چشم مردم پنهان نیست. دزدیها و غارتها هر دو جناح حاکمیت حد و مرزی ندارد. آنها با میهن ما ایران مانند نیروهای اشغالگر رفتار میکنند زیرا به خوبی آگاهند که عمرشان کوتاه است و میخواهند تا میتوانند برای روز مبادا اندوخته دزدی داشته باشند. هر چه باشد آنها تجربه سلطنت طلبان را در پشت سر دارند. مردم از "آقازاده ها" که طبقه جدید غارتگر و خویشاوند حاکمیت هستند سخن میرانند. دادگاههای قلابی برای سر پوش گذاردن به دزدیهای آنها تا فشار افکار عمومی را کاهش دهند به موضوعات روز بدل شده است. کمیسیونها و رشوه هائیکه دست اندرکاران تجارت خارجی در هنگام انعقاد قراردادهای اسارت آور از شرکتهای فروشنده میگیرند یک امر رایج است. فرزندان و خویشاوندان خانواده های خامنه ای، مرعشی، رفسنجانی، طبسی، ناطق نوری، جنتی، لاری، لاریجانی، فلاحیان، خزعلی، مشکینی، مصباح، شریعتمداری به جان و مال و ناموس مردم مسلطند و از حمایت قانون اسلامی برخوردارند. هنوز روش اعدام

آمریکا و اروپا که همه بندهای موافقتنامه های بین المللی را که به نفع خوشان نیست پایمال میکنند برای کنترل و نظارت بر غذای مردم جهان است. آنها میخواهند انحصار تغذیه مردم جهان را به چنگ آورند و در کنار منابع انرژی، آب و غذا و هوای مردم را در اختیار خود بگیرند. آنها میخواهند تصمیم بگیرند که به کدام کشور غذا بدهند و یا ندهند. انحصار غذای مردم جهان، ابزار دیگر تسلط آنها بر جهان و تهدید ملتهای جهان است. در متن این استراتژی است که آنها به جان هم افتاده اند و جالب این است که هر کدام دیگری را متهم میکنند که با این سیاست تهاجمی، دهقانان ممالک تحت سلطه و عقب مانده را بروز سیاه مینشانند. پرچم مبارزه این دو هیولای خون آشام با یکدیگر برای کسب منافع بیشتر و کسب برتری در جهان، دلسوزی ریاکارانه و حمایت از حقوق انسانی دهقانان سایر ممالک جلوه داده میشود. آیا برای این ریاکاری و خون آشامی میتوان واژه مناسب یافت؟ البته زمان اکنون بنفع امپریالیستها کار میکند. آنها میتوانند این جنگ زرگری را ده ها سال ادامه دهند و از کنفرانسی به کنفرانس دیگر روند، پیشنهادات "دموکراتیک" تازه ای را به بحث بگذارند و به جمعبندی جدیدی برسند و سپس این بحث دموکراتیک و آزادانه را در مطبوعات خود تا روز قیامت ادامه دهند تا آخرین دهقان هندی و یا زیمباوه ای و آرژانتینی از پای در آید و خود را بدار بزند تا کشاورزی ممالک عقب نگهداشته شده به زائده کشاورزی ممالک قدرتهای بزرگ بدل شود. آنوقت این بازار عظیم شکمهای گرسنه را امپریالیستها در رقابت و تبنانی با هم میان خویش تقسیم میکنند و از معامله پرسودش سهام بورسهایشان را ترقی میدهند.

افسانه حفظ محیط زیست و رقابت امپریالیستها

اکنون با قرارداد "کیوتو" در مورد محیط زیست مسئله جدیدی را طرح کرده اند و چنین مینمایانند که دلشان برای جهان میسوزد. پس بحث از خصوصی کردن آب این مایع حیات که هنوز برای تسلط بر

بازار آن نزاع به پایان نرسیده است، بحث بر سر فروش هوا شروع شده است. بورژوازی همه چیز را به کالا بدل میکند. بحث بر سر این است که چگونه میشود هوا را به کالا تبدیل کرد و آنرا به همه مردم از طریق دولتهای امپریالیستی فروخت و از فروش آن سود برد. امپریالیستها حق خرید و فروش هوا را نیز برای خود قانونا تامین کرده اند. هوا به کالا بدل میشود و میتواند به مالکیت خصوصی بدل گردد. آنها برای تحقق این استراتژی، گام به گام پیش میروند. آنها نخست بطور بزرگوارانه ای در مجامع جهانی برای همه ممالک جهان حق السهمی از هوایی که تا کنون میشد آزادانه آنرا به ریه ها فرو داد قایل میشوند. به همه میگویند که به هوش باشید شما دارای حقوقی هستید که تا دیروز از وجود آن بی خبر بودید. باید حق خود را بدست آورید. چه کسی است که از این واژه های زیبا ناراحت شود و با بدگمانی در آن بنگردد؟! کسی از این بذل و بخشش ظاهرا صدمه ای نمیبیند. بخششی از کیسه خلیفه است. به آنها میگویند که شما دارای حقوقی هستید، برابر با حقوق سایرین و نباید اجازه دهید حق شما ضایع شود. آنها نمیگویند که با این سیاست حاتم طایی آهنگ آن دارند هوای مفت و مجانی را پولی کنند. در این گام هدف از این سیاست جا انداختن ایزاری انتزاعی است که در بطن خود شالوده بی حقی و ساختن میزانی مصنوعی برای ریختن شالوده تبعیض واقعی را بنا مینهد. آنها به عنوان قهرمانان حمایت از محیط زیست به میدان می آیند و میگویند که هوای تنفس مردم جهان را نباید آلوده ساخت، هر انسان و کشوری حق استنشاق دارد. وقتی این حق توخالی را بزرگوارانه و بدون ضرر تقسیم کردند و برای حفظ این "حقوق" قانون نوشتند و قواعد طرح کردند و متخلف را تعریف کردند آنوقت راه میافتند و از ممالک غیر صنعتی و توسعه نیافته سه قاره و حتی ممالک کمتر توسعه یافته قاره اروپا حق السهم هوای آنها را که قبلا به آنها بر مبنای تعریف داده بودند در طی قراردادی میخرند و بر این مبنای خوداجازه میدهند که بیشتر حق السهم هوا داشته باشند تا قادر باشند

آنکه کمونیستها و از جمله حزب ما خواهان آن است که انقلاب ایران تعمیق شود و صنایع دولتی در اختیار یک دولت پرولتری قرار گیرد. همه مسئله بر میگردد بر سر کسب قدرت سیاسی. اندیشمندان بورژوازی از آنجهت به این بحث دامن میزنند که قصد دارند برای انجام این تغییرات در ایران یک پشتوانه اجتماعی پیدا کنند. از نفرت مردم نسبت به مافیای در قدرت که همه امکانات عمومی را در خدمت منافع محافل معینی بکار میگیرد، سود میجوید تا سیاست خصوصی سازی را که ویرانی زندگی اکثریت مردم ایران است جا بیاندازد و شروط سازمان تجارت جهانی را متحقق گرداند. حزب ما باید ماهیت اقتصاد دولتی را که کمونیستها مورد نظر دارند و خصوصی سازیها و تاراج منابع ملی را روشن سازد و مخالفت آشکار خویش را با آن سیاستهای استعماری و استثمارگری برای آگاهی عمومی ابراز دارد. حزب ما باید مبلغ تعمیق خواستهای انقلاب و پیشبرد آن و ارتقاء دستاوردهای سرکوب شده آن باشد. خصوصی سازی که اندیشمندان بورژوائی و مشتی فریب خورده سیاسی در همکاری با امپریالیسم تبلیغ میکنند، حتی از دوران پهلوی نیز قدمی عقب تر است و بشدت ارتجاعی و ویرانگرانه است. تنها اقتصاد دولتی در تحت رهبری حزب طبقه کارگر راه گشای بن بست اقتصادی و سیاسی کنونی در ایران است.

در عرصه اجتماعی و مبارزه مردم

افزایش فحشاء به علت فقر خانواده ها از محصولات رژیم جمهوری اسلامی است. برای نخستین بار مسئله زنان و کودکان خیابانی در ایران بیک معضل بزرگ اجتماعی بدل شده است. افزایش قتل و غارت و دزدی و خودکشی در میان جوانان و اعتیاد رو به افزایش آنها و مسئله بیکاری و بی دورنمائی به رشد سقوط سهمگین اخلاقی جامعه در دوران تسلط جمهوری سرمایه داری اسلامی انجامیده است، تجارت دختران ایرانی در امارات عربی، تجارت اعضاء بدن نیازمندان جامعه برای تامین حداقل زندگی توسط مافیای اسلامی در

یک خانه مقوایی درهم میریزد. انقلاب اکثراً به این همه اکاذیب بورژواها، به تحریکات و تبلیغات آنها پایان داد و نشان داد که چگونه با اقتصاد با برنامه سوسیالیستی میتوان به جهشهای عظیم دست زد و شرایط زندگی توده های مردم را بهبود بخشید. لیبرالیسم بورژوائی در عرصه تئوریک به ورشکستگی رسید. با خیانت رویزیونیستها و اینکه مثنی مافیای در قدرت امکانات دولتی را در خدمت منافع مافیائی گروه های شریک در قدرت بکار گرفتند و ساختمان بزرگ و اعجاب انگیز سوسیالیسم را تخریب کردند، روح تازه ای به تبلیغات امپریالیستها برای تخطئه اقتصاد دولتی بطور کلی و اقتصاد سوسیالیستی بویژه دمیدند. اندیشمندان بورژوا به میدان آمده اند تا در مزایای اقتصاد غیر دولتی به این بهانه که دولت کارفرمای خوبی نیست، سخن گویند و زمینه را برای خصوصی سازی در ایران فراهم آورند. ما هر روز شاهدیم که این کارفرماهای خصوصی “خوب” چگونه شرکتها را بورشکستگی میکشانند و کارگران را به خیابانها میریزند، ما هر روز شاهدیم که این کارفرمایان خصوصی “خوبتر” چگونه کارفرمایان خصوصی “خوب” را میبلعند و فربه تر میشوند و هزاران کارگر را به بهانه عقلائی کردن تولید بیکار کرده به فقر پرتاب میکنند ولی در عوض سهام آنها در بازارهای بورس سرسام آور ترقی کرده و افزایش میابند. خوش بختی یکی بر بدبختی دیگری بنا میشود. در این جبهه هم سلطنت طلبان ایرانی در خارج ایران و هم بخشی از بورژوازی در ایران نافع اند. آنها در بحثهای خویش این اصل مهم را که دولت در دست کیست و تولید با چه هدفی صورت میگیرد کتمان میکنند. آنها دولت سوسیالیستی را در کنار دولتهای مافیائی نظیر دول ممالک سابقاً رویزیونیستی و یا آخوندهای ایران میگذارند که اقتصاد دولتی را اقتصادی در خدمت دریافت ذخایر ارزی از درآمد نفت، کسب امتیازات دولتی و گرفتن کمیسیونهای سرسام آور در زدو بند با شرکتهای خارجی و خارج کردن ثروت و پول نقد از ایران کرده اند. آنها میخواهند چرخ تاریخ را به عقب برگردانند حال

بطور مجاز و قانونی هوای خویش را آلوده کنند. این شبیه همان فروش کلیه و اعضاء بدن انسانهای فقیر است. نخست حق داشتن کلیه را به رسمیت میشناسند، که بسیار طبیعی جلوه میکند. سپس حق اهداء کلیه رایگان را بعنوان عملی انسانی تبلیغ میکنند تا جای خویش را در افکار عمومی باز کند و آنوقت حق فروش کلیه بصورت غیر رایگان عملاً و بخودی خود مستقر شده است. حتی میشود برای همه اعضاء بدن بر طبق قانون بازار نرخ تهیه کرد و بهای فروش انسان را تعیین نمود. وقتی اعضاء بدن کالا شدند براحتی میتوانند به بازار بورس روند و توسط شرکتهای خصوصی ارائه شوند و برای تهیه آنها کارمند استخدام کنند و به عنوان سفرای حسن نیت به آسیا و افریقا و آمریکای جنوبی بفرستند.

در مورد هوا نیز که مانند آب و کلیه به کالا بدل میشود وضع چنین است. بزودی مبارزه ای برای خرید حق السهم آنهاست که هوایشان را کمتر آلوده کرده اند در میگیرد و این به میدانی برای رقابت و ایجاد مانع در راه تولید رقیب بدل میشود که مانع هوا به مانع افزایش تولیدش بدل شده است. سهام هوا بتدریج وارد بازار بورس خواهد شد. امپریالیستها اصل مالکیت بر آب و هوا و اعضاء بدن را جا میاندازند و این در حالی است که حق مالکیت بر خاک را که تمامیت ارضی ممالک باشد بزیر پرسش میبرند. امپریالیستها با طرح برسمیت شناختن سرمایه های معنوی و حق امتیاز در این مورد با تحقیقات وسیع در دانش ژنتیک، به کشف ژنهای گیاهان و داروهای جهان پرداخته و آنها را بنام شرکتهای خویش به ثبت میرسانند، مالک آنها میشوند و حقی را به خود متعلق میدانند و بتولید انبوه آنها دست میزنند. دهقان هندی که زیر چرخ رقابت خورد میشود، دیگر عملاً مالک ادویه جات و گیاهان خود نیست، و از داروهای گیاهی سنتی چند هزارساله نمیتواند در بازار آزاد با فروش آن استفاده کند، زیرا امتیاز استفاده از این ژن های گیاهی را امپریالیستها بطور قانونی و دموکراتیک بنام خود ثبت کرده اند و از حقوقی برخوردارند و تولیدات انبوهشان در تحت توجهات سازمان تجارت

جهانی که کشتی کشتی به بازار هندوستان وارد میشود همه عطاریهای هندی را زیر چرخهای دموکراتیک خویش له میکند و خونشان را کود زمینهای متروکشان خواهد کرد. اگر هندوستان مقررات سازمان تجارت جهانی را بپذیرد دیگر مجاز نیست به تولیداتی دست زند که تاریخ و سنتا در هندوستان تولید میشود است و باید به همان کشت سنتی که قابل رقابت نیست اکتفا کند. دهقان هندی بالای سر مزرعه سنتی خویش جان میدهد و کلیه اش وارد بورس عرضه اعضای بدن میگردد. هیچ چیز نیست که بی فایده از بین برود. نخست پوستش را میکنند و سپس کلیه و سایر اعضا بردرد بخور بدنش را حراج میکنند. انسان اقتصادی ظهور مییابد. سرمایه داری جهانی شده، تا آخر کارش را خوانده است. امپریالیستها قانون خویش را به همه تحمیل میکنند. همین سرنوشت در انتظار سایر ممالک است.

روزی خواهد رسید که سرمایه داری کیسولهای هوای غیر آلوده را برای استنشاق مردم شهرهای بزرگ به فروش برساند. از هم اکنون "پوزه بندهای" فروشی را بر بینی مردم مشاهده میکنیم. این گام نخست است. جامعه ای که تولیدش بر اساس هرج و مرج و با انگیزه کسب سود حداکثر باشد، جامعه ای که سود آوری قانون اساسی تکامل آن باشد و نه رفع نیازمندیهای مادی و معنوی انسانها و اقتصاد با نقشه سوسیالیستی وضعی بهتر از این پیدا نخواهد کرد. تشویق به مصرف بیمارگونه و تولید بیمارگونه بدون توجه به نیاز بازار و فقط برای کسب سود حداکثر، آینده سیاهی را برای بشریت ترسیم میکند. استنشاق هوای آزاد فقط در سوسیالیسم مقدور است.

تضاد در عرصه پژوهشهای فضائی و تسلط بر آسمانها

یکی از عرصه های سخت رقابت امپریالیستهای اروپائی با آمریکا جنگ بر سر چیره گی بر فضا است. تسلط بر فضا به معنی دست یابی به اطلاعاتی است که انصراف از آن برای رقیب اروپائی مرگ

آنها را درهم شکنند. همان کاری که انگلیسها قبل از ملی شدن صنعت نفت در ایران میکردند و برای مقابله با اعتصاب کارگران شرکت نفت از هندوستان کارگر برای راه اندازی تصفیه خانه نفت آبادان وارد مینمودند. شرکت نفت انگلیس خودش در ایران یک نوع حکومت مرکزی بود. این امر هم در خدمت بهره کشی بیشتر و هم در خدمت سرکوب جنبش کارگری قرار داشت. صاحبان ثروتهای ملی ایران که تا کنون قانونا مردم ایران بودند بزودی به چند سرمایه گذار شکم گنده ایرانی و آمریکائی و انگلیسی و فرانسوی و نظایر آنها بدل میشوند که بر اساس فلسفه لیبرالیسم بورژوائی و احترام به هویت فردی و اهمیت اندویدوآلیسم بورژوائی حق دارند "مال" خود را در اختیار سرمایه دار غیر ایرانی که "تمدن تر" است و بر فنون مدرن دسترسی دارد قرار دهد. زیرا چنین خدمتی خدمت به "جامعه مدنی" و "تمدن" بشریت است که مانع از آن است چند مسلمان "بو گندو" عوامل مهم و سازنده در تحولات و ترقیات بشریت غرب را در ید سلطه خود بگیرند و "راهزنانه" ادعای مالکیت چیزی را داشته باشند که "بشر تمدن" استحقاق تصاحب آنرا دارد و از طرف "خدا" برای ابناء بشر "خلق" شده است.

رژیم جمهوری اسلامی برای باز کردن دروازه های ایران تا امپریالیستها بتوانند با تسهیلات فراوان به غارت بپردازند، ناچار است بر ایجاد زمینه ذهنی لازم تکیه کند. این ایدئولوژی چیز دیگری نیست جز ایدئولوژی لیبرالیسم بورژوائی. لیبرالیسم، ایدئولوژی سرمایه داران است و طبیعتا با اقتصاد برنامه ریزی شده دولتی مخالف میباشد. آنها در مقابل اقتصاد دولتی، خصوصی سازی کارخانه ها، بانکها و روابط بازرگانی و غیره را قرار میدهند و به نكوهش سوسیالیسم و دستاورهای آن میپردازند. تا قبل از انقلاب سوسیالیستی اکتبر تبلیغ میکردند که کارخانه بدون سرمایه دار اساسا قادر به تولید نیست. حرفهای مارکس و انگلس فقط تئوری و بر روی کاغذ است. اگر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید حذف شده و بجای آن مالکیت دولتی (دولت پرولتری) مستقر شود اقتصاد مانند

ممالک، صنایع خصوصی را به ورشکستگی کامل میکشاند. همه حقوق طبقه کارگر از وی بازستانده میگردد. ایمنی کار از بین میرود، بیمه های درمانی به خدمتی بدون محتوی بدل میگردد. پیمانهای دستجمعی با کارگران جایش را به قرار دادهای موقتی و از نظر زمانی محدود واگذار میکند، به کارگران فقط اجازه داده میشوند تا قانونا از حق هرگونه حمایت قانونی محروم گردند. برده داری متمدنانه و مدرن جای برده داری عهد عتیق را میگیرد. تنها آن عرصه های تولید پا میگیرد که در خدمت کسب سود حداکثر است. از هم اکنون روشن است که صنایع مواد غذایی در دست امپریالیستهای اروپائی و آمریکائی است، از هم اکنون روشن است که صنایع داروئی در دست امپریالیستهای اروپائی و آمریکائی است، صنایع نساجی در دست چینیهها قرار دارد، از هم اکنون روشن است که امپریالیسم حتی آب مردم را به چنگ آورده و آب را انحصاری کرده و به مصداق این ضرب المثل ایرانی که از آب کره میگیرند، آب را در کنار کواکولا و فانتا در بطری کرده و به همه میفروشند. امپریالیستهای برای معادن مس سرچشمه، اورانیوم و نفت و گاز ایران خوابهای طلائی دیده اند.

در ایران مسلما بجز نفت و گاز و مس و معادن مواد اولیه موجودیت و توسعه هیچ صنعتی نمیتواند مورد علاقه امپریالیستها و سرمایه های خارجی باشد. اقتصاد ایران اساسا بر اساس این دو زمینه شکل خواهد گرفت. نفت و گاز باید خصوصی شود و از کنترل دولت بدر آید. امر ملی شدن را باید بمتابه یک خاطره خوش به گور تاریخ سپرد. خصوصی سازی نفت و گاز امکان سرکوب کارگران نفت را افزایش داده است و ما میبینیم که با چه شگردی دارند نخست کارخانه های تابع شرکت نفت را خصوصی کرده، شرکت نفت را به اجزاء خود تقسیم کرده و کارگزارانش را اخراج میکنند آنها برای مبارزه با کارگران ایرانی اعتصاب شکن و کارگران خارجی را به ایران میآورند تا در رقابت با کارگران ایرانی شرکت نفت در شرکتهای خصوصی کار کنند و وحدت طبقه کارگر و قدرت مقاومت

آور است. کسی که بر فضا دست پیدا کند، میتواند توسط ماهواره های خویش از ممالک دیگر عکسبرداری کرده، به شرایط جغرافیائی و نظامی آنها پی برده، امواج رادیوئی آنها، تلفنهای آنها، پستهای الکترونیکی، برنامه های تبلیغاتی و... را کنترل نموده و یک سازمان جاسوسی کامل فضائی برای مسایل نظامی و اقتصادی و علمی و آموزشی به وجود آورد. آمریکائی ها تا این لحظه در این عرصه بر دیگران پیشی گرفته اند و در نظر دارند مانع شوند تا دیگران به حد موفقیتهای آنها نایل شوند. آنها تهدید میکنند که ماهواره های رقیب را در فضا از کار خواهند انداخت و سلاحهای مربوطه را برای این کار تولید کرده اند. ماهواره های فضائی در برخورد های نظامی آینده از اهمیت ویژه ای برخوردار است زیرا نه تنها میشود توسط آنها نقل و انتقالات نیروهای نظامی را کنترل نمود، بلکه میشود توسط این ماهواره ها با نشانه گذاری و هدایت موشکها، مکانهای مهم استراتژیک رقیب را تخریب کرد. تلفنهای همراه را کنترل نمود و یا از کار انداخت و... در جنگ نخست در عراق و در تجاوز اخیر به عراق اهمیت این سلاحها و نقش ماهواره ها روشن شده است. اروپا میخواهد در مقابل سیستم هدایت ماهواره های فضائی آمریکا بنام "جی پی اس GPS"، سیستم "گالیله Galileo" خود را بنا کند تا بکلی با گسترده گی بدور کره زمین وابستگی خویش را به سیستم هدایت ماهواره ای آمریکا در این عرصه تا سال ۲۰۰۸ از میان ببرد. اروپائی ها برای تدارک این کار یک میلیارد یورو در نظر گرفته اند. تشدید فعالیت های فضائی امپریالیستهای اروپائی تا عقب ماندگی خویش را جبران کنند در فعالیت های علمی فضائی آنها و ارسال موشک و ماهواره به سایر اقمار منظومه شمسی مشهود است.

امپریالیستهای اروپائی در عرصه هواپیما سازی و نقل و انتقال مسافرین به صورت اقتصادی از رقیب آمریکائی خویش پیشی گرفته اند و توانسته اند با ساختن هواپیماهای غول پیکر ایربوس بازار فروش هواپیما را از دست رقیب آمریکائی خویش که شرکت هواپیما

سازی بوئینگ است بدر آورند. تلاشهای شرکت بوئینگ در این چند سال اخیر برای کسب رتبه اول در این زمینه با موفقیت روبرو نبوده است.

تضاد در عرصه برخورد امپریالیست آمریکا و سایر امپریالیستها به سازمان ملل متحد و چگونگی استفاده ابزاری از آن

در این زمینه باید تاریخ را از غبار فراموشی بزدانیم و افکار مردم را به رویدادهای تاریخی و تجزیه و تحلیل آنها جلب کنیم.

ایروینگ کریستول Irving Kristol مشاور ویژه پرزیدنت ریگان در سخنرانی در مجمع "کنفرانس برای یک جهان آزاد" در نیویورک برخورد و ارزیابی امپریالیست آمریکا را به سازمان ملل متحد بیان کرد و ابراز داشت. وی گفت: "مسئله قابل توجه دیگر برای ایالات متحده، مسئله سازمان ملل متحد است، که نه تنها سازمانی بکلی بیمعنی است، بلکه از نظر سیاست آمریکا زیانبخش نیز هست. کار اساسی این سازمان، که در آغاز سازمان مثبت و بدر بخوری بود، این بوده است که چیز مزخرفی را بنام جهان سوم بیافریند. اگر سازمانی بنام سازمان ملل متحد وجود نداشت این واحد مزخرف "جهان سوم" هم وجود نمییافت. و حالا که اصولاً وجود جهان سوم برای دیپلماسی ما مایه درد سر است، یکی از عناصر مهم سیاست خارجی ما میباید این باشد که در درجه اول این سازمان را هر قدر ممکن باشد بی اثر و کوچک کنیم، و بعد هم احتمالاً حسابش را بکلی برسیم" (به نقل از کتاب The Transatlantic Crisis چاپ نیویورک ۱۹۸۲).

آقای آ. لیشنشتین A. Lichenstein معاون هئیت نمایندگی ایالات متحده در سازمان ملل متحد در ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۳ اظهار داشت: "همین است که هست، اگر سازمان ملل متحد با ما موافق نیست، بهتر است فکر دیگری برای خودش بکند" (نقل از کتاب et

تولید و سود دهی آن برای سرمایه بین المللی خواهد شد. مسلماً بخشی از تجار "محترم" بازار و بورژوازی تکنوکرات که در قدرت شریک و سهام اند تجزیه میگردند. سرمایه خارجی باین همه مفت خور نیاز ندارد. سرمایه خارجی میروود تا امنیت خویش را نه بطور موقت بلکه بطور استراتژیک در ایران تامین کند و برای این کار به یک طبقه همدست امپریالیسم و صمیمی و پرنفوذ و قابل اعتماد نیاز دارد. دولت ایران باید به کارگزار رسمی امپریالیسم تبدیل شود تا کارها بدون مانع بتواند بگردد. یعنی باید مانند سگ پاسبان مواظب باشد که به سرمایه امپریالیستی در ایران صدمه ای نخورد و نیروی کار لازم برای بهره کشی همیشه آماده باشد. باید در خدمت منافع امپریالیسم قوانین نوینی را تدوین و تصویب کند و به اجرای بی پروا برگردد آن نظارت نماید. چنین دولتی تائیدیه امپریالیسم را برای سرکوب مردم، نقض حقوق بشر، گسترش زندانها، تیرباران و سرکوب اعتصابات کارگری و تمایلات ملی در جیب بغل دارد. سازمان تجارت جهانی با تحقق جهانی کردن سرمایه از نظر اقتصادی در مملکت ما، از نظر سیاسی ارتجاع محض را نیز با خود به همراه میآورد، ارتجاعی که با دست عناصر بومی منافع امپریالیستها و شرکتهای چند ملیتی را تامین کند. زیرا این سازمان در پی توسعه و پیشرفت ملل نیست. هرگز این نیت را ندارد که برای خودش "شاخ" بترشد. آنها در پی غارت و ایجاد بهترین شرایط بهره کشی هستند و برای تامین چنین شرایط بربرمنشانه ای از هیچ بربرمنشی فروگذار نخواهند کرد.

خصوصی سازی ها در خدمت سازمان تجارت جهانی، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی هستند. خصوصی سازیها فقط جنبه ایدئولوژیک ندارند، خصوصی سازی نظارت دولت را بر تولید و توزیع و مالیات و نوع تولید از بین میبرد و دست سرمایه دار در چگونگی و شدت استثمار باز میگذارد. خصوصی سازی درجه استثمار را افزایش میدهد و در رقابت با کالاهای خارجی و یا سرمایه گذاریهای مناسبتر و وحشیانه تر در ممالک مجاور و یا سایر

عموم درآید یعنی دولتی شده است. در اختیار دولت است. ولی گویا در ایران برای خصوصی کردن اموال عمومی فرهنگ لغات جدیدی خلق کرده اند. ماهیت این حرکت دولت روشن است و صرفنظر از نزاع حقوقی امر خصوصی کردن سرمایه های ملی و عمومی در میان است. این امر یک خیانت ملی است. صنایع کلیدی و حیاتی جامعه را که بهمه مردم تعلق دارد به مالکیت خصوصی مثنی آفازاده حکومتی در میآورند.

سازمان تجارت جهانی به دولت ایران خواستهای خویش را تحمیل میکند، تغییر قانون کار، سرکوب کارگران، ممانعت از پیدایش اتحادیه های مستقل کارگری از دولت، ممانعت از تاسیس سازمانهای سیاسی ضد استثمار و بهره کشی، مبارزه با تشکل کمونیستی، ایجاد محیط امن برای سرمایه گذاریهای خارجی، بی توجهی به شرایط و امنیت محیط زیست، یک نرخی کردن ارز، خروج آزادانه ارز بدون نظارت دولتی توسط سرمایه های خارجی، تامین برق و آب و زمین برای این سرمایه ها، ورود بدون گمرک صنایع پیش ساخته امپریالیستی برای استقرار در ایران، خصوصی سازی همه صنایع و شرکتها، آزادی اخراج کارگران از کارخانه ها و در یک کلام تبدیل دولتهای ملی به کارگزاران امپریالیستی.

با نفوذ سرمایه های فرا ملیتی در ایران آرایش بورژوازی ایران تغییر خواهد کرد. بخشی از این بورژوازی با سرمایه خارجی ادغام خواهد شد و به مدافع بومی سرمایه خارجی بدل خواهد گردید. خیامی ها، ثابت پاسال ها، خرم ها، رضائی ها، هژبر یزدانی ها جای خود را به بخش دیگری از مکلاها و معممین نوین خواهند داد. بورژوازی کمپرادور نوینی در ایران سر بلند خواهد کرد که مستقیما بدتر از زمان شاه چماق سرکوب ارتجاع امپریالیستی خواهد بود و مناطق کشور را بر اساس منافع سرمایه خارجی میان خویش تقسیم خواهند کرد. برق و آب و صنایع زیربنائی کشور باید از راه اخذ مالیات از مردم در خدمت این سرمایه های غارتگر ترمیم و نگهداری شود. قوای انتظامی و سرکوب در خدمت تامین امنیت

ONU dictatures نوشته M. Lininger Goumarz چاپ پاریس ۱۹۸۴ ص ۴۸).

سخنگویان امپریالیست آمریکا نه تنها این مطالب را بیان کرده اند سهل است به آن عمل نیز نموده اند. سازمان ملل فقط تا آن حدودیکه منافع آزمندانه امپریالیست آمریکا را تامین کند و یا سرپوشی بر غارت و چپاول بین المللی وی باشد مورد تائید امپریالیست آمریکاست در غیر این صورت تمام تلاش خویش را به کار میبرد تا به عمر این سازمان جهانی خاتمه دهد. آمریکا یگانه کشوری است که بزرگترین بدهکاری را به سازمان ملل دارد. آمریکا در کنار اسرائیل تنها ممالکی هستند که با صراحت مقررات و پیمانهای این سازمان را لگد مال میکنند. تلاش امپریالیست آمریکا تا با جعل سند و دروغپردازی جواز تجاوز استعماری خویش را به عراق از سازمان ملل متحد بگیرد با شکست روبرو شد. ممالک جهان به زیر بار زورگویی و دروغگویی امپریالیستهای آمریکا و انگلستان نرفتند. این بود که امپریالیست آمریکا علیرغم مخالفت ممالک جهان و دبیر کل سازمان ملل به عراق تجاوز کرد. از آن تاریخ تضادی بزرگ میان همه ممالک جهان و امپریالیستهای آمریکا و انگلیس بروز کرده است. در کنار این تضاد ممالک جهان سوم با قلدراهای بین المللی، باید تضاد ممالک امپریالیستی را بر سر ماهیت و نقش سازمان ملل برجسته کنیم. تقریبا بجز امپریالیست آمریکا سایر ممالک جهان ترجیح میدهند که اهرم سازمان ملل را در دست داشته باشند تا بتوانند به لجام گسیخته گی امپریالیست آمریکا لگام دیپلماتیک بزنند. این نزاع باین صورت بروز میکند که امپریالیستهای کوچکتر ضرورت موجودیت سازمان ملل را حس میکنند و برای آن بخاطر حفظ منافع خود احترام قایلند و تمایلی نشان نمیدهند که بیکباره آنرا بی اعتبار کنند. آنها مثلا از این ابزار استفاده میکنند تا آمریکا و انگلیس را وادارند با به میان کشیدن پای سازمان ملل به عراق و دادن رهبری به آنها سهم غارت سایر امپریالیستها تامین شود و منابع و ثروتهای مردم عراق میان آنها منصفانه تقسیم

گردد. سازمان ملل متحد و احترام مشکوکی که امپریالیستهای اروپائی به آن میگذارند بر اساس منافع آنها و تضاد است که با امپریالیست آمریکا دارند. ما کمونیستها در عین شناخت از ماهیت سازمان ملل متحد و اینکه بشدت در زیر نفوذ امپریالیستها بوده و از آن بخاطر ابزار سلطه جوئی خویش در سر بزنگاه استفاده کرده و میکنند وجود این سازمان را نسبت به نبود آن مثبت ارزیابی میکنیم و معتقدیم که سکوی خطابه دیپلماتیکی برای بیان خواستههای ممالک “دنیای سوم” است.

تضاد امپریالیستها بر سر عضویت در شورای امنیت و حق وتو

هم اکنون امپریالیست آلمان و ژاپن تلاش میکنند به عضویت دائمی سازمان ملل در آیند و حتی از حق وتو برخوردار شوند. این عرصه مبارزه جدید متناسب با منافع جهانی امپریالیستهای ژاپن و آلمان است. آنها نمیخواهند شاهد آن باشند که با زور آمریکا تصمیماتی در سازمان ملل اتخاذ میشود که منافع امپریالیست آلمان را لگد مال میکند. از این گذشته اشغال یک کرسی دائمی در شورای امنیت سازمان ملل و دارا بودن حق وتو این امکان را به آلمان میدهد که از نفوذ بیشتری در میان سایر ممالکی که فاقد این امتیاز هستند برخوردار گردد و به نسبت اتخاذ موضع در سازمان ملل بنفع این یا آن گروه از آنها تقاضای امتیازات بیشتری بکند. حق وتو برای آلمان موقعیت وی را در عرصه دیپلماتیک تقویت میکند، و حتی تا حدودی وی را از فرانسه مستقل میسازد. این حق وتو این امکان را به آلمان میدهد تا به عنوان حامی منافع ممالک “جهان سوم” با استفاده از اسلحه حق وتو به میدان آید. لیکن امپریالیست آمریکا با دادن چنین حقی به آلمانها به مخالفت برخاسته است. هم اکنون ما با عرصه جدیدی از بروز تضاد اروپا با آمریکا در سازمان ملل روبرو هستیم. امپریالیست آمریکا تمام تلاش خویش را برای بی اعتبار کردن سازمان ملل متحد به کار میبرد.

مبارزه برای لغو قراردادی که رژیم جمهوری اسلامی در تسلیم شرم آور خویش با امپریالیستها بامضاء رسانده است زمینه مناسبی برای بسیج مردم علیه علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی است. زیرا حزب ما بر آنست دیکته امپریالیستها، جاسوسی آنها، تجاوز و تعدی به ایران، تهدید و ارعاب آنها با امضاء این قرارداد نه تنها به پایان نرسیده بلکه تازه آغاز شده است. این زورگوئی و قلدرمنشی و شانناژ بین المللی به غرور ملی مردم میهن ما صدمه زده و زمینه را برای بسیج آنها فراهم میآورد. حزب ما باید بعنوان نخستین تشکلی که ماهیت استعماری این قرارداد را برملا ساخت شعارهای بسیج کننده و مناسبی را برای رزم سیاسی خویش برگزیند. ابطال این قرارداد خواست عمومی مردم ایران است و حزب ما از هم اکنون اعلام میکند که این قرارداد استعماری را برسمیت نمیشناسد.

مجمع تشخیص مصلحت رژیم بر خلاف اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ۶۵ درصد سهام بنگاه ها ، نهادهای بازرگانی دولتی را به بخش خصوصی تصویب کرده است. این بدان مفهوم است که یکی از ارکانهای اقتصادی نظام که بخش دولتی باشد بتدریج در بخش خصوصی ادغام میگردد و از بند ۴۴ قانون اساسی چیزی باقی نخواهد ماند. دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام آقای محسن رضائی که متوجه انتقادات و وخامت اوضاع گردیده است در توجیه نقض این اصل میآورد: “در صدر اصل ۴۴ آمده است که این نوع فعالیتها جزء مالکیت عمومی است و در اختیار دولت است. اما نگفته که جزء مالکیت دولت است.”. باین ترتیب یکی از ارکان اقتصادی نظام که در اصل ۴۴ به آن تکیه شده بود بخودی خود حذف و نامرئی میشود. زیرا اگر ۶۵ درصد بنگاه ها و.... جزء مالکیت عمومی است و بدولت ربطی ندارد پس ۳۵ درصد بقیه آن نیز جزء مالکیت عمومی است و به دولت ربطی ندارد و با استناد به این استدلال میتوان همه بنگاه ها، نهادها و... را خصوصی اعلام کرد. در همه دنیا مالکیت عمومی و یا ملی در وجود دولت بعنوان نماینده عموم و ملت تجلی میکند. اگر جنگلها ملی شود و به مالکیت

نیز بر این نظریه که حاکمیت کنونی نتوانسته است اسلام واقعی را در ایران پیاده کند ولی این شکست روحانیت را در استقرار اسلام واقعی در ایران سند حقانیت ملی-مذهبیها و شاهپرستان به شمار نمی‌آوریم. وظیفه ما کمونیست‌هاست که نشان دهیم اسلام واقعی آن است که در افغانستان و عربستان سعودی اجراء میشود. اسلامی که در ایران اجراء میشود به علت سطح رشد فرهنگ مردم و درجه تکامل اجتماع ما نمیتواند بیش از این ماهیت ارتجاعی و ضد بشری خویش را نشان دهد، اسلام در ایران صرفاً از این جنبه، از جنبه درجه غلظت عقب ماندگی و ارتجاعی خویش اسلام واقعی نیست. از این نقطه نظر اسلام در ایران اسلام واقعی نیست. ولی فراموش نکنیم که وظیفه ما کمونیست‌ها در درجه نخست مبارزه ضد مذهبی و ضد خدا نیست، ما تسلط مذهب را ناشی از جهالت اجتماع و ناشی از عقب ماندگی و ناشی از واقعیت وجود طبقات ستمگر در جامعه میدانیم. این است که باید مضمون فعالیت را بر مبارزه طبقاتی و کسب قدرت سیاسی قرار داد و انتقاد به مذهب و نفی آن نیز باید از این دریچه صورت گیرد.

در عرصه اقتصادی

در کنار خصوصی سازی صنایع نفت، گاز، مس، پتروشیمی و ... که منابع طبیعی ایران را از کنترل دولت خارج کرده در اختیار صاحبان صنایع خصوصی که از وابستگان به مافیای قدرت در ایران هستند میگذارد، رژیم جمهوری اسلامی در مسئله انرژی هسته ای نیز به خیانت بزرگتری دست زده است. بر اساس اطلاعات منتشر شده گویا آنها آینده تامین انرژی ایران را به حراج امپریالیست‌ها گذارده و پذیرفته اند سوخت نیروگاه‌های هسته ای را با بهای گران از ممالک امپریالیستی بخرند و میهن ما را از این نظر تا ابد وابسته به امیال آنها گردانند. چنین خیانتی مانند خیانتی است که رضا شاه قلدر با یک حکم تهدید آمیزش به تمدید قرار داد نفت "داری" برای ۶۰ سال آینده اقدام کرد. حزب ما بر آنست که

امپریالیست ژاپن برای نخستین بار علیرم اینکه یک قانون اساسی پاسیفیستی پس از جنگ جهانی دوم به تصویب رسانده و در بند ۹ آن قید کرده که قهر نظامی برای حل اختلافات ممنوع است و بر این اساس حق ندارد سرباز به خارج ژاپن برای دخالت در امور داخلی سایر ملل بفرستد، به بهانه اعزام سرباز به عراق با "هدف صلحجویانه" و با موافقت امپریالیست آمریکا زمینه را برای میلیتاریسم ژاپن در منطقه اقیانوس آرام فراهم آورده است. آنها خط مشی دفاعی خویش را در ماه دسامبر ۲۰۰۴ برای ده سال آینده تعیین کردند. بر این اساس ژاپن میتواند در "ماموریت‌های بین المللی" برای "حفظ صلح جهانی" شرکت کند. این همان بوی تعفن جنگ است که میخواهند بنام صلح به مردم جهان بفروشند. ژاپن تصمیم گرفت محدودیتهای صدور اسلحه را تسهیل کند. ژاپن این تغییر سیاست خویش را مربوط به مبارزه علیه تروریسم و وضعیت سیاسی جغرافیائی جهان دانسته و نام ارتش خویش را "ارتش دفاع از خود" نهاده است. آنها به صراحت جمهوری خلق چین و کره شمالی را خطری برای امنیت ژاپن اعلام کرده و در پی افزایش سریع بودجه نظامی و تقویت ارتش و قوای تسلیحاتی خویشند. حتی سخن بر سر عملیات پیشگیرانه و موشک‌های دورپرواز است. امپریالیست آمریکا به میلیتاریست‌های ژاپنی برای محاصره چین و روسیه نیاز دارند. ژاپن نیز خواهان حق وتوست تا بتواند موقعیت خویش را از هر نظر تثبیت نماید.

برای کمونیست‌ها وضعیت روشن است. ما در عین اینکه برای هیچ کشوری حق وتو را برسمیت نمیشناسیم معتقدیم همه ممالک باید از حقوق و احترام مساوی برخوردار باشند، ما در عین اینکه میدانیم ابزار سازمان ملل در خدمت مطامع امپریالیست‌ها قرار گرفته و در آینده نیز میگیرد و تجارب تلخ کنگوی لومومبا تکرار میگردد ولی با وجود این بود وجود این سازمان را به نبود آن ترجیح میدهیم. زیرا این تریبون هنوز میتواند محملی برای افشاء بیشتر امپریالیسم باشد.

ابزار دادگاه کیفری جهانی در خدمت کیست؟

این تضاد فقط در عرصه دیپلماتیک ظهور نمیکند، اتحادیه اروپا در پی تاسیس دادگاه کیفری جهانی است که همه ممالکی که سند آنرا امضاء میکنند متعهد میشوند از ارتکاب به جرایمی که جنایت علیه بشریت محسوب میگردد خودداری کنند. این دادگاه میتواند سربازان کشوری را که این سند را امضاء نموده است با همین اتهام بر صندلی دادگاه بکشانند. گرچه که تاسیس این دادگاه برای تامین منافع امپریالیستهاست و میخواهند مخالفین خویش را با ظاهری آراسته و بعنوان مجرم جنائی بیپای میز محاکمه بکشانند- ما با نمونه مسخره و قلابی آن هم اکنون در لاهه در برخورد به اسلوبدان میلسوویچ روبرو هستیم- ولی از جانب دیگر امپریالیستهای اروپائی قصد دارند به افسارگسیختگی و جنایتکاری امپریالیست آمریکا مهار زده و تا میتوانند بر سر راه جنایات بیشمار آنها علیه بشریت مانع ایجاد کنند، زیرا میدانند که این شتر میتواند در آینده در خانه آنها نیز بخوابد. آنها فقط با جنایاتی موافق هستند که خودشان در نتیجه منافع آزمندانه شان علیه بشریت مرتکب شوند. تجارب استفاده از بمب اتم در هیروشیما و ناکازاکی، استفاده از بمب میکروبی برای نخستین بار در جنگ کره، استفاده از بمب ناپالم و نیتروژن، بمبهای آتشنزای فسفر، و سایر بمبهای شیمیائی و خوشه ای در ویتنام، کامبوج و لائوس که حداقل ۵۶۸ هزار هکتار جنگل را به تمامی نابود کرد، استفاده از بمبهای صوتی، خوشه ای و ناپالم و گازی در افغانستان، استفاده از بمبها و گلوله های رادیو اکتیو در یوگسلاوی و جنگ نخست عراق، استفاده از گازهای سمی و بمب ناپالم بدست صدام حسین علیه ایران و مبارزان کرد عراقی و.. نشان میدهد که این شتر ممکن است اگر مهار نشود روزی نیز در خانه اروپائی ها بخوابد. آنها میخواهند امپریالیست آمریکا به قواد معینی از بازی موظف گردانند. همه میدانند که رفتار امپریالیستهای استعمارگر در بمباران شهر ۴۰۰ هزار نفری فلوجه و کشتار بیش از ۱۳۰ هزار مردم عادی در عراق جنایت علیه بشریت است. رفتار امپریالیستهای

انتخابات است. ما خواهان آن هستیم که مردم در تحریم انتخابات فعالانه شرکت کنند و آنرا با سلطنت و رفراندمش، با نفی امپریالیسم و تهدید به تجاوزش و سرنگونی رژیم جمهوری اسلام پیوند زند. سیاست تحریم فعال انتخابات افشاء سیاست رژیم جمهوری اسلامی به منظور مشروعیت بخشیدن تبلیغاتی به خویش است.

حرب ما بر آن است که آنچه خطر تجاوز امپریالیست آمریکا را به ایران به صفر میرساند برگزاری یک انتخابات جعلی و پر سرو صدا نیست که بهر صورت به این رژیم مشروعیت نخواهد بخشید، بلکه تکیه به مردم است، تسلیح مردم است، ایجاد هسته های مقاومت برای جنگ شهری و تدارک برای دفاع از شهرها و حیثیت مردم کشور ماست. و در عین حال تکیه بر دوستی با مردم منطقه است. این مبارزه نمیتواند با رهبری آخوندهای جمهوری اسلامی که به جای ایران در پی حفظ و بقاء خود هستند صورت گیرد. دفاع از تمامیت ارضی ایران در مقابل استعمار با رهبری توانای حزب طبقه کارگر ایران میتواند تحقق پذیرد و لا غیر.

نکته دیگری که ذکرش از اهمیت برخوردار است تلاشی است که ملی-مذهبی ها و شاهپرستان و هواداران امپریالیسم و ارتجاع به عمل میآورند تا مجددا مذهب را که مورد طرد مردم قرار گرفته است و بسیاری به ماهیت آن پی برده اند مجددا مجلسی کنند. مجددا این افیون را برای تخدیر مردم بخورد آنها دهند. آنها تبلیغ میکنند که روحانیت بر دو نوع است. روحانیت مترقی و پیشرفته و روحانیت قشری. آنها مدعی میشوند که آنچه خمینی انجام داده است و میردانش آنرا به کمال رسانده اند اسلام نیست و با اسلام سرسوزنی خویشاوندی ندارد. این روش تحمیق برای آن است که از اسلحه مذهب در ایران آینده و پس از انقلابی که در پیش است برای خلع سلاح روحی زحمتکشان و تحمیق مردم دوباره استفاده کنند. نیروهای ملی - مذهبی همیشه چشم به عقبگاه تاریخ دارند و قادر نیستند بند ناف خویش را از ارتجاع مذهبی ببرند. البته ما کمونیستها

قانون کار، حل مسئله ملی در ایران، مسئله اسکله های آزاد و بودجه مبهم بنیادهای رنگارنگ مذهبی و نظام مالیاتی و برخورد به حقوق مدنی و دموکراتیک مردم و آزادیهای سیاسی و اجتماعی، برخورد به شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت رژیم و نظایر آنها چیست؟ آنچه به روشنی میتوان به آن تکیه کرد آن است که هیچکدام از این جناحهای عجیب و غریب مدافع منافع کارگران و زحمتکشان شهر و روستا نیستند. آنها حتی از منافع قشر عظیمی از خرده بورژوازی ایران نظیر روشنفکران، کارمندان ادارات و کارخانجات دولتی و غیر دولتی، آموزگاران حمایت نمیکند. آنها زن ستیز و ضد علم هستند و به دشمنی با جوانان برخاسته اند. این بخش شامل ۴۰ میلیون رای است و بیش از دو سوم جمعیت ایران را تشکیل میدهد. عملاً جناحهای ارتجاعی حاکمیت در پی تقسیم قدرت در میان خویش و تامین آینده گروه خویش میباشد. سنجی را که آنها برای زدن بر سر مردم بلند کرده بودند حال بر پاهای خود آنها میافتد.

خامنه ای در نماز عید فطر امسال در باره اهمیت انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری و سیاستی که باید در پیش گرفته شود در عین تأیید همه نامزدها اظهار داشت که باید کسی را به پیش انداخت که بتواند حداکثر آراء را به کف آورد. وی دست خود را رو کرد و اظهار داشت: "راهبرد اساسی که باید مورد توجه و عمل همه قرار گیرد تلاش برای حضور حداکثر مردم در این انتخابات است تا به فضل الهی با برگزاری یکی از بهترین و پرشورترین انتخابات بار دیگر حماسه ای ملی آفریده شود و دشمن از دست اندازی به ایران اسلامی و ملت سرافراز ایران مایوس گردد". وی امیدوار است با شرکت وسیع مردم و تقلب در انتخابات مشروعیت جهانی کسب کند و بتواند کالای جمهوری اسلامی را بعنوان یک انتخاب آزاد و در شرایط دموکراتیک به جهانیان بفروشد. و با این کار خطر تجاوز آمریکا به ایران را دفع نماید. رژیم جمهوری اسلامی به چنین مشروعیت تبلیغاتی نیاز دارد. **شعار حزب ما در این زمینه، تحریم**

آمریکائی در زندانهای ابوغریب، گوانتانامو، قندوس و سایر زندانهای مخفی و علنی در عراق و افغانستان و بر روی کشتیهای آمریکائی در دریای آزاد رفتاری جنائی و مستوجب محاکمه علنی در یک دادگاه بین المللی است، ولی امپریالیست آمریکا با خیال راحت به این جنایات بیشتر توسل میجوید و ککش هم نمیگردد. البته اروپا خواهان مجازات مرتکبین به جنایت علیه بشریت نیست. زیرا اگر چنین بود باید در درجه اول تمام کسانی را که با یک دروغ زمینه تجاوز ناتو به یوگسلاوی را فراهم کرده بودند محاکمه میکرد و مسئولیت قتل عام مردم کوزوو توسط هواپیماهای ناتو را بعهده میگرفت. ولی آنها برعکس میلو سوویچ را که از استقلال یوگسلاوی دفاع کرد و سند رفیت یوگسلاوی را در "رامبولیه" امضاء نکرد جنایتکار جنگی معرفی کرده اند که سندی برای محکومیت وی ندارند. دادگاه کیفری جهانی مرجعی برای مجازات جنایتکاران نیست، دادگاهی برای پیشبرد مقاصد امپریالیستهای اروپائی است. و تأیید چنین مرجع یک طرفه ای مانند آن میماند که کسی طناب دار را به گردنش خودش بیاندازد. امپریالیستهای اروپائی نیز در حقیقت این مرجع جهانی را ساخته و پرداخته اند تا در کنار مهار زدن به آمریکا، عناصر نامطلوب در سایر ممالکی را که زیر بار سلطه آنها نمیروند به تهدید و بپای میز محاکمه بعنوان جنایتکار جنگی کشانند سر به نیست کنند. دادگاه کیفری جهانی در واقع یک ابزار تجاوز ایدئولوژیک امپریالیستهای اروپائی است، ابزار حسابگری و معامله گری است نه دفاع از حقوق بشر.

تضاد بر سر ورود ترکیه به اتحادیه اروپا

ترکیه یکی از متحدین پر و پا قرص و مورد اعتماد آمریکا است. این دولت حدود ۴۰ سال است تلاش میکند که به اتحادیه اروپا بپیوندد و هر روز از طرف این اتحادیه با مشکلات و موانع و خواستهای جدیدی روبرو میشود. آخرین شگرد اروپا وعده پذیرش ترکها برای مذاکره در ۱۵ سال دیگر است، آنهم مشروط بر اینکه در این مدت

به ساز اروپا صمیمانه بر قصد ترکیه مشکل حل مسئله کردها را دارد، این کشور دارای نفوذ فراوان در آسیای مرکزی است و سیاست پان ترکیستی توسعه طلبانه ای را در تاریخ خود داشته است. اسلامیستهای رو به رشد ترکیه در عین حال توانسته اند پان اسلامیسیم را با پان ترکیسم ملهم از امپراتوری عثمانی مخلوط کرده و از آن معجونی برای هویت خویش بسازند، اشغال کشور مستقل قبرس، چشم داشت تاریخی به آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان (اران)، اشتباهی بلعیدن چاههای نفت کرکوک و بلعیدن بخشی از خاک عراق، همه از سیاست توسعه طلبانه این کشور در منطقه حکایت دارند. ترکیه با تمام ممالک همجوارش در تنش بسر میبرد و با آنها روابط حسنه ندارد، این کشور غلام حلقه بگوش آمریکا در جنک کره، در افغانستان و حتی بطور بی سر و صدا در عراق بوده و هست. تضاد با سوریه بر سر منابع آب و همدستی با اسرائیل در منطقه، ترکیه را به یک عامل تحریک و غیر قابل محاسبه برای اروپا تبدیل کرده است. حضور چندین میلیون تبعه ترکیه در اروپا که هم هویت اسلامی خویش و هم هویت ترکی خویش را با چنگ دندان و با ایجاد "گتوهای" ملی حفظ میکنند عوامل نگرانی آور برای امنیت اروپا به حساب میآیند. اگر ترکها اروپائی شوند، به معنی اروپائی شدن کردها نیز هست و اگر کردها اروپائی به حساب آیند باید استدلالاتی یافت که عراقیها و ایرانی ها بهر صورت نمیتوانند با داشتن چندین میلیون سکنه کرد، اروپائی به حساب آیند. در حقیقت در منطقه، بذری کاشته میشود که معلوم نیست محصول آن در ده سال آینده چگونه باشد. همه چیز با احتمالات و ریسک و قبول خطر همراه است. بذر اختلافات جدید در منطقه کاشته میشود. اگر ترکها اروپائی اند تکلیف این روح قانون اساسی ترکیه که هر ترکی را عملاً تابع ترکیه میدانند چه میشود. آیا ممالک آسیای مرکزی و قفقاز به صرف ریشه ترکی از جمله چین ها نیز اروپائی هستند؟ خط تمایز را از کجا باید کشید؟ ملاکهای حقوقی و سیاسی باید مجدداً و با احتیاط تعریف شوند. تکلیف میلیونها

وحش که ترسیم کردیم و منظره ای از جناح‌بندیهای مافیائی حاکمیت در اختیار ما میگذارد، حاشیه های افراطی جناح راست افزوده میشوند که مخالف علی لاریجانی هستند. هر روز عده ای نامی بر خود میگذارند و برای بقیه خط و نشان میکشند. "بنیاد غدیر" حجتیه به میدان میآید و یا هاشمی شاهرودی تشکیلات اطلاعاتی و انتظامی خویش را بنا میکند و با تشکیلات شورای نگهبان و پاسداران در میافند، ولی اختلاف این دسته ها و گروه ها بر سر غارت و کسب دامنه نفوذ هر چه باشد از نظر طبقاتی میتوان همه آنها را در یک دیگ ریخت و گفت در پس این مبارزه بین جناحها و دسته های مختلف مافیای اسلامی، اهرم اساسی قدرت، بنظر میرسد که در دست سرمایه داری کلان تجاری بازار و تکنوکراتهای مربوط به این جناح است. جناحی که طالب خصوصی سازی سرمایه های دولتی، نظم زدائی از بازار و پیوستن به سازمان تجارت جهانی و تعدیل اقتصادی، و ورود به شبکه خصوصی سازی بانکها و بازار بورس است عملاً از سیاست نئو لیبرالی محافظه کاران امپریالیستی حمایت میکند. رفسنجانی با نفوذ مالی فراوان و سرمایه گذاریهای کلان در عرصه نفت و تجارت کلان و مقاطعه کاریهای بزرگ دولتی نمایندگی این بخش از سرمایه داری را بعهده گرفته است. وی با سیاست شل کن سفت کن میخواهد قیمت خویش را افزایش دهد و نتور انتخاباتی را داغ کند. این عالیجناب سرخپوش هنوز رسماً به میدان نیامده است و در پشت پرده مشغول چانه زنی و سنجیدن نرخ بازار است. دعوا بر سر بقا است، بر سر حفظ خود است، بر سر ایجاد محافل قدرت برای غارت راحت تر است. برای ارزیابی طبقاتی باید دید که هر کدام از این دسته ها در شعارها و برنامه های خود منافع کدام طبقه اجتماعی را مد نظر دارند و مالا منافع کدام طبقه را تامین میکنند. خواستههای سیاسی و اقتصادی آنها در ماهیت خویش و نه در ادعاهای آنها چیست؟ مثلاً برخورد به امر خصوصی سازیها از جمله در مسئله سرمایه ملی ما نفت، پیوستن به سازمان تجارت جهانی، مسئله انرژی اتمی، سرمایه گذاری خارجی،

برای مناسبت‌های ضروری به میدان می‌آیند نیاز دارند. افزایش بهای نفت امکان تنفس ارتجاع مذهبی را افزایش می‌دهد.

ده‌ها نام و گروه و دسته به میدان آمده‌اند ولی ماهیت همه این گروه‌ها که امروز بعلت شرایط پدید آمده رو شده است در خدمت حفظ رژیم جمهوری اسلامی و این نه به مفهوم حفظ اسلام است. آنها می‌خواهند قدرت سیاسی را برای غارت و مال اندوزی حفظ کنند و اسلام وسیله فریب آنهاست. در این راه با امپریالیست‌ها در درجه اول کنار می‌آیند. آنها خواهان کنار آمدن با آمریکا هستند. خیانت در مسئله انرژی هسته‌ای، کنار آمدن در مسئله افغانستان و عراق نشانه‌های این عقب‌نشینی آنهاست.

جناح معروف به راست که قدرت را در دست دارد متشکل از جامعه روحانیت، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جمعیت موقوفه و جامعه اسلامی مهندسين است که ظاهراً با انتخاب غلامعلی حداد عادل به ریاست جمهوری موافق است. جناحی که خود را اصولگرا در جناح راست میدانند و شامل جمعیت اینارگران و انتلاف آبادگران است مخالف ریاست جمهوری علی اکبر ولایتی است که عضو جمعیت موقوفه اسلامی است و این در حالی است که می‌گویند سنت گران و عمل گران جناح راست موافق نامزدی علی اکبر ولایتی دست اندر کار ترورهای خارج از کشور برای ریاست جمهوری هستند. ظاهراً گفته می‌شود که سیاستمداران جوانتر جناح راست از علی لاریجانی مسئول سابق صدا و سیما جمهوری اسلامی دفاع میکنند این سیاستمداران جوان گروه‌های وابسته به سپاه پاسداران هستند و افراطیهای جناح راست مخالف علی لاریجانی هستند و موافق محمود احمدی نژاد قائل دکتر سامی میباشند از این جمله‌اند دارو دسته حسین شریعتمداری در نشریه کیهان، در کنار اینها سروکله ارزشگران پیدا میشود که مخالف اصولگرایان اند و مدعی اند که آنها از عدم حضور اصولگرایان برای تصاحب قدرت سوء استفاده کرده‌اند. این‌ها موافق علی اکبر ولایتی و مخالف احمدی نژاد هستند در حالیکه اینارگران از احمدی نژاد و حداد عادل حمایت میکنند. باین باغ

پناهنده‌ایکه وارد خاک ترکیه یعنی اروپا از عراق و ایران و سوریه میشوند چه میشود. تکلیف پیمانهای نظامی ترکیه با اسرائیل و تکلیف توافقات مرزی با ایران بر سر مسئله امنیت مرزی و بسیاری قراردادهای موجود دیگر چه میشود؟ ترکیه متحد آمریکاست و آمریکا می‌خواهد هر طور شده ترکیه را بعنوان استخوان لای زخم در اروپا نگهدارد و عضویت در اتحادیه اروپا را بعنوان رشوه برای خدمات ترکیه در سایر نقاط جهان به وی ارزانی کند. برخورد دول اروپائی به ترکیه آنطور که ادعا میشود ترس از مذهب اسلام نیست، ترس از نفوذ آمریکا در اقتصاد، سیاست و امنیت نظامی اروپاست. مگر تعداد اتباع مسلمان انگلیسی و یا فرانسوی کم هستند که حال مسلمانان ترکیه تولید اشکال بنمایند؟ مگر آلبانی و بوسنی هرزه گوین مسلمان نیستند و بخشی از اروپا محسوب میشوند؟ پاره‌ای از احزاب اروپائی امیدوارند با جلب ترکیه به اروپا باعث جدائی آنها از آمریکا شوند، این است که برای آنها تسهیلاتی فراهم میکنند و بویژه می‌خواهند نقش ارتش کمالیستی ترکیه را که صد در صد متکی بر آمریکا است به حداقل برسانند. آنها ترکیه را با وعده پذیرش اتحایه اروپا به یک جنگ فرسایشی میکشانند و هر روز مطالبات جدیدی مطرح خواهند کرد تا بورژوازی ترک را مطیع امیال خود گردانند. آنها مشغولند تا با پنبه سر ترکیه را ببرند. ترکیه را به “گردابی” کشانده‌اند که برای حکومتها ترکیه بشدت بحران زاست، آینده‌ای تاریک و ناروشن دارد و آنها در لبه پرتگاه تجزیه قرار میدهد و این شکست مهیبی برای تبلیغات و سیاست ۴۰ ساله “اروپائی” شدن آنها خواهد بود. با این شکست خطر افزایش نفوذ مسلمانان رادیکال در ترکیه تشدید میگردد، آنها را به ایران نزدیکتر میکند، پان ترکیست‌ها را مجبور میکند در سیاستهای خویش در مورد ایران و سوریه و اسرائیل و آسیای میانه و قفقاز تجدید نظر کنند، مسلمانان تحولات آتی عراق در سرنوشت سیاست ترکیه که با تردید به اقدامات اسرائیلیها و آمریکائیها و اگراد در عراق نگاه میکند، تاثیر خواهد داشت. پاره‌ای از محافل اروپائی حتی “ازمیر” سابقا یونانی

نشین و استانبول (قسطنطنیه یا کنستانتینوپولس) را بخشی از اروپا به حساب می‌آورند و مرزهای اروپا را تا درون خاک ترکیه به مرزهای امپراتوری روم شرقی نزدیک میکنند. مسئله ارمنستان و کردستان و قبرس اشغالی و مناطق سابقا یونانی نشین ترکیه، قتل عام ارمنه که در بسیاری مجالس اروپا بعنوان جنایت علیه بشریت نامیده شده است چون شمشیر دموکلسی بر بالای سر دولت ترکیه در نوسان است بدون آنکه امپریالیستها واقعا دلشان برای ارمنه و یا اکراد و یا یونانیها سوخته باشد. نقشه ارمنستان بزرگ و کردستان مستقل بزرگ به رخ دولت ترکیه کشیده میشود و ترکیه را به سمت تجزیه و بحران سوق میدهد. ترکیه باید تا آستانه ورود به اروپا جان تهی کند. از این دریچه است که باید تضادهای ترکیه با اتحادیه اروپا و تضاد ممالک اروپائی را با یکدیگر بر سر عضویت ترکیه در اروپا دید و آینده بحرانی ترکیه در منطقه را مورد ارزیابی قرار داد. ترکیه در زیر بار وامهای سنگین امپریالیستی کمر خم کرده است، وضعیت اقتصادی آن بشدت خراب است. این وضعیت نامتعادل ترکیه را مجبور کرده است تا به روسیه و ایران نزدیک شده و مشکلات خویش را با سوریه حل کند. بنظر میآید که در کنار هوادران نظریه پیوستن به اروپا نظریه جدیدی جان میگیرد که از تجزیه ترکیه در کوره بحرانی که در راه است میهراسد و راه نجات ترکیه را نه در نزدیکی به اروپا و آمریکا بلکه در نزدیکی به ایران و روسیه و سوریه میبیند. نقش ناروشن امپریالیست آمریکا و صهیونیستهای اسرائیل در کردستان عراق این روند تحول را تسریع میکند. منطقه خاورمیانه در آتش تحولات میسوزد و آستان حوادث مهمی است. حز ب کار ایران (توفان) با ارزیابی از این وضع برای همکاری با کمونیستهای منطقه و از جمله ترکیه اهمیت ویژه ای قایل است.

اطلاعاتی و امنیتی و نظامی را نیز ایجاد کرده است بطوریکه سگ صاحبش را نمیشناسد. وقتی پاسداران به صرف داشتن اسلحه در دست سازمان اطلاعاتی و زندانها خود را دارند و باین اتکاء بهمه زور میگویند و بر بالای حتی قوانین خودشان قرار میگیرند سران مافیای مذهبی هرکدام برای زورگویی و ایجاد امنیت برای خود و نفی قانون، امپراتوری مسلح خویش را ایجاد کرده اند. وقتی موازین و قوانین معتبر و قابل احترام عمومی مستمرا بزیر پا گذارده شود امنیت عمومی و احساس امنیت نیز از بین میرود. وقتی قانونی برای حمایت عمومی که همه در مقابل آن یکسان باشند در میان نباشد، هر کس در پی دفاع از امنیت و جان خود است. سنگ بنای مشترک جامعه برهم میریزد. این وضعیت عناصر حاکمیت را نیز در برمیگیرد. هیچکس به جان و مال خود ایمن نیست. جامعه مدنی به دوران امنیت قبیلہ ای و طایفگی بر میگردد. دیگر قانون حامی کسی نیست بلکه هر کس بیشتر پسر و عمو دارد حاکم مطلق است. سخن اکنون بر سر آن است که کدام گروه در قدرت چه بخشی از قدرت اقتصادی و سیاسی را از آن خود کند تا در مقابل رقبای مافیائی از امنیت بیشتر و یا کامل برخوردار باشد حرفش برو داشته باشد. نزاع بر سر این است که بعلت افزایش بهای نفت و افزایش در آمد ارزی ایران سهم هر گروهی چقدر است. هر بخش از این مافیا اهرمهای اعمال نفوذ خویش را دارد و بر علیه دیگران پرونده سازی میکند و آنقدر موضوعهای داغ برای پرونده سازی وجود دارد که آنها وقت جمع آوری مدارک دزدیهای و رشوه خواریها و جنایتکاری متقابل را ندارند. این وضعیت پس از شکست جنبش دوم خرداد که جناح راست یکه تاز میدان شده است و بدون ترس میتازد تسریع شده است. حضور فعال جنبش دو خرداد آنها را به عقب رانده بود، آنها از خشم مردم میترسیدند لیکن اکنون میخواهند بدون ترس و وا همه در حالیکه میدان را برای جولان خویش خالی میبینند، حداکثر چپاول را به عمل آورند. آنها به این بذل و بخششها از در آمد نفت برای چسباندن عناصر مفتخور بسیج و سپاه و تامین دستمزد بیکارانی که

ابزارهای ایدئولوژیک و اقتصادی اعمال نفوذ امپریالیستی در رقابت و تبانی با یکدیگر بر ضد طبقه کارگر و خلقهای جهان و دول مستقل

زبان مستعار امپریالیسم

نزاع میان امپریالیستها طبیعتاً با همان زبانی صورت نمیگیرد که ما کمونیستها به افشاء آن مشغولیم. آنها باید این نزاع را طوری پیش ببرند که مردم و طبقه کارگر جهان به ماهیت تضادها و روشهای حل آنها پی نبرند. آنها باید از کلمات دیگری در لفافه استفاده کنند. اگر امپریالیستها این کار را نمیکردند نه جایی برای مبارزه ایدئولوژیک باقی میماند و نه نیازی به درس و آموزش سیاسی بود. طبیعتاً کسیکه ماهیتاً دزد و جانی و ضد بشر باشد و خود را بهمین نام معرفی کند نیازی به افشاء جداگانه وی نیست. مردم خودشان خدمت این عفریته ها خواهند رسید. مشکل زمانی پیش میآید که جانیها، عفریته ها و راهزنان خود را طور دیگری بغیر از آنکه هستند معرفی کنند و به جعل سند و استدلال بپردازند، آنوقت است که کار شناساندن آنها دشوار میگردد. و ما در عرصه جهان با چنین وضعیتی روبرو هستیم.

حزب ما بر آن است که امپریالیستها برای گمراهی افکار عمومی بیک مبارزه گسترده جهانی با یاری دستگاههای تبلیغاتی و رسانه های گروهی، ماهواره ها، صنعت سینما، کتب و روزنامه ها و... دست میزنند تا سیاه را سفید جلوه دهند. این مبارزه ایدئولوژیک از جمله در عرصه های زیرین که ما به آن میپردازیم صورت میگیرد. آشنائی با این شگردهای امپریالیستی ما را در مبارزه با آنها مسلط و مسلح میکند. حزب ما باید نه تنها این عرصه ها را بشناسد و بشناساند بلکه باید هر آن مترصد باشد تا عرصه های جدید این مبارزه ایدئولوژیک را با هوشیاری به موقع کشف کند و مردم را به موقع همراه با پیشنهادات راه های مبارزه با آن آگاه گرداند.

میدهند. آخوندی که از عذاب جهنم باکی نداشته باشد ارکان دین و اعتقاد ادعائی را به زیر پرسش برده است و این دقیقاً امری است که در ایران شاهد آن هستیم. چه خوب آورده اند:

**گوئیا باور نمی دارند روز داوری
کاین همه قلب و
دغل در کار داور می کنند.**

شکست جناح موسوم به اصلاح طلبان به رهبری خاتمی یک نتیجه دیگر نیز به بار آورده است و آن وضعیت هرج و مرج غیر قابل کنترل کنونی و مملکت شتر گاو پلنگ است. جناح سیاه مسلط حاکم که خیالیش از جانب رقیب راحت شده است حال به جان خود افتاده است. وحدت صوری آنها در مقابل جناح رقیب بیکباره درهم شکسته و تضادهای مافیائی ناشی از غارتگری و سلطه جوئی میان آنها و بویژه دور برداشتن سپاه پاسداران برای یک کاسه کردن قدرت افزایش یافته است.

قوه قضائیه در ایران مرکز دادگستری و تظلم خواهی نیست. این قوه که در تمام جهان سرمایه داری بر اساس حفظ و حراست از تقدس مالکیت خصوصی بر وسایل تولید بوجود آمده و قوانین آن نیز بر همین اساس تشکیل شده است در ایران ابزار سرکوب عمومی و حتی سرکوب هواداران ناهمخوان نظام است. قوه قضائیه ابزاری برای تسویه حسابهای جناحبندهای داخل حکومت است تا بتوانند نفوذ دسته مافیائی خویش را گسترش دهند و از امتیازات دولتی و ذخیره ارزی ناشی از درآمد کلان نفت بیشتر بهره مند گردند.

تضاد قوه قضائیه با شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی و سپاه پاسداران، هر کدام در پی ایجاد نیروی اطلاعاتی و نظامی خود هستند، ریشه این امر در این است که دولت میخواست که وزارت خانه ها و بنیادها بودجه خویش را خودشان تامین کنند و اینکه سپاه پاسداران دارای فرودگاه و بندر برای ورود و خروج کالا و قاچاق به داخل کشور بدون پرداخت عوارض گمرکی است ناشی از هرج و مرجی است که خود دولت خاتمی باعث آن است. ملوک و الطوائفی در قدرت مذهبی و سیاسی ملوک الطوائفی در اقتصاد و سازمانهای

در کنار این امر امپریالیستها باید توجیهات تئوریک تهیه ببینند تا تجاوز خویش را برحق جلوه دهند. نمونه های این تئوریهای عوامفریبانه را میتوان از جمله در عرصه های زیر بیان کرد:

حربه “برتری ارزش حقوق بشر نسبت به ارزش حقوق ملل و استقلال ممالک”، حربه “حق ملل در تعیین سرنوشت خویش”، حربه “مبارزه با دیکتاتوری و استقرار دموکراسی و انتخابات آزاد”، حربه “برتری امنیت نسبت به آزادی”، حربه “مبارزه علیه تروریسم” و....

برخورد امپریالیستی به حقوق ملل، سازمان ملل متحد و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش

سازمان ملل متحد بر اساس حقوق متساوی دول و ملل بوجود آمده است. حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی این ممالک در اسناد سازمان ملل از طرف همه اعضاء آن مورد تأیید قرار گرفته است. در حقوقی که برای دول در نظر گرفته شده است صریحا قید شده که کشوری نمیتواند بدون سند و مدرک و بدون تصمیم سازمان ملل متحد بر اساس موهومات کشور دیگر را مورد تجاوز قرار داده و خاکش را به توبره بکشد. حق دفاع از خود به روشنی تعریف شده است.

لیکن امپریالیست آمریکا این حق ویژه را برای خود قایل است، هر جا و هر طور و هر موقع که اراده اش بر آن تعلق گرفت که از منافع آزمندانه اش دفاع کند همه این حقوق برسمیت شناخته شده بین المللی را که سنگ بنای سازمان ملل متحد است به زیر پا بگذارد. برای این منظور امپریالیست آمریکا تئوری “عملیات پیشگیرانه” را اختراع کرده است که مبتنی بر آن خویش را بر بالای سر قوانین و مقررات سازمان ملل متحد قرار میدهد. تئوری “عملیات پیشگیرانه” که امپریالیست آمریکا آن را از خود در آورده است نفی سازمان ملل متحد، تخریب آن و نقض همه مقررات آن است که دست امپریالیست آمریکا را برای تجاوز بهر جای دنیا که اراده کند با این استدلال

و قمع کنند. آنها سرمایه کلان تجاری را که با حاکمیت در آمیخته است به سرمایه داری صنعتی ترجیح میدهند، زیرا در هرج و مرج و عدم امنیتی که ایجاد میکنند بهتر امکان چپاول دارند، آنها علیرغم اینکه میدانند ملی – مذهبها نیز از انقلاب واهمه دارند و از توده مردم بیشتر تا از ملاها میترسند و حتی تلاش دارند تا طعام فاسد مذهب را دوباره با ادویه جدید قابل بلع نمایند با آنها شدیداً برخورد میکنند، زیرا میترسند که آنها بعلت روابط سنتیشان با آمریکائیا، بعلت رنگ و روغن ملی شان و تمایلشان به ایجاد امنیت برای سرمایه و مالکیت خصوصی بطور کلی و احترام به قانون و امثالهم بیشتر مورد توجه امپریالیست آمریکا قرار گرفته و رقیب آنها شوند. در حالیکه این جناح ارتجاع سیاه که هوادار بلیشو و هرج و مرج می باشد مایل است که ابتکار کنار آمدن با آمریکا را خودش بدون داشتن “سرخر” و با اطمینانی که به جناح خودیها دارد در دست بگیرد. این همان تئوری خامنه ای بود که میگفت ما با اصلاحات مخالف نیستیم ولی باید رهبری آن در اختیار ما باشد که بتوانیم آنرا کنترل کنیم. اصلاحات باید از بالا و با کنترل صورت گیرد و نه اینکه فرمانش بعلت فشار از پائین و سرگیجه گرفتن پاره ای از یاران در بالا از دست ما بدر رود. دقیقاً همین کار را برای نزدیکی به آمریکا و اروپا میکنند. آنها با شعار مرگ بر آمریکا به میدان میایند تا جناحهای هوادار اصلاح طلبان را خنثی کرده، خلع سلاح کنند و به آمریکائی ها بفهمانند که صاحب اصلی کسانی نیستند که انتخابات را برده اند بلکه ما هستیم که هر وقت اراده کنیم انتخابات را میبریم. آنها برای آمریکا ناز و عشوه میآیند و بخود فروشی مشغولند. آنها میخواهند رهبری کنار آمدن با آمریکا را خود در دست داشته باشند. آنها در پی حفظ قدرت سیاسی خویش هستند و نه آنطور که مدعی اند در پی تحقق “اسلام ناب محمدی” که ظاهراً باید با روسپی ساختن زن مسلمان و فروش آنها و رشوه خواری و دزدی و دروغگوئی و غارت مال مردم و.... علی الاصول و بر اساس روایات خودشان مخالف باشند. شواهد همه بر عکس آن شهادت

دنبال انقلاب نیستیم. از انقلاب هم میترسیم...“ و با اشاره به اینکه: “برخی سه راه، خانه نشینی، در دست گرفتن اسلحه و چشم امید به خارجی را به عنوان جایگزین های اصلاحات اعلام میکنند“ اظهار داشت: “من به عنوان کسی که میخوام کار سیاسی، قانونی در کشور بکنم، اعلام میکنم نمیتوانم خانه بنشینم چون نسبت به مردم و جامعه احساس تعهد میکنم، اسلحه به دست نمیگیرم چون معتقدم خطرش بیشتر است و به خارجی هم اعتماد نمیکنم، بنابر این راهی جز ادامه اصلاحات ندارم. سخت است ولی باید تلاش کرد و امیدوار بود، ما در جبهه مشارکت بر این باوریم.“ سخنان روشنی است که در آن جایی بر تکیه به جنبش توده ای مردم نیست. ترس از توده ها و ارتقاء و اعتلا جنبش آنها را به محافظه کاران نزدیک میکند.

شکست جنبش دو خرداد موجی از سرخوردگی و یاس در میان مردم پراکنده است. طبیعی است که این وضعیت توانست سه نوع روحیه را در ایران تقویت کند. یکی روحیه انقلابی و رادیکال که تنها با توسل به قهر میشود این رژیم را از کار انداخت و اقلیتی نیز خواهان تجاوز آمریکا از خارج به عنوان انتخاب میان بد و بدتر گردیدند، اکثریت خاموش که رمضان زاده از آنها بعنوان “خانه نشینها“ یاد میکند ولی به کار خود مشغول شد. جنایت آمریکا در عراق، امید دشمن دوستان فریب خورده را برهم زد و بسیاری بر توهم خویش نسبت به امپریالیسم آمریکا که تجاوزش ماهیت رهائیبخش دارد غلبه کردند. حتی سلطنت طلبان خواهان تجاوز امپریالیست آمریکا به ایران و قتل عام مردم ایران، جرات ندارند آشکارا سنگ تجاوز آمریکا به ایران را پس از افتضاحات عراق به سینه بزنند.

پس از عقب نشینی رهبران مزور و شکست جنبش دوم خرداد جناح مسلط حاکمیت در یک انتخابات قلابی بیاری مجلس خبرگان و تحریم انتخابات از جانب مردم شوراهای شهر و اکثریت مجلس هفتم را از آن خود کرد. حال این ارتجاع سیاه با در دست داشتن کلیه قوه ها به جنگ مردم آمده است. آنها در درجه اول قصد دارند جناحهای موسوم به اصلاح طلب حاکمیت را بکلی مانند ملی - مذهبی ها قلع

مسخره باز گذارده است. البته این تئوری پس از واقعه تخریب برج های دو قلوی نیویورک دست امپریالیست آمریکا را بازتر کرد و برای افکار عمومی مقبول تر نمود. ولی ما کمونیستها حق نداریم فراموش کنیم که این سیاست امپریالیست آمریکا ربطی به واقعه ۱۱ سپتامبر نداشته و سیاست عمومی امپریالیست آمریکا بوده و خواهد بود. تجاوزگری، یورش برای کسب مناطق نفوذ و غارتگری از ماهیت امپریالیسم برمیخیزد، اقتضای طبیعت امپریالیسم است. مگر در تجاوز به کشور کره، به کشور ویتنام جنوبی، بمباران ویتنام شمالی و تاسیسات غیر نظامی آنها، سدها و جنگلهای آن با جعل سند، تجاوز به کامبوج و ساختن برجهایی از اسکلت و جمجمه انسانها، غیر قابل استفاده کردن مزارع و شرایط مادی هستی مردم این کشور با بمبهای ناپالم و سمی، تجاوز به لائوس، تجاوز آشکار به پاناما، تجاوز به کوبا، به گرانادا، تجاوز به جمهوری دومینیکن، تجاوز به لبنان در کنار دخالتهای متجاوزانه سرّی در ایران و عراق و اندونزی، فیلیپین، شیلی، آرژانتین، گواتمالا، برزیل، کلمبیا، نیکاراگوئه، ونزوئلا آسمان خراشهای دو قلوی نیویورک مورد هجوم قرار گرفته بودند؟ امپریالیسم برای بقاء خویش به این تجاوزات نیاز دارد و نوع استدلال آنها نباید ما را بفریبد. تئوری “عملیات پیشگیرانه“ که از جانب آمریکا با چهره حق به جانب و مظلوم نمایانه مطرح میشود توجیهی برای آن است که دستش برای هر تجاوزی، در هر وقت که اراده کند و بهر نحو که اراده کند باز باشد. اسناد جعلی در این زمینه را از طریق سازمانهای امنیتی و جاسوسی غیر قابل کنترل برای مردم میتواند همواره تهیه کند. این تئوری دست امپریالیست آمریکا را برای پریدن از بالای سر سازمان ملل باز میگذارد. این تئوری تجاوز و آدمکشی است و از نظر حزب ما استقرار قانون جنگل بوده و محکوم است.

امپریالیستهای اروپائی با این روش تجاوزکارانه امپریالیست آمریکا هستی خویش را در خطر میبینند. ضعف کنونی آنان ایجاب میکند که در سازمان ملل با توسل به قوانین و خواست ممالک عضو این

مجمع که مسحور و مقهور قدرت امپریالیست آمریکا شده اند به این گستاخی و افسارگسیختگی امپریالیست آمریکا مهار بزنند. پافشاری آنها به رای شورای امنیت و یا احترام به تصمیمات سازمان ملل و پنهان کردن خودشان در پشت این جامعه بین المللی نشانه ضعف آنها در مقابل آمریکا و در عین حال تضاد و عدم موافقت آنها با سیاستهای رقبشان در جهان است. این تضاد بر سر مسئله عراق به بهترین نحوی بروز کرد. همین امپریالیستهای اروپائی و در راس آنها امپریالیست آلمان به ارتکاب جنایات مشابه در یوگسلاوی دست زدند، دروغ گفتند، جعل سند کردند، پلها و مناطق صنعتی و مسکونی را بمباران کردند، به جنایت علیه بشریت دست زدند، کشور مستقل یوگسلاوی را به اجزاء خود برای غارت تجزیه کردند. امپریالیستهای اروپا و آمریکا در پی منافع آزمندانه خویش هستند و هرگز هوادار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش نیستند. برسمیت شناختن چنین حق و دفاع از آن در حقیقت نفی ماهیت امپریالیستی خود آنها بوده و دستشان را در همه امور میبندد. چاقو نمیتوانند دسته خود را ببرند. تجربه تاریخ نشان داده است که آنها به حقوق دول و ملل هرگز احترامی نگذاشته اند. تاریخ استعمار تاریخ نقض چنین حقوقی است. امپریالیستهای اروپائی که در پی اتحاد با یکدیگرند و از اروپای متحد سخن میرانند، کشور یوگسلاوی را به بهانه حق ملل در تعیین سرنوشت خویش متلاشی کردند و از کرواسی و اسلوونی مستعمره های آلمان ساخته اند. ممالکی که بدون وابستگی به امپریالیستهای اروپائی امکان ادامه حیات ندارند. کوزوو که بهانه این تجاوز بود هنوز مانند بخش تحت الحمایه ناتو برای استقلال که هرگز بدست نخواهد آورد تلاش میکند و به فاحشه خانه سربازان ناتو بدل شده است. استقلال که اگر در ظاهر بدست آورد عملاً عنوان تشریفاتی برای پرده پوشی مستعمره بودن این کشور ساختگی است. وضعیت بوسنی هرزه گوین آنچنان مضحک است که کسی آنرا به منزله کشوری مستقل جدی نمیگیرد. از یوگسلاوی قدرتمند، دارای توانائی ادامه حیات و قدرت بی رقیب بالکان که بتنهائی

راند. این روش وی باعث بی اعتباری وی در نزد مردم شد و توهم مردم نسبت به مدعیان اصلاح طلبی فرو ریخت. عناصر پیگیر در جنبش اصلاح طلبی که به مقاومت دست زدند قلع و قمع شده و به زندان افتادند، سرکوب شدند و یا به سازش تن در دادند و سعید حجاریان یکی از تئوریسینهای دست راستی اصلاح طلبی برای نجات این مرده، تقلائی چندی بعمل آورد ولی در عمل دید که با تئوری "اصلاحات در اصلاحات" و انتقاد به تندروی های خودیها در روند اصلاحات دیگر قادر نیست چیزی را نجات دهد و کسی را فریب دهد این بود که رنگ واقعی به خود گرفت. عدم شرکت مردم در انتخابات مجلس هفتم و شوراها شهریه بهترین تو دهنی به نمایش اصلاح طلبان بود. آنها که در زمان بسیج و حضور مردم در صحنه و در شرایط شکست روحیه جناح موسوم به انحصار طلبان جسارت دست زدن به اقدامات اصلاحی با تکیه بر این نیرو را نداشتند، ضعف و ترسشان، بیعرضه گی و بی دورنمائیشان بدرستی از جانب حریف شناخته شد و مورد حملاتی قرار گرفتند که امکان دفاع از خود را از آنها سلب کرد. مشکل این جناح در آن بود که یا باید با فشار مردم قانون جمهوری اسلامی را با خود جمهوری اسلامی بدور میافکند و یا باید برای حفظ نظام در جا و مرحله ای به درجا زدن میپرداخت.

این جناح از توده مردم بیشتر میترسید تا از ولایت مطلقه فقیه و بعلت این تناقض و بی دورنمائی توانائی رهبری نداشت. فقط غر میزد و جناح هشیار مسلط حاکمیت بر این سترونی واقف بود و به موقع ضربات کاری را یکی پس از دیگری به آنها وارد کرد تا به اجزاء خود تبدیل بشوند. آنها علیرغم در دست داشتن قوه مجریه و مقننه و اکثریت توده مردم و حمایت بین المللی هیچ غلطی نتوانستند بکنند زیرا به تحولات از درون رژیم با حفظ نظام اعتقاد داشتند. عبدالله رمضان زاده عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت در پاسخ به این پرسش مبنی بر اینکه چرا اینقدر به اصلاح طلبی اصرار دارید، آیا راه های دیگری وجود ندارد؟ صریحاً اعلام کرد: "ما به

که در تحلیل باید برجستگی پیدا کند. برای طرد امپریالیسم و صهیونیسم از ممالک تحت سلطه اشغالگران استفاده از هرگونه وسیله ابراز مقاومت و سرکوبی دشمن مشروع و قابل فهم است. خلقهای جهان حق دارند گور این دشمنان و همدستان داخلی آنها را به عمیقترین وجه ممکن بکنند.

پیرامون وضعیت ایران

در عرصه سیاسی

دولت خاتمی همانگونه که حزب ما پیشگویی کرده بود به پایان خط و به بن بست رسید. این دولت از روز نخست برای این بر سر کار نیامده بود که در ایران اصلاحات دموکراتیک نماید. خود خاتمی هم در اعترافات اخیرش در مقابل دانشجویان در روز تاریخی ۱۶ آذر گفت: "اعتقاد بنده به اصلاحات در درون نظام بوده است و اصلاً جمهوری اسلامی را دست‌آورد بزرگ مردمی‌ترین انقلاب یعنی انقلاب خودمان می‌دانم...". روی کار آمدن خاتمی ناشی از فشار از پائین بود که در بالا بخشی از اندیشمندان حاکمیت را به چاره جوئی و داشته بود. جناح راست مدعیان اصلاح طلبی میخواستند برای نجات نظام در مجموع به دادن پاره ای امتیازات به مردم اکتفاء کنند. ولی مردم با هر امتیازی که میگرفتند جری‌تر میشدند و بیشتر آماده بودند که برای تغییرات اساسی فداکاری کنند. خاتمی که نقش ترمز و فریب مردم را بازی میکرد از همان پایان دوره نخست ریاست جمهوری اعلام کرد که وی هوادار حفظ نظام است و فقط با تغییراتی موافق است که در چارچوب نظام صورت گیرد. جناح موسوم به محافظه کار و یا انحصار طلب و یا راست سنتی و یا اقتدارگرا به وی حالی ساخت که دست از ناپرهیزی بردارد که ممکن است این جنبش از پائین همه را بر باد دهد. خاتمی بتدریج بطور رسمی از بقاء نظام و اهمیت حفظ جمهوری اسلامی سخن

میتوانست از استقلال خود دفاع کند، مثنی ممالک پراکنده علم کرده اند تا هر کدام را راحتتر بتوانند به زیر سلطه کنترل سرمایه مالی کشیده و به مستعمره واقعی بدل کنند. حق تعیین سرنوشت آنها حق انتخاب ارباب امپریالیستی بود. امپریالیستها که حق خلق فلسطین را در تعیین سرنوشت خویش برسمیت نمیشناسند و با یاری صهیونیستهای اسرائیلی اشغال سرزمین فلسطین را ادامه میدهند، تلاش دارند برای درهم شکستن جبهه ممالکی که میتوانند در مقابل آنها قد علم کنند به تجزیه کشورها بپردازند. امپریالیست انگلستان حقوق مردم ایرلند را لگد مال میکند، اسپانیا مبارزه مردم باسک را سرکوب میکند، دولت ترکیه حقوق کردهای ترکیه را مستمرا نقض مینماید و قبرس را اشغال کرده است. کره جنوبی هنوز در اشغال امپریالیست آمریکاست و قصد خروج از آنجا را ندارد. از نقش امپریالیستها در نقض حقوق ملت‌های آفریقائی و آسیائی سخنی نخواهیم گفت زیرا مجبوریم به عرصه تاریخ وارد شویم. همه این هواداران بیکباره خوابنا شده ی "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" خودشان از پیرهای فرتوت استعمار و غارتگران بین المللی هستند که ملل را بروز سیاه نشانده اند. همین تجربه عراق نشان میدهد که امپریالیستهای آمریکا، انگلستان، ژاپن، دانمارک، هلند و ... برای اشغال عراق و برخلاف نظریات مردم عراق به چه جنایاتی که دست نمیزنند. آنها سر زمین عراق را برای غارت اشغال کرده اند و طبیعتاً نمیتوانند هوادار صمیمی "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" باشند. امپریالیستهای با این شعار میخواهند با تکیه بر مسایل لاینحلی که در بسیاری از این ممالک بعلت سلطه طبقات مرتجع سرمایه داری وجود دارند و خود امپریالیستها تا کنون بعلت وضعیت جغرافیای سیاسی جهان خواهان تثبیت این وضعیت بوده اند به تجزیه و تضعیف این ممالک پرداخته و خدمت هر بخشی را جداگانه برسند و استقلال جداگانه آنها را براحتی نابود سازند زیرا کوسه امپریالیسم ماهیهای کوچک و کوچکترا را راحتتر میتواند در حلقوم خود بلبلد. هم اکنون تلاشی برای اجرای این سیاست در

مورد ایران، روسیه، چین در حال اجراست. تبلیغ “نفرت ملی” در ایرانی که هرگز چنین نفرتی نه علیه کرد وجود داشته و نه علیه آذری و ترکمن و بلوچ ... با پرچم “نفرت ضد فارس” و تامین مالی این گروه‌های تجزیه طلب و حتی برگزار کردن دوره های آموزشی برای آنها در اسرائیل و آمریکا در اردوگاه‌های ویژه و در آلمان بخشی از سیاست آنهاست که با حوصله و با کار دراز مدت و برنامه ریزی شده در پی انجام است.

در پس ظاهر آراسته هوا خواهی از جدائی این ملتها در حقیقت هدف استعمار آنها نهفته است. استعماری که اگر همه این ملتها با یکدیگر و تحت لوای یک نیروی مترقی متحد باشند برای امپریالیستها مقدور نیست که به آن اهداف محیلانه موفق شوند. آنها فقط از شکل ظاهر برای پنهان کردن مقاصد کنیفشان استفاده میکنند.

کمونیستها که همواره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را برسمیت شناخته اند تنها از زمانی از آن حمایت میکنند که این مبارزه علیه غولهای فرتوت استعمار یعنی امپریالیستها باشد. **کمونیستها مبلغ وحدت دموکراتیک ملل هستند و نه تجزیه استعماری آنها و برای این امر، برای وحدت پرولتاریای این ملل در تشکل واحد سیاسی کارگری مبارزه میکنند.** حزب واحد طبقه کارگر بیان وحدت انقلابی کارگران ملیتهای گوناگون ایران است که بر وحدت منافع سیاسی کارگران و نه بر تمایز ملی آنها تکیه میکند. در غیر این صورت مبارزه ایکه در زیر لوای شونیسم ملی صورت میگیرد مبارزه برای آزادی و استقلال نیست. هیچ مبارزه ای امروز نمیتواند صورت پذیرد که بدون ماهیت و مضمون ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی مترقی و قابل دفاع باشد. باین جهت ما مبارزه ملیتهای گوناگون برای حق تعیین سرنوشت را بخشی از مبارزه جهانی ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی، بخشی از مبارزه واقعی و عمومی آزادیبخش ضد استعماری علیه پدر استعمار و در خدمت مبارزه انقلابی پرولتاریا میدانیم.

از جنبش دنیا را بهشت برین کند. به همه درس دموکراسی بدهد، اقتصاد آنها را تقویت کند این ممالک را توسعه دهد تا حتی از امپریالیستها نیز سبقت بگیرند. در ماهیت این تئوریا امپریالیسم فرشته است و مخالفین امپریالیسم مشتی سفیه هستند که تا کنون “این حقایق روشن” را نفهمیده اند و نسبت به این همه مهربانی و الطاف بی پایان امپریالیسم ناشکری میکنند و به امپریالیستهای دلسوز و بشر دوست بی احترامی کرده توهین رومیدارند. باین جهت آنها استفاده از مقوله امپریالیسم و صهیونیسم را ممنوع اعلام میکنند.

کمونیستها بر این نظرند که مثلا اگر مبارزه آزادیبخش مردم عراق پوسته مذهبی نیز بخود بگیرد در ماهیت استقلال طلبانه این جنبش که ضربه کاری به امپریالیسم وارد کرده وی را از منطقه بیرون میکند و در مقیاس جهانی اهمیت استراتژیک دارد تاثیری ندارد و این اقدام مردم عراق یک اقدام انقلابی است. مسلما فرق است میان آن رهبران مذهبی که اشغال عراق را تأیید کرده و برای برگزاری “انتخابات آزاد” توسط آمریکائیا در یک کشور اشغالی سینه میزنند و مردم را فریب میدهند و با یک من عمامه همدست امپریالیسم هستند و آن رهبران مذهبی که اسلحه بدست بر علیه اشغالگران و متجاوزین استعمارگر میرزمند و خواهان تعیین سرنوشت کشورشان بدست خودشان هستند. آن مراجع مذهبی که در مورد قتل عام مردم فلوجه سکوت کرده اند ننگ تاریخ عراق هستند ولی در واقع مسلمانند.

روشن است که این وظیفه نیروهای کمونیستی و انقلابی است که با پرچم خویش به میدان آمده و رهبری مبارزه آزادیخواهانه خلق عراق را بعهده گیرند و مانع شوند که جنبش استقلال طلبانه مردم عراق به بیراهه کشیده شود. هیچ نیروی انقلابی نمیتواند بر غارت و تجاوز امپریالیستی به کشوری مفروض به صرف اینکه مردم این کشور نوع خاصی از مذهب را برای خویش برگزیده اند صحنه بگذارند. مبارزه در عراق مبارزه مذهبی نیست مبارزه ای ماهیتا آزادیبخش و استقلال طلبانه و ضد استعماری است. این نکات است

ترک کنند مسلماً قربانی عملیات انتحاری فلسطینیها نخواهند شد. این صهیونیسم و امپریالیسم است که با ایدئولوژی ضد بشری خویش و برای تامین حداکثر سود و غارت جهان مردمان خویش را بدون واهمه قربانی میکند و از آنها گوشت دم توپ میسازد. دو جنگ جهانی و صدها جنگ منطقه ای در سراسر جهان به رهبری این دشمنان بشریت گواه ماهیت ایدئولوژی ضد بشری و درندگی آنهاست. امپریالیستها و صهیونیستها با موزیگری ریشه عملیات انتحاری را به اسلام منتسب میکنند تا بر جنایات و بیعدالتیها، چپاولگریها و استبداد وحشیانه خود پرده استتاری بکشند، حال آنکه تاریخ مملو از عملیات انتحاری است، فداکاری و از جانگذشتگی خلقها که برای رهائی خویش از یوغ سبعانه استعمار مبارزه کرده اند، امری که کوچکترین ربطی هم به اسلام نداشته است. در این جا سخن بر سر یک مبارزه ایدئولوژیک است. ما کمونیستها مبارزه با مذهب را از مبارزه طبقاتی جدا نمی‌سازیم چون گزینش روش نادرست مبارزه ما را به نتایج عکس میرساند و شادیبخش دشمن است.

فاشیستها با تحلیل مشخص از شرایط مشخص کاری ندارند. آنها میگویند چون مثلاً اکثریت خلقی به بنیادگرایان مذهبی رای میدهد قتل عام آنها توسط امپریالیستها و نیروهای "متمدن" اشکالی ندارد، مجاز است و عملی مترقی است. فاشیستها به مبارزه طبقاتی، به تحلیل طبقاتی کاری ندارند و فقط شکل مذهبی یک مبارزه را برای توجیه سلاخی آنها کافی میدانند. برای آنها سیمای سیاسی جهان کنونی را مبارزه آمریکای "متمدن" با "اسلام سیاسی" آدمخوار تشکیل میدهد. ریشه این تفکر ارتجاعی در این است که امپریالیسم را ماهیتاً مترقی، متمدن، دموکرات و آزادیخواه میدانند که برای همه دموکراسی و آزادی و ثروت به ارمغان می‌آورد. گویا امپریالیسم چشم به تمامیت ارضی ممالک ندارد، قصد ندارد منابع اولیه آنها را غارت کند و رژیمهای دست نشانده در این ممالک بر سر کار آورد. امپریالیسم بشر دوست است و می‌خواهد با لشکر کشی و مایه گذاشتن

اینجاست که ماهیت شعارهای استعماری امپریالیستی روشن میشود. کمونیستها باید با طرح درست مسئله ملی، پیوند آن با مبارزه عمومی ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی، با تکیه بر نکات مشترک منافع مبارزه طبقاتی همواره جهت عمده مبارزه بر علیه بزرگترین ناقضین حقوق ملل و بشر را حفظ کنند و ماهیت آنها را بر ملا نمایند. این یکی از عرصه های پیکار حزب ما در سالهای آتی خواهد بود. وظیفه حزب ماست که ماهیت ناسیونال شونیسم و دشمنی آن با انترناسیونالیسم را بر ملا کنیم.

تئوری امپریالیستی "مطلقیت حقوق بشر" و "نسبیت حقوق ملل و استقلال ممالک"

همه کمونیستها و نیروهای انقلابی جهان با تجربه خود میدانند که امپریالیستها و دیکتاتورهای مورد حمایت آنها، تا به چه حد حتی حقوق بشر بورژوائی را که در زیر اسناد مربوط به آن صدها امضاء بی بو و خاصیت گذاشته اند به زیر پا گذاشته و میگذارند. همه کمونیستها، انقلابیون، دموکراتها میدانند که امپریالیستها دوره های آموزش شکنجه داشتند و زندانهای محمد رضا شاه ها، سوهارتوها، سینگمان ری ها، پینوشه ها، ویدلاها، موبوتوها، چومبه ها، جان اسمیت ها... از شکنجه دیدگان و شکنجه شدگان پر بود. استدلال در این مورد تکرار مکررات است. حتی خود آنها نیز اذعان دارند که به چنین جنایاتی دست میزده اند. ولی ارتکاب به این اعمال را با شرایط سیاسی آن روزها که جنبش کمونیستی قدرتمند، جنبشهای آزادیبخش توانمندی در عرصه مبارزه وجود داشتند توجیه میکنند. آنها مدعی اند که در جنگ سرد توسل به این جنایات خالی از اشکال بوده است. تئوری جنگ سرد هر جنایتی را توجیه میکند.

باید پرسید مگر شکنجه های زندان "ابو غریب" و "گوانتانامو" و شکنجه در کابل و قندوس افغانستان.. متعلق به ما قبل تاریخ است؟ این شکنجه ها سالها پس از سپری شدن دوران جنگ سرد اعمال میشود. زندان، شکنجه و اعدام قانون دنیای سرمایه داری و

امپریالیستی است. مگر رژیم جمهوری اسلامی و صهیونیستهای اسرائیلی رژیمهای سرمایه داری نیستند؟ ده ها هزار فلسطینی در سرزمین مادری خویش به اسارت نیروی اشغالگر اسرائیل در آمده و در قفسهای اسرائیل اسیرند و شکنجه میشوند. مگر نه این است که اندیشمندان بورژوا تئوری میسازند که شکنجه مشروط بر اینکه جان عده ای را نجات دهد مجاز است و منظورشان این است که شکنجه انقلابیون را به عنوان مقرر آوردن "تروریستها" مجاز اعلام و قانونی کنند. مگر نه این است که حیثیت انسانی خدشه بر دار نیست؟ حال چگونه است که اگر منافع ارتجاع ایجاب کند حیثیت انسانها و یا حداقل برخی انسانها خدشه بردار میشود و باید خدشه بردار بشود. آنها اصل شکنجه را مورد تردید قرار نمیدهند بلکه لزوم آنرا بر اساس منافع و سود و ضرر خویش تفسیر میکنند. شکنجه به خوب و بد بدل میشود، تحقق حقوق بشر به خوب و بد بدل میشود.

تجربه تاریخ نشان میدهد که این امپریالیستها هستند که تا کنون حقوق بشر را به زیر پا گذارده اند و در آینده نیز میگذارند. ادعای آنها در حمایت از حقوق بشر که آنرا علیه ایران، ممالک اسلامی، چین، روسیه، کره شمالی علم میکنند صمیمانه نیست بر اساس کاسبکاری و تبلیغات ایدئولوژیک است و بهمین جهت نیز برائی ندارد، زیرا همه به این "انساندوستی" امپریالیستی با شک و تردید مینگرند. این سیاست برای شستشوی مغزی افکار عمومی است. زیرا اگر حقوق بشر جهانشمول و تجزیه بردار نیست نمیتوان در عراق و فلسطین و عربستان سعودی و اردن و مصر ممالک متحد آمریکا با آن یک برخورد داشت و در ایران و سوریه و چین و روسیه و... با آن برخورد دیگر کرد. نمیتوان قتل جنایتکارانه خانم زهرا کاظمی خبرنگار ایرانی تبار کانادائی در زندانهای ایران را مورد انتقاد قرار داد ولی قتل عام دهها خبرنگار صلحدوست جهان را که در مناطق اشغالی فلسطین که هدف تیرهای هدفمند صهیونیستهای اسرائیلی قرار میگیرند و بزیر بلدوزر میروند و یا قتل هدفمند خبرنگاران ممالک عربی و یا غیر عرب مخالف سیاست

اسلامی نمیتوان فقط به دیدن پوسته اسلامی آن اکتفاء کرد و خواستها و شعارهای آنها، عملکرد و ترکیب طبقاتی و شرایط پیدایش و تحول تاریخی آنها را از نظر فروگذار، آنها را از شرایط زمان و مکان منتزع کرد و اظهار فضل نمود و باصطلاح همه را بیک چوب بدون تحلیل مشخص از شرایط مشخص راند. نمیتوان باین مهم بی توجه بود که داوطلبان عملیات انتحاری فلسطینیها خود قربانی شرایط غیر انسانی و جنایتکارانه ای هستند که صهیونیستهای اسرائیلی و امپریالیستها برایشان فراهم آورده اند. هیچ انسانی از کشتن خودش سرور نیست ولی باید دید چه شرایط غیر انسانی و ددمنشانه ای به وی تحمیل شده است که وی حاضر است از پر ارزشترین دارائیش صرفنظر کند، وقتی زندگی همه ارزشهای زندگی کردن را از دست بدهد و صهیونیسم و امپریالیسم چنین محیطی را و نه تنها در فلسطین بلکه در افغانستان و عراق به مردم تحمیل کنند که راهی برای آنها جز توسل به آخرین وسیله نجات نگذارند، راهی برای آنها نمیمانند تا با انتحار خود ضربه ای جانانه به دشمنان بشریت وارد آورند. جنایت کاران واقعی امپریالیستها و صهیونیستها هستند. ریشه اقدامات این قربانیان ترورهای امپریالیستی و دولتی در مذهب اسلام نیست گرچه که میتواند پرده ذهنی توجیهاات آنها باشد، ریشه این اقدامات در بیعدالتهای اجتماعی است و تا زمانیکه این بیعدالتهای، غارتگریها، ستمها و چپاولها ادامه دارد جنبشهای اسلامی از هر رنگ که باشند در شرایط فقدان جنبش قدرتمند کمونیستی امکان بقاء و جذب توده های مردم را دارند. این جنبشها در ممالک غیر اسلامی مسلما رنگ دیگر و چه بسا رفرمیستی بخود بگیرند. اینجا سخن بر سر علت و معلول است و نه بافتهای تبلیغاتی بی پایه ذهنی. هر کس که این تحلیل مارکسیستی را نفهمد به بلندگوی تبلیغاتی صهیونیسم و امپریالیسم بدل خواهد شد. کمونیستها در تحلیلهای خویش باید ریشه مسایل را بیابند و ماهیت حرکت آنها را صرف نظر از گزینش شکل مبارزه تشخیص دهند. در این جا سخن بر سر رابطه علت و معلول است. اگر صهیونیستهای اسرائیلی مناطق اشغالی فلسطین را

میساخت، همچنان برقرار بود. با خیانت رویونیستها به کمونیسم و همدستی آنها با امپریالیسم و با فرو پاشی کانون دروغین زحمتکشان در امپراتوری سوسیال امپریالیستی شوروی برای کسانی که این دنیای دروغین رویونیستی را سوسیالیسم می پنداشتند که تعدادشان در جهان کم نبود، این دنیای آرمانی و ایده آل، این دورنما، این جامعه آرمانی قابل دسترسی از دنیای واقعیت خارج شد و به افسانه ها پیوست که هرگز قابل دسترسی نخواهد بود. زحمتکشان، ملت‌های زیر سلطه بیکباره سر منشاء نیرو و الهام خویش را از دست دادند و به یاس و سرخورده گی دچار شدند. در حالی که ستم طبقاتی و ملی نه تنها بر جای خود باقی بود و حتی با شکست کمونیسم تشدید نیز شده بود و آنها آنرا روزانه حس میکردند. آنها شاهد بودند که دشمنان آنها جری تر شده و بی شرمانه تر عمل میکنند، ستم و استثمار را تشدید میکنند. آنوقت بود که زمینه ذهنی که از دنیای واقعی فانی به دنیای موهوم باقی پناه ببرند و سرچشمه نیرو و الهام خویش را از نیروهای ماوراءالطبیعه ی آن دنیا طلب کنند آماده شد. اینجا بود که “الحاد مذهبی” آنان که در بازگشت به دموکراسی قبیله ای مذهب، به عدالت بنیادی، به پشت کردن به این دنیای فانی و بنای کاخ آرزوهایشان در دنیای باقی تجلی میکرد قدرت گرفت، هر سرخوردگی، هر لغزشی آنها را بیشتر متقاعد ساخت که بیک ذهنیت نوین قابل اتکاء نیاز دارند. مذهب برای آنها این داریست قابل اتکاء بود. سیلی از پابره‌نه گان، سرخورده گان، بازنده گان، فقرا و بی چیزان، از همه جا رانده شده ها، کوخ نشینان به این جنبش پیوستند و آماده فداکاری شدند، در کنار آنها سیلی از روشنفکران مایوس که دورنمای خویش را در مبارزه از دست داده بودند در ذم سوسیالیسم کتابها سیاه کردند به همدستی با لیبرالیسم نوین بورژوازی و امپریالیسم پرداختند و پاره ای به اسلحه مذهب روی آوردند و اندیشمندان مذهبی و “ملحدین” جدیدی در یک شرایط اجتماعی نوین گردیدند. هر دو این قشر از روشنفکران در پیدایش چنین شرایطی مقصرند. باین جهت است که در برخورد به حرکتهای توده ای

امپریالیست آمریکا در عراق را که جنایات امپریالیستها را بر ملا میکنند زیر سبیلی در کرد. کسانی که این کارنامه ننگین را در برخورد به حقوق بشر دارند و ثابت کرده اند که برخوردشان به حقوق بشر کاسبارانه است مدعی میشوند که نباید حقوق ملل را که در منشور سازمان ملل به ثبت رسیده است به رسمیت شناخت. کافی است امپریالیست آمریکا مدعی شود در کشور مفروضی که به ساز آنها نمی رقصد حقوق بشر زیر پا گذارده شده است تا از مشمولیت تمام مقررات و حقوق بین المللی معاف شود. آنوقت امپریالیسم این حق را بخودش بدهد که زیر پرچم دروغین حمایت از حقوق بشر به اشغال این کشور بپردازد، مناطق نفوذ خویش را توسعه دهد و منابع ملی آن کشور مفروض را غارت کند. تئوری نسبیت حق ملل و مطلقیت حقوق بشر تئوری من در آوردی غارت کشورهاست که با رنگ آمیزی عوامفریبانه بشر دوستی پنهان میشود تا حقوق همه بشرهای این کشور مفروض را به زیر پا بگذارد. به افغانستان و عراق و فلسطین نگاه کنید تا واقعیات را بهتر ببینید.

کمونیستها برخوردشان به امر حقوق بشر روشن است. اعلامیه حقوق بشر یک اعلامیه بورژوائی است که بر اساس احترام به اصل مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و تقدس آن تدوین شده است. این اعلامیه ایدئولوژیک شیوه تولید سوسیالیستی و اصل مالکیت اشتراکی را نفی میکند و طبیعتاً نمیتواند در این حدود مورد پذیرش کمونیستها باشد. بهمین جهت نیز ممالک سوسیالیستی به این منشور رای ممتنع دادند. لیکن کمونیستها از همین اعلامیه تا زمانی که پرچمی برای حمایت از حقوق بشر است جانبداری میکنند و دست امپریالیستها و بورژوازی را در عدم اجرای این حقوق و فرار از احترام به حداقل آن باز میکنند. مگر غیر از این است که اکثریت شکننده حاکمیت ممالک جهان مرتجعین هوادار نظام سرمایه داری هستند؟ پس چرا حقوق بشر را اجراء نمیکند؟ میبینیم که این کمونیستها هستند که باید طالب اجرای بی کم و کسر حقوق بشر باشند و دست امپریالیستها را در نقض آن بر ملا سازند. کمونیستها

همین حقوق بورژوازی تصویب شده را تا آن حد پذیرا هستند که آنرا پایه ای برای تکامل حقوق بشر آزاد شده از قید و زنجیر استثمار میدانند. برخوردارشان به این حقوق بورژوازی نفی دیالکتیکی و نه نفی نهیلیستی آن است، باین مفهوم که مالکیت بشریت را به عنوان مالکیت جامعه بشری بر وسایل تولید می طلبند و نه آنطور که بورژواها در منشور حقوق بشر جا انداخته اند مالکیت افراد خصوصی بر وسایل تولید جایگزین مالکیت بشریت بر وسایل تولید شود، حق کار را برای همه میخوانند و استثمار و بهره کشی انسان از انسان را ضد بشری میدانند و معتقدند که باید استثمار را از بین برد. کمونیستها استفاده از منابع و ثروت‌های طبیعی را حق مجموعه بشریت دانسته و آن را به حق پاره ای افراد و شرکتها و قطبهای اقتصادی و یا محافل پر نفوذ مالی به بهانه “آزادی فردی” محدود نمیکنند. حقوق بشر کمونیستی صوری نیست بر مبنای زمینه مادی تحقق این حقوق پا میگیرد. با این مضمون بشری و انسانی حقوق بشر، که کمونیستها به آن اعتقاد دارند، بورژواها صد در صد مخالفند. حقوق بشر آنها دستاویزی برای تجاوز و ارباب و شانناژ بین المللی است و ابزاری برای مقاصد سیاسی آنهاست. حقوق بشر آنها برای تأیید مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و نقض حقوق جامعه بشری و اجتماع است. کمونیستها باید فقط از این دریچه به مسئله حقوق بشر برخورد کنند. در دنیای طبقاتی که مرزها هنوز بر قوت خود باقی هستند نمیتوان حقوق بشر را ابزاری برای تجاوز و سوء استفاده سیاسی کرد. **امپریالیستها در پی استفاده ابزاری از حقوق بشر بر علیه بشریت هستند.** با این درک از حقوق بشر با این توهین به حقوق بشر با این حيله گری و مکر امپریالیستی نسبت به حقوق بشر باید مبارزه کرد. در جامعه بدون طبقه که کمونیستها خواهان استقرار آنند دیگر حقی ضایع نمیشود، دیگر میدانی برای تجاوزکاری نیست که از حقوق بشر و یا استحکام مرزها سخن گفت. نه “مطلقیتی” در کار است و نه “نسبیتی” و

البته این اتهامات به بنیادگرایان مذهبی که جمع وسیعی از جنبشهای کم و بیش متعصب و یا کمتر متعصب اسلامی را در بر میگیرند بی پایه نیست و نمیتوان آنها را نادیده گرفت. ولی کمونیستها در تحلیلهای خویش نباید فقط به این جنبه ها توجه کنند. ما کمونیستها در برخورد به پدیده ها آنها را دیالکتیکی در روند تاریخی تکاملشان مورد ارزیابی قرار میدهیم تغییراتشان را در نظر میگیریم تا تصویر درستی از آنها به کف آوریم. آیا میتوان با این دستاویز اشغال و غارت ممالک اسلامی را توجیه کرد؟ آیا این تأیید تاریخ خونبار استعمار در سراسر جهان، حتی جهان غیر مسلمان نیست؟

یک نگاه به این جنبشهای اسلامی نشان میدهد که پایه های اساسی آنها را نه طبقات حاکم بلکه طبقات محکوم و تحت ستم تشکیل میدهند. زمانیکه هنوز از شکست سوسیالیسم و خیانت رویزیونیستها سخنی در میان نبود احزاب انقلابی و کمونیستی قادر شده بودند رهبری مبارزه زحمتکشان را به کف آورند و آنها را علیه طبقات حاکمه مرتجع متشکل و بسیج کنند. احزاب کمونیستی مانع میشدند که مذهب به عنوان حربه خلع سلاح روحی زحمتکشان به کار گرفته شود. سوسیالیسم توانسته بود آن پرچم ارزشمند ایدئولوژیک را برافرازد و به زحمتکشان نشان دهد که دنیائی که آنها باید برای آن مبارزه کنند، دنیائی که به رهائی آنها منجر میشود نامش دنیای سوسیالیسم است. کار به جایی رسیده بود که بسیاری از مذهبپون نیز با پذیرش ضرورت زمان و اعتبار و محبوبیت جهانی سوسیالیسم، مذهب و سوسیالیسم را مخلوط کرده و از آن معجونی برای رهائی ستندیده گان میساختند نمونه “سازمان مجاهدین خلق” در ایران و کشیهای مدافع تئوری رهائی در آمریکای جنوبی از این قبیل اند. آنها ناچار بودند برای اینکه در میان زحمتکشان منفرد نشوند راه نجاتی برای مذهب بجویند و یک دید النقاطی را اختراع کنند. واژه مارکسیستهای اسلامی از همین جا منشاء میگیرد. این وضعیت تا زمانیکه آرمان و ایده آل سوسیالیسم مشعل فروزان راه آینده زحمتکشان بود و به آنها نیرو و قدرت میبخشید و به آینده امیدوار

مسلمانا چنين نيسٽ. مگر ميشود ارزيبياها را در خارج از زمان و مکان انجام داد؟

در ميهن ما ايران در گذشته جنبشهاى ايرانى ضد قوم تازى با پرچم “الحاد” و انشعاب از مذهب رسمى به مبارزه با نيروهاى اشغالگر و غارتگر و ظالم پرداختند. پيروان دين مانى، پيروان پاک دينى مزدكيان، پيروان خرم دينان، شييعيان، بابيه همه و همه پرچمهاى ايدئولوژيكي بودند که در تحت لوای دين جديد تيشه به ريشه افکارى ميزدند که مذهب رسمى با اتکاء به آن اشغال، تسلط، غارت، ظلم و بيدادگري خویش را مشروعيت مى داد و حضور خویش را توجيه مىکرد. پاپ هاى کليسا در اروپا و خلفا اسلام در ممالک زير سلطه اسلام از حربه فکرى مذهب برای ادامه تسلط خویش استفاده مىکردند. اين شرايط مى طلبيد که طبقه محکوم نيز با پرچم جديد نظر در مذهب، اساس ايدئولوژيک اسارت خویش را آماج حمله قرار دهد. شکل مبارزه اين جنبشها مذهبي بود و از نظر تاريخى جز اين نيز نميتوانست باشد. تصور اينکه جنبشى در قرنها پيش در آغاز پيدایش فنوداليسم شعارهاى سوسياليستى بدهد، ناشى از سفاقت است. امروز شايد بتوان در جهاني که ما را در بر گرفته است به اين واقعيت تاريخى اشاره کرد و از روح آن آموخت. ما همواره گفته و ميگوئيم که وظيفه ما ارزيبايى مشخص از شرايط مشخص است. اين گفته به چه معناست.

گفته مىگردد که مذهب اسلام در ممالک مسلمان رو به رشد است و چنانچه انتخابات آزاد در اين کشورها برگزار شود در اکثر قريب باتفاق آنها حکومتهاى مذهبي پيروز ميشوند. و از آنجا که بنيادگرايان مذهبي بشدت ضد غربى اند و آمريکا آنها را مانع مهمى بر سر راه سياستهاى خویش ميبيند کمر به نابودى آنها بسته است. بنيادگرايان مذهبي به تروريسم و عقب ماندگى و زن ستيزى، دشمنى با حقوق بشر و دموکراسى و آزادى و حقوق دموکراتيک و مدنيت متهم ميشوند.

امپرياليستها با استقرار چنين جامعه انساني بدون مرز که نقض حقوق بشر به تاريخ و افسانه تعلق داشته باشد، مخالفند.

دستاویز امپرياليستى به عنوان مبارزه با “ديکتاتورى ها” و حمايت از استقرار “دموکراسى و انتخابات آزاد”

مفهوم دموکراسى بر خلاف آنچه انديشمندان مکار بورژوازى مدعى ميشوند فقط مفهوم قدرت عددى نيسٽ و هيچگاه و در هيچ دوره تاريخى نيز نبوده است. دموکراسى طبقاتى است و داراى مضمون ليبرالى و يا سوسياليستى است. دموکراسى ناب و خالص دروغ بورژوازى است. امپرياليستها هر جا که منافعشان بر اساس همان تعريف قلابى که به افکار عمومى تحويل ميدهند به خطر بيفتد بر اساس تعريف واقعى عمل ميکنند. حکومتهاى دست نشانده کرزاي در افغانستان و يا عامل مستقيم استعمار آقاى اياد علاوى در عراق بهترين نمونه هاى اين دموکراسى امپرياليستى هستند. امپرياليستها با کودتاي ۱۱ سپتامبر در شيلي حکومت منتخب و دموکرات “آلنده” را سرنگون کردند، وى را به قتل رساندند و يک ژنرال جنائتکار به نام “پينوشه” را بر سر کار آوردند. هنوز خاطره کودتاي خانئانه ۲۸ مرداد که حکومت دموکرات مصدق و منتخب مردم را سرنگون کردند و شاه و زاهدى اين نوکران بيگانه را بر سر کار آوردند فراموش نشده است. امپرياليستها پيروزى در انتخابات آزاد بنيادگراهاى اسلامى در الجزاير را برسميت نشناختند، سلطنت طلبان ايرانى راى مردم ايران را در سرنگونى رژيم پهلوى که برای هميشه به زباله دان تاريخ افکنده شده است برسميت نميشناسند. از اين گونه نمونه هاى تاريخى فراوان است. هيچ انتخاباتى در ممالک سرمايه دارى انجام نميگيرد که با شستشوى مغزى همراه نباشد، هيچ زحمتکشى نميتواند با اراده آزاد به انتخاب آزاد دست زند زيرا وسايل ارتباط جمعى با دروغ و رياکارى، و با حساب و با برنامه از مدتها قبل به يارى مذهب و يا عقب مانده ترين غرايز انساني آنچنان

به شستشوی مغزی مبادرت میکند، آنچنان به کنترل افکار عمومی میپردازد که در یک جنگ نامساوی تمام امکانات تبلیغاتی را از نیروهای انقلابی میگیرد. راه دوری نرویم. انتخاب مرحله نخست جرج دبلیو بوش تقلب آشکار در انتخابات بود. امپریالیستی که میخواهد در سراسر جهان انتخابات آزاد برگزار شود در کشور خودش در انتخابات تقلب میکند. زیرا هدفش احترام به تفوق عددی نیست به تفوق قدرت اقتصادی و نفوذ کنسرنهاست. این نفوذ است که ماهیت دموکراسی را تعیین میکند. همین جرج بوش در انتخابات دوم علیرغم اینکه دروغ گفته بود، ریاکاری کرده بود، جعل سند نموده بود، سربازان آمریکائی را به جنگی "بیهوده" کشانده بود، و میلیاردها هزینه برای مالیات دهندگان آمریکائی فراهم کرده بود و کسری بودجه ایجاد کرده بود، بیکاری را افزایش داده بود، خود را بعنوان یک جاعل و ریاکار پارسا، متقی و معتقد مذهبی جا زده بود توانست آراء اکثریت را به کف آورد. حقیقتا این چگونه آرائی و بر چه اساسی بوجود آمده است؟ آیا میتوان از اراده آزاد رای دهندگان سخن گفت؟ حقیقت این است که مبارزه با دیکتاتوری، انجام انتخابات آزاد، و یا احترام به دموکراسی حرفهائی پوچ در قاموس امپریالیستها هستند. این مقولات طبقاتی ابزاری برای توسعه طلبی آنها میباشد. آن انتخابات "آزاد" و یا آن اصول "دموکراسی" که به حکومتش کارت سبز برای قتل عام یک ملت دیگر را بدهد، آزادی جنایات و دموکراسی طبقاتی نوع آمریکائی است. چنانچه ملتی آگاهانه چنین رائی بدهد چنین ملتی فاشیست و آدمکش است و با رای اکثریت هرگز نمیتوان ارزشهای تاریخ بشری را که کشتار جمعی و قومی را مجاز نمیشناسد، به قتل عام دست زد. چنین قتل عامی از جانب رژیم صورت میپذیرد که میخواست سلاحهای کشتار جمعی را از عراق بر چیند. این همه تناقض و ریاکاری فقط برای این است که مقولات فوق، مقولات طبقاتی هستند و بعنوان ابزاری برای فریب افکار عمومی بکار میروند. این مقولات ابزار مبارزه ایدئولوژیک امپریالیستها هستند. حال به این نقل قول توجه کنید:

بیافریند با آن جنبش اسلامی که بطور مسلح برای اخراج صهیونیستها و یا امپریالیستها از کشورشان مبارزه میکنند. حرکت نخست را باید دولت الجزایر با تمام قدرت سرکوب کند. ولی اسلحه کشی بر روی بخشی از جنبش مقاومت که حتی اگر با پوسته اسلامی در عراق علیه دشمنان بشریت بجنگد، و یا در لبنان با اشغال کشورشان توسط اسرائیل مبارزه کنند، همدستی با امپریالیست آمریکا است که بزرگترین مدافع سیاهترین حکومتهای جهان است و به عراق رفته تا مردم این کشور را به فقر و فلاکت بکشاند و غارت کند. این است که کمونیستها مجاز نیستند بدون برخورد مشخص به شرایط مشخص به احکام کلی در این زمینه متوسل شوند. کمونیستها باید ماهیت نبردی را که در عراق در گرفته است مشخص کنند. این نبرد نبردی ضد استعماری و علیه امپریالیستهای آدمخوار و متجاوز و ضد بشر و ضد تمدن است که برای غارت عراق به منطقه آمده اند. خواسته مردم عراق که خواهان خروج بی قیدو شرط استعمارگران است یک خواسته عادلانه و قابل پشتیبانی است. نه تنها باید استعمارگران را بدریا ریخت بلکه باید همدستان این نیروهای استعماری را در عراق بشدت مجازات کرد.

کمونیستها باید در این متن مبارزه کنند و تلاش کنند که رهبری مبارزه پیگیر ضد امپریالیستی را به کف آورند. هر

نوع همکاری با امپریالیستها و حکومت دست نشانده آنها با دستاویز "مدنیت" و یا "تمدن" و یا "مبارزه با اسلام سیاسی" همدستی خائنانه با امپریالیستها و سیاستی ضد کمونیستی و ارتجاعی است و عملا زمینه محول کردن رهبری جنبش را به متعصبین مذهبی فراهم میآورد.

روش کمونیستها در برخورد به مذهب روشن است. کمونیستها مذهب را و نه تنها مذهب اسلام را افیون توده ها میدانند. مذهب همواره در تاریخ مبارزه طبقاتی در عصر جدید وظیفه خلع سلاح روحی زحمتکشان را بعهده داشته است. ولی آیا هر حرکت مذهبی در تمام سیر تاریخ و در تمام موارد چنین نقشی را ایفاء کرده است؟

به نیروی اسلامی نیازی نبود. دیگر اسلام "سرخر" بود و مزاحمت ایجاد میکرد و باید تکلیفش روشن میشد.

این تجارب نشان میدهد که مضمون نزاع کنونی که از آن سخن میرانیم بر سر اساس مذهب اسلام و ماهیت آن و تقابله با تمدن و علم و حقوق بشر نیست. مضمون این مبارزه مذهبی نیست، و به پندار مشتکی گمراه و متوهم تضاد میان تجدد و سنت نمیباشد. اسلام در قاموس امپریالیسم خوب است اگر در خدمت اهداف امپریالیستها برای به بند کشیدن ملل و کشتار کمونیستها و نیروهای مترقی به کار رود و اسلام بد است اگر وسیله ای برای اخلاص در کار سیاست و برنامه امپریالیستها و بعنوان وسیله یا پوسته ای برای مبارزه با آنها مورد استفاده قرار گیرد. آنوقت این اسلام تروریست است و بار تهاجم فرهنگی عقب مانده داشته و هدفش نابودی غرب، تسخیر جهان و ریشه کن کردن شیوه زندگی آمریکائی و یا غربی است. ضد زن، ضد مدنیت، ضد تمدن و آدمخوار است. باین ترتیب پیروزی اسلام پایان تاریخ است. آنوقت اسناد و مدارک و فیلمهای این ددمنشی اجازه مییابند از آرشیوهای ده سال پیش بیرون بیایند و به افکار عمومی نشان داده شوند. ریشه تبلیغات جنگ صلیبی جرج بوش در همین نهفته است. ایجاد فضای رعب و وحشت برای زائیدن دنیائی از خون و دهشت بی پایان، برای جهانی کردن جنایات امپریالیستی و قلع و قمع جهان.

پس ماهیت نزاع که هم اکنون در گرفته است بر سر نفس اسلام نیست بر سر آن است که دیگر این اسلام از جانب امپریالیستها قابل کنترل نیست. حتی امروز نیز اسلام "خوب" مورد احترام آمریکائیهاست. پیچیدگی برخورد به مقاومتی که پوسته اسلامی و پایه توده ای دارند نیز از همین جاست.

در این جاست که برخورد به حرکتی که در زیر پوسته اسلامی هستند باید با دقت و احتیاط صورت گیرد. فرق است میان آن حرکت ارتجاعی اسلامی در الجزایر که با اکثریت خویش در یک انتخابات دموکراتیک قصد دارد قدرت سیاسی را به کف آورد و فاجعه

"تا وقتی که یک حکومت دیکتاتوری در جهت موافق با منافع آمریکا کار کند، این حکومت باید مورد علاقه و حمایت ما باشد، و در صورت لزوم نیز از طرف آمریکا کمک نظامی دریافت دارد. البته این قبیل دولتها گاهی ناگزیر میشوند اقدام به برقراری حکومت نظامی کنند تا بتوانند مخالفان خود را که مانع استقرار نظم میشوند بازداشت یا زندانی و یا تبعید کنند. و بعید نیست گاهی، آنطور که غالباً ادعا میشود، مجبور شوند این مخالفین را مورد شکنجه قرار دهند." (نقل از سخنان جین کیرک پاتریک Jane Kirkpatrick وزیر و سفیر و رئیس هیات نمایندگی آمریکا در سازمان ملل متحد به نقل از کتاب *Les americains enquete sur un mythe* نوشته Leo Sauvage چاپ پاریس ۱۹۸۳ صفحه ۷۰۰). چنین گفتاری که مشابه آن را میتوان به صدها یافت بی نیاز از تفسیر است.

در همین اواخر در آلمان فدرال و دموکرات معاون پلیس فرانکفورت در ایالت "هسن" را که متهم گروگانگیری را تهدید به شکنجه کرده بود و بیکی از مامورین پلیس دستور اکید داده بود که این تهدید را تکرار و اجراء کند تا وی مقرر آید در دادگاه "بنام نامی خلق" تبرئه کردند. زیرا هم افکار عمومی پخته با شستشوی مغزی راضی بزیر پا گذاردن یک دستاورد بشری و یک ارزش معتبر و غیر قابل انکار حقوقی بود و هم فشار سیاستمداران و پدر قربانی که یک بانکدار آلمانی بود و از تهدید به شکنجه گروگانگیر حمایت میکردند و هم پای آبرو و حیثیت یکی از دستگاههای امنیتی و سرکوب در میان بود که حفظ اعتبار آن لازم بود، تا حکم دادگاه "بنام خلق" بنفع تبرئه متهم که معاون پلیس باشد صادر شود. دادگاه بر آن بود که نیت متهم برای شکنجه نیتی "انسانی" بوده و قصد داشته جان گروگان را نجات دهد. باین ترتیب شکنجه بخودی خود زشت و مذموم نیست به نیت شکنجه گر وابسته است. باین ترتیب "شکنجه دموکراتیک و انسانی" در آلمان مجاز شد. مثل اینکه دیکتاتورها با نیت "بد" شکنجه میکردند. این همان منطقی است که مدعی بود همه شکنجه گران و آدمکشان در "متن جنگ سرد" میان دو اردوگاه قابل تبرئه

اند زیرا قصدشان پیشگیری از یک "فاجعه ضد بشری" بوده است. ژنرال پینوشه حتی باین امر استناد و افتخار میکرد که از ترس کمونیسم و مبارزه با ستون پنجم بلشویسم بین الملل مجبور به این عمل بوده است و سردبیر سابق کیهان لندن آقای هوشنگ وزیری که عمرش را به سر دبیر جدید کیهان لندن داده است در مزایای چنین منطقی بعنوان وکیل مدافع "آگوستینو پینوشه" دیکتاتور سابق کشور شیلی و قاتل "آلنده" قلم میزد و بر روی شکنجه های دوران منفور پهلوی خط بطلان میکشید. زیرا ساواک شاه نیز در متن جنگ سرد شکنجه میکرد.

مگر امپریالیست آمریکا با همین منطق در "ابو غریب" و "گوانتانامو" شکنجه نمیدهد. مگر با همین منطق، اسرائیلیها شکنجه را بخشی از قانون اساسی اسرائیل نکرده بودند؟ مگر نیت ها طبقاتی نیست؟ البته این ابزار مبارزه ایدئولوژیک به همین جا ختم نمیشود. هر روز از این باغ بری میرسد تازه تر از تازه تری میرسد. مهم این است که یکبار برای همیشه به این ابزار شناخت پیدا کرد تا توانست ماهیت همه سلاحهای زنگار آلود ایدئولوژیکی را که امپریالیستها بدست میگیرند شناخت و آنها را افشاء نمود. آنها که این تاکتیک امپریالیسم را نتوانند بشناسند در عمل خواهان تجاوز امپریالیستها به همه ممالک جهان برای استقرار "دموکراسی" میشوند. هم اکنون نیز امپریالیست آمریکا با همین پرچم دروغین دموکراسی خواب نفوذ و تجاوز به ممالک خاور میانه را دیده است و مشتکی سفیه سیاسی و یا مزدور تبلیغ میکنند که امپریالیستها خواهان استقرار دموکراسی در خاور میانه اند؟ معلوم نیست که چرا امپریالیستها استقرار این دموکراسی را از اسرائیل و عربستان سعودی شروع نمیکند؟

مگر در اردن و یا مراکش پادشاهی که سلاطینش دستشانندگان انگلیس و فرانسه بودند انتخابات آزاد برای نوع حکومت صورت گرفته است. آنها سلطنت را به این مردم تحمیل کرده اند و اگر مردم این ممالک برای جایگزینی سلطنت با جمهوری که بهر صورت

منظور دارند. این اختلاف را در برخورد اروپائیه با آمریکائیه در مسئله عراق میبینیم که با پیشگویی آلمان "تروریسم" (بخوانید نهضت مقاومت ضد استعماری مردم عراق-توفان) در عراق پس از حمله آمریکا و اشغال خاک این کشور نه تنها برطرف نشده بلکه تقویت نیز شده است.

قهر و آشتی امپریالیستها نسبت به اسلام به مصالح آنی و آتی آنها بر میگردد و نه اینکه آنها اساسا مذهب را افیون توده ها دانسته و هرگز حاضر نیستند برای فریب مردم از اسلحه مذهب سود جویند. تجربه تجاوز به عراق و رسالت پیامبر خود نامیده ی بنام جرج بوش تا در دفاع از مسیحیت و برپائی یک جنگ صلیبی تمام عیار علیه مسلمانان قبول مسئولیت کند بهترین نمونه این ریاکاری است. امپریالیستها هرگز از اینکه در عربستان سعودی دست و گردن میزدند و میزدند و حقوق بشر را رعایت نمیکردند و نمیکند و منصفانه بنگریم رژیم ملاحای ایران در مقابل آنها "انقلابی و مترقی" بودند و هستند نگرانی وجدانی نداشته اند. آنها از اینکه پاکستان حکومت مذهبی ایجاد کرده بود و کشور "پاکی" را در مقابل "هندیهایی نجس" تاسیس نموده و قوانین اسلامی را اجراء میکرد و زیر بغل بنیادگرایان طالبان را گرفته بود هرگز احساس ناراحتی نکردند، با یاری همین مسلمانان مرتجع حزب الهی بود که در کودتای اندونزی یک میلیون کمونیست را به قتل رساندند و اجساد آنها را به رودخانه ها افکندند. اینکه این رژیمها مرتجع، ضد انقلابی، ضد بشری، عقب مانده بودند ظاهرا در درجه چندم اهمیت قرار داشت و تهدیدی برای تمدن غرب به حساب نیامده و خطر تهاجم فرهنگی هرگز نداشتند. همین اسلام بود که همواره ابزار مبارزه امپریالیسم علیه کمونیسم و طبقه کارگر محسوب میشد. این اسلام هرگز برای امپریالیسم خطرناک نبود، یار و یاور امپریالیسم بود. اسلام زمانی برای امپریالیستها خطرناک شد که تاریخ مصرف آن در مبارزه با کمونیسم و نیروهای انقلابی در مبارزه با رقیب سوسیال امپریالیستی خویش اتحاد شوروی به پایان رسید. حال دیگر

در الجزایر و پاکستان بهترین مناسبات را داشتند و از آنها حمایت میکردند. امپریالیستهای اروپائی با تئوریهای هانتینگتون که برای توجیه سرکردگی آمریکا اختراع شده و زمینه ذهنی پذیرش سیاست “اقدامات پیشگیرانه” را مهیا میسازد موافق نیستند. آنها همه را برحذر میدارند از اینکه اسلام را الزاما با تروریسم برابر قرار دهند. این سیاست نابخردانه صدها میلیون مسلمان جهان را علیه امپریالیستها برمی انگیزد. آنها به صراحت می گویند که مبارزه با تروریسم به مفهوم جنگ تمدنها نیست. آنها می خواهند در این مبارزه علیه تروریسم ممالک اسلامی را نیز شرکت دهند. واقعیت آن است که این ممالک اسلامی متحد آمریکا همواره در مبارزه با نیروهای انقلابی و آزادیبخش متحد آمریکا بوده اند. مبارزه با تروریسم نیز که حدود و ثغور آن روشن نیست و تعریفش به منویات ملوکانه جرج دبلیو بوش وابسته است نیز از همین قماش است. از نظر امپریالیسم هر مخالفی تروریست است، صرفنظر از اینکه واقعا تروریست باشد یا نباشد. از همان نظر هر نهضت مقاومتی نهضت تروریستی است زیرا به دیکته امپریالیسم تمکین نمیکند. ترغیب به جنگ صلیبی گرچه که در ممالک متروپل افکار عمومی متوحش را برای قربانی کردن آزادی در پای امنیت، نقض حقوق دموکراتیک، تقویت عقاید و گسترش “موجه” اختناق و تجاوز و توسعه طلبی به خارج مهیا میسازد ولی این خطر را دارد که سران ممالک اسلامی که هم مورد نفرت مردم هستند و هم دست حمایت امپریالیستها از پشتشان برداشته میشود را در ممالکشان به انزوا بکشاند و در خطر سقوط قرار دهد. این امر را اروپائیهما بهتر درک کرده اند و علیرغم اینکه تروریسم را بهانه قرار داده تا بخشا حقوق دموکراتیک را در ممالک متروپل نقض کرده سیستم پلیسی حاکم کرده و اختیار را به سازمانهای امنیتی برای سرکوب جنبش انقلابی و کارگری بدهند، گوشزد میکنند که مبارزه نادرست و شتاب آلود، همراه با تبلیغات ناجبا باعث تقویت تروریسم است که الزاما عملیات تروریستی را فقط منظور نظر نداشته بلکه جنبشهای مقاومت مردمی را نیز

شکل پیشرفته تر حکومت است به میدان آیند با یاری امپریالیستها در این ممالک دریای خون بپا میشود. امپریالیستها هرگز در سیاست خویش تغییر ماهوی نداده اند. تا دیروز که برای غارت این ممالک شکل اعمال قهر، نوع استبداد حکومتی بود از آن نوع قهر و امروز که نوع کمتر و پوشیده تر استبداد مطلوبتر است از این نوع استبداد حمایت میکنند. هر رژیم فاسد و مستبدی که حامی منافع امپریالیستها باشد بهترین دموکراتهاست و انتخاباتی تقلبی درون کشورش با یک ژست دیپلماتیک “علیرغم پاره ای نارسائیهما” انتخابات آزاد بود و یا “تبايد در مورد انتخابات آزاد در این ممالک همان ملاکهای را به کار برد که در ممالک ما بکار میبرند” کار توجیه دیکتاتوری را با تمام میرسانند. فریاد حمایت از “انتخابات آزاد” از حلقوم امپریالیستها حمایت از آن نوع انتخاباتی است که منافع استراتژیک آنها را تامین نماید. این سوای آن انتخابات آزادی است که مردم این کشورها موافق آن هستند و میخواهند به نفوذ امپریالیستها نیز با این انتخابات آزاد خاتمه دهند.

“دموکراسی” امپریالیستی برای خاورمیانه

دولت جرج بوش از برنامه ای که پس از انتخاب مجدد خویش در مورد خاور میانه دارد سخن میراند. وی مدعی است که میخواهد در خاور میانه ترقی، پیشرفت، دموکراسی و آزادی را به ارمغان آورد، وی طالب رعایت حقوق بشر است که آن را دستاورد تمدن غرب و مسیحیت میداند. همین اظهار نظر گویای آن است که امپریالیست آمریکا تا کنون نقش دیگری در خاور میانه ایفاء کرده است و بخاطر منافع مستمر امپریالیستیش از رژیمهای فاسد، مستبد، نوکرسفت، ناقض حقوق بشر نظیر شاه ایران و سعودیها و سایر شیوخ منطقه استفاده میکرده است. بیاد آوریم مارهای نظیر طالبان و فدائیان اسلام و القاعده و... در آستین امپریالیستهای انگلیس و آمریکا پرورش یافته اند. سرکوب نهضت‌های دموکراتیک منطقه نظیر جنبش ملی و دموکراتیک آذربایجان و کردستان ایران با رضایت و فشار

کامل و تهدیدات جهانی همین امپریالیستها بوده است که یک کارزار جهانی علیه این جنبشها در عرصه بین المللی براه انداخته بودند. این اعتراف گویای آن است که امپریالیست آمریکا حامی نقض حقوق بشر و سرکوب آزادیهای دموکراتیک و کشتار انقلابیون و آزادیخواهان در این منطقه بوده است. حال گرگ درنده توبه کار شده است. آیا میشود به این دروغ باور کرد؟

نخستین پرسشی که مطرح است حدود جغرافیائی خاور میانه است. آیا ترکیه و پاکستان و مراکش و لیبی و تونس و موریتانی بخشی از خاورمیانه محسوب میشوند؟ بگذریم از اینکه ترکیه خود را اروپائی میداند و آمریکا نیز این ادعاها را تقویت کرده و بزور مایل است ترکیه را وارد به اتحادیه اروپا نماید. حال اگر چنین باشد آنوقت باید منتظر بود تا مبتکر این طرح که "پل ولفوویتز" معاون وزارت دفاع آمریکاست نقش اساسی در این زمینه ایفاء کند. اروپائی ها و بویژه فرانسویها به آمریکائیا گوشزد کرده اند که خاور میانه بزرگ آنقدر متنوع و دارای شرایط نامتساوی است که با طرحهای مشابه نمیتوان در درون آنها دست بکار شد. از این گذشته همه ممالک خاور میانه در منطقه نفوذ امپریالیست آمریکا واقع نشده است. سوریه و لبنان، تونس و الجزایر و مراکش در منطقه نفوذ فرانسه است. آسیای میانه منطقه نفوذ روسیه محسوب میگردد. شکست این طرحها از هم اکنون روشن است. سنگ بزرگی که امپریالیست آمریکا برداشته است برای زدن نیست برای آن است که اهداف توسعه طلبانه خویش را با رنگهای دیگر متحقق گرداند. ترس اروپائیا این است که اقدامات بدون تعمق بتواند برای امپریالیسم به فاجعه منجر شود. عربستان سعودی، پاکستان، مصر و یا ممالک شمال افریقا را در نظر بگیریم، هر گونه انتخاب آزادی که در این ممالک صورت گیرد نه تنها به احتمال قوی قدرت را از طریق دموکراتیک بدست نیروهای ضد آمریکائی میدهد بلکه میتواند قدرت را بدست مسلمانان افراطی بدهد که ظاهراً آمریکا از نفوذ آنها وحشت دارد. دموکراسی به مفهوم رای اکثریت بدون توجه به ماهیت و مضمون سیاسی آن

تئوری "نبرد فرهنگها"ی "هانتیگتون" و مبارزه با اسلام، دامن زدن به جدالهای مذهبی

"برخورد میان تمدنها بزرگترین خطر برای صلح جهانی است. یک نظمی که مبتنی بر تمدن های جهانی باشد مطمئن ترین حافظ برای جلوگیری از جنگ جهانی است". (نقل از کتاب هانتیگتون، نبرد فرهنگها).

پروفسور هانتیگتون استاد یهودی دانشگاه هاروارد آمریکا در چند سال پیش با انتشار کتابش در مورد "نبرد فرهنگها" سنگ ذهنی مبارزه با اسلام، بودا، هندو، کنفوسیوس که بنظر وی تمدنهای عقب افتاده و دشمنان تمدن غرب هستند را بنا نهاد. وی پیشگویی کرد که پس از نبرد با کمونیسم (بخوانید رویونیسم-توفان) جهان غرب باید خود را برای نبرد با اسلام و سایر ادیان که گویا در پی تهاجم فرهنگی به ارزشهای معتبر عمومی غربی هستند آماده کند. تئوری جنگ صلیبی علیه اسلام برای نخستین بار از این مرجع برخاست. وی از "ویژگی عصر پس از جنگ سرد" سخن راند که آنرا در قالب تئوریهای خویش بیان داشت. البته در پس هر کدام از این پرچمهای مذهبی که آقای هانتیگتون افراشته بود چهره های ممالک چین، ژاپن، هندوستان که میتوانند احتمالاً رقبای سختی برای امپریالیستهای غربی شوند پنهان بود. دنیای اسلام از آن جهت مطرح میشد که بازار فروش عظیمی را از اندونزی تا اروپا و افریقا در بر میگرفت و بزرگترین منابع نفت و گاز جهان را در خود پنهان داشت. ایجاد رعب نسبت به ممالک مسلمان در افکار عمومی مردم غرب، ساختن لولونی از اسلام برای آنها طبیعتاً کار امپریالیستها و بویژه امپریالیست آمریکا را برای سیاست تهاجمی بعدی تسهیل و توجیه میکرد زیرا افکار عمومی از سالها قبل برای چنین روزهای اضطرابی با تئوری "نبرد فرهنگها" مهیا شده بود. این لشکر کشی علیه اسلام زمانی صورت میگرفت که امپریالیستها با مسلمانان بنیادگرای طالبان در افغانستان و یا در عربستان سعودی و یا حتی

خطر، “تگوبین دیم” یک ویتنامی تبعه آمریکا که از سالها پیش مقیم در شهر “لیک وود” نیوجرسی بود و تحت نظر سرهنگ لانسدیل آمریکائی یک گروه محلی “سیا” را در ویتنام اداره میکرد، با فاصله کوتاهی اول به نخست وزیری و بعد به ریاست جمهوری ویتنام رسید و اندکی پس از آن تمام اختیارات دیکتاتوری را قبضه کرد. درست در همان موقع، لیندن جانسون سناتور متنفذ کنگره - که بعدا رئیس جمهوری آمریکا شد - در سخنرانی معروفی در کنگره “تگوبین دیم” را “چرچیل آسیا” خواند و توضیح داد که او “تقوای جرج واشنگتن، شجاعت آندریو جاکسن و کاردانی فرانکلین روزولت را یکجا در خود گرد آورده است”. (اسناد محرمانه وزارت دفاع آمریکا Pentagone Papers منتشره در شماره ویژه نیویورک تایمز سال ۱۹۷۱ ص ۲۷).

همین “چرچیل آسیا” را ارتش آمریکا پس از شکستهای متناوب در ویتنام با یک کودتا سرنگون کرد و به قتل رسانید. تجربه ویتنام را امپریالیستها مجددا در شرایط جغرافیای سیاسی جهان بکار گرفته اند.

با این روش فقط حزب طبقه کارگر و در ایران حزب کار ایران (توفان) که مظهر حافظه تاریخی طبقه کارگر ایران است میتواند مبارزه کند و با کیاست در رهبری مبارزه مردم آنها را به سر منزل مقصود برساند. باید با تقویت حزب طبقه کارگر فرمان رهبری جنبشهای مردمی و نارضائی عمومی را به چنگ آورد. نزاع بر سر کسب رهبری جنبشهای اعتراضی و در بسیاری موارد برحق است. اگر در این مبارزه ضد انقلاب موفق به رهبری مبارزات مردم شود آنها را به بیراهه برده و مدت اسارت مردم ما را افزایش میدهد. باید طرح کودتای خزنده را با کیاست و سازماندهی طبقه کارگر و زحمتکشان به عکس آن بدل کرد و بورژوازی همدست امپریالیسم را منفرد گردانید. نمونه ونزوئلا که بسیج مردمی را در مقابل دسیسه امپریالیستی قرار داد و جبهه ارتجاع را درهم شکست تجربه موفقی است.

سابقه انتخابات دموکراتیک الجزایر را به ذهن متبادر میسازد که با قدرت نظامی دولت به خون کشیده شد. فراموش نکنیم که در این خاور میانه بزرگ بجز ایران و سوریه و فلسطین بقیه از دوستان، همکاران و حتی چاکران امپریالیست آمریکا محسوب میشوند. لیبی که تا دیروز تروریست، مستبد و کشوری شرور بود امروز پس از آنکه عابد و زاهد و مسلمان شده است دیگر بصورت کشور نمونه برای آمریکائیا و اروپائیا در آمده است. تروریست دیروز دموکرات امروز است. این ها همه از معجزات پیامبر جدیدی بنام جرج بوش است. حال سیل سرمایه گذاریهای خارجی به لیبی آغاز میشود و لیبی از طرح دخالت آمریکا در خاور میانه بیرون گذارده خواهد شد. دیگر امپریالیستها از انجام انتخابات آزاد و رعایت حقوق بشر در لیبی سخن نمیرانند. آنها خواهان آزادی احزاب نیستند و از دیکتاتور لیبی بعنوان انسان عاقل تجلیل به عمل میآورند. حتی به نوکران خود دستور میدهند که تحولات لیبی را بعنوان نمونه های مطلوب آمریکا تبلیغ کنند. امپریالیست آمریکا برای تسلط بر ثروتهای خاور میانه به طرح “دموکراتیزاسیون” خاور میانه نیازی ندارد زیرا هر دموکراتیزه کردنی مترادف با اخراج قدرتهای استعماری و از جمله آمریکا خواهد بود، منافع تاریخی امپریالیست آمریکا نشان میدهد که تنها آنها با تقویت دیکتاتورها و سرکوب دموکراسیها قادرند منافع خویش را در منطقه تامین کنند. لیکن نیاز به بازی این نمایش در آن است که میخواهند به بهانه این طرح ایران، سوریه و فلسطین را مورد تهدید قرار دهند و دخالتهای خویش را در این ممالک به بهانه “دموکراتیزاسیون” خاور میانه توجیه کنند. ما با نمونه های “دموکراتیزاسیون” نوع آمریکائی در عراق و افغانستان روبرو هستیم. آنها با این سیاست به حمایت اسرائیل آمده اند و به این بهانه که اسرائیل ظاهرا دموکرات و تنها کشور دموکراتیک منطقه است قصد دارند جنبش فلسطین را که گویا دموکراتیک نیست و باید ساختار حکومتی خویش را عوض کند و میراث عرفات را بدور اندازد و غیره... به تفرقه کشانده و بنفع

اسرائیل متلاشی کند. آنها در این رابطه از طرح غیر اتمی کردن خاور میانه حرف میزنند و در این میدان فقط گریبان ایران را که فاقد بمب اتم است چسبیده اند، حال آنکه هم اسرائیل سالهاست بمب اتمی دارد و اخیراً نیز قصد دارد با خرید زیر دریائیه‌های مدرن از آلمان آنها را با موشکهای اتمی مجهز کند و هم پاکستان که متحد آمریکاست دارای بمب اتمی است. عقل سلیم می طلبد که نخست این ممالک خلع سلاح شوند تا اعتماد جمعی در خاور میانه ایجاد شود. همین دوگانگی سیاست امپریالیست آمریکا در عمل حاکی است که آنچه آنها بنام “دموکراسی” بر زبان میاورند پوششی بر مقاصد آزمندانه و واقعی آنهاست. استبداد در ممالک زیر سلطه و عقب نگاهداشته شده جهان و خاور میانه آن روی دیگر دموکراسی در ممالک پیشرفته صنعتی سرمایه داری جهانی است. شکوفائی دموکراسی در یکی بدون اعمال استبداد و دیکتاتوری در دیگری مقدور نیست. دموکراسی و سرکوب خونین لازم و ملزوم یکدیگرند. مانند فقر و ثروت در جامعه سرمایه داری که لازم و ملزوم یکدیگرند. تجمل دموکراسی در ممالک پیشرفته سرمایه داری که بر کوهی از رفاه و ثروت اجتماعی استوار است، تنها باین جهت اجازه خودنمائی و جلوه گری را بخود میدهد که بر واقعیت سرکوب و دیکتاتوری و غارت ثروت‌های ممالک جهان استوار است. امپریالیست آمریکا نمیتواند دموکراسی واقعی را برای این ممالک به رسمیت بشناسد. طرح دموکراتیزه کردن خاور میانه یک طرح استعماری برای ادامه حضور امپریالیسم در منطقه است و باید با آن به مبارزه برخاست. این طرح یک طرح استعماری و دخالت جویانه در منطقه است که به بهانه مبارزه با تروریسم بدترین نوع دیکتاتوریه‌های فاشیستی را در منطقه مستقر میسازد و کنترل منطقه را بدست میگیرد. طرح دموکراسی کردن خاورمیانه همان طرح سرپوش بر تجاوز امپریالیستی به منطقه، از جمله به افغانستان و عراق و غارت منابع طبیعی این کشورهاست. این طرح در جائی باید عمل کند که از منابع سرشار انرژی و یا سایر مواد اولیه مهم

تشویق مردم به این خیانت ملی سینه سپر کرده اند و نمی فهمند که با این کار به خود کشتی سیاسی دست زده اند و تا حنجره در لجن فرو رفته اند. آنها با چند صله و درهم نمک گیر دربار پهلوی شده اند و در ستایش شاه قلم میزنند.

ما با این نمونه های جمع آوری امضاء و هیاهوهای امپریالیستی که نخست زمینه مسالمت آمیز را برای خونریزی خشونت بار آماده میکند، با این “شخصیت” سازی بی شخصیتها برای نخستین بار نیست که به صورت موفق و یا ناموفق روبرو هستیم. در ویتنام، در شیلی با پیش انداختن زنان بورژوازی حامی پینوشه و قابلمه بدست که جنبش قاشق زنی راه انداخته بودند، در رومانی، آلمان شرقی، یوگسلاوی سابق، در ونزوئلا جنبش بورژواهای وابسته و همدرستان امپریالیست علیه حکومت ملی “چاوس” که کودتای خانانانه امپریالیست آمریکا را به حمایت مردم در هم کوبید، در گرجستان، اوکراین و پاره ای ممالک دیگر روبرو بوده و هستیم. این سیاست “اوکرائینیزه” کردن امپریالیستی با هدف استقرار تسلط امپریالیسم و روی کار آوردن مهره های خود فروخته آنها در مبارزه با رقیب امپریالیستی و یا رژیمهای نامطلوب برای امپریالیستها صورت میگیرد. این سیاست از مدتها قبل با برنامه ریزی طولانی همراه با کار دراز مدت تبلیغاتی آماده میشود. تجربه “ایون ایلی یسکو” در رومانی که وی را سالها در لای پوست پیاز نگهداشته بودند، “جینجیچ” در یوگسلاوی، “ایاد علاوی”، “احمد الشلیبی” عمال “سیا” و رئیس جمهور آمریکائی عراق و دانشجوی سابق عراقی در آمریکا “غازی عجیل الیاور” که بیکیاره یادش آمده باید کت و شلوار و کراواتش را با لباس عربی عوض کند، “ساکا شویلی” دانشجوی گرجی آموزش دیده و تبعه آمریکا در گرجستان و.... در مقابل ماست، کوه فکری است که چشم خود را بر این واقعیات ببندیم. حال به تجربه فراموش شده ویتنام بنگریم:

“تشدید جنبش آزادیبخش ملی در هندوچین منافع امنیتی آمریکا را در خاور دور در معرض خطری جدی قرار میدهد.” در پی این اعلام

انتخاب نوع حکومت را باید به بعد از تغییر رژیم محول کرد به استراتژی جدیدی متوسل شده اند که ماهیتا با قبلی فرقی ندارد. بر اساس این استراتژی فراخوانی مبتنی بر "نظام دموکراسی لیبرالی" با حکومت "اکثریت" در چهارچوب اعلامیه حقوق بشر علم میشود که در مورد آینده حکومت ایران یعنی ماهیت قدرت سیاسی که اساس هر تحولی است سکوت میکند. این فراخوان از شاهپرستی دم نمیزند که موجب انزجار عمومی است، بلکه در عمل داریست حکومت سلطنتی را پی ریزی میکند.

فراخوانهاییکه تمایز روشنی با نظام منفور سلطنت که انقلاب شکوهمند بهمین آنرا طرد کرده است نکشد، فراخوانهاییکه به استقلال ایران و تمامیت ارضی ایران و نقش امپریالیسم و صهیونیسم بعنوان خطر بالقوه اشاره ای نداشته باشد، فراخوانهاییکه به اکثریت زحمتکش جامعه ایران تکیه نکند و از بدو امر دموکراسی مشکوک لیبرال - امپریالیستی را تبلیغ کند، فراخوانی که نخواهد دستآوردهای انقلاب ایران را برسمیت شناخته آنرا با نفی دیالکتیکی و نه نیهیلیستی در جهت تاریخی تکامل دهد و جمهوری منفور جمهوری اسلامی را به یک جمهوری دموکراتیک مردمی بدل کرده و ارتقاء دهد، فراخوانی که چشم به گذشته داشته باشد تا به آینده، فراخوانی در خدمت دشمنان مردم ایران، فراخوانی سلطنت طلبی، فراخوانی جرج بوشی و رامز فلدی، فراخوانی عقب مانده، فراخوانی است که در خدمت مردم ایران نیست. و عجیب نیست که تونی بلر و جک استراوو و رامزفلد و کالین پاول و آریل شارون و فرح دیبا نیز آنرا امضاء کنند، هر فرد معتبری که شتابزده و ناخواسته به زیر این فراخوان سیاه سلطنت طلبی امضاء بگذارد اعتبار خویش را از دست میدهد و باید از هم اکنون افشاء گردد تا نتواند در روند اوکرائینیزه کردن ایران در خدمت امپریالیستها و سلطنت طلبان حنجره بدرد. مسخره تر از همه نقش پاره ای روشنفکران، کارگردانان، فیلمسازان و نویسندگان و شاعرانی است که صد تا معلق زنده اند و از هول حلیم در دیگ افتاده اند. اینها در

برخوردار بوده و رژیمهایش حاضر نیستند بهر دستور امپریالیسم گردن بنهند. امپریالیست آمریکا با طرح دموکراتیزه کردن خاور میانه میخواهد میدان را از دست رفبای اروپائی خویش بدر آورد و آنها را به نفع خویش با حضور نوکران مستقیم خویش حفظ کند. هیچ ایرانی میهنپرستی نمیتواند خنجر خونینی را که امپریالیست آمریکا در پس تابلوی دموکراسی بدست گرفته است و میخواهد به میان کتف مردم ایران فرو کند نا دیده بگیرد. امپریالیست آمریکا اگر با این شانتاژها و تهدیدها منافعش تامین شود و هیات حاکمه ایران را در بست مهار کند و بزیر مهمیز خویش بکشد آنها را یکشنبه غسل تعمید داده و قذافی وار دموکرات میخواند و بریش مردم ایران میخندد. استقرار یک حکومت دموکراتیک در عربستان سعودی و کویت از محالات است. هم اکنون بیش از ده سال است که امپریالیستهای آمریکا در عربستان سعودی و کویت حضور مستقیم نظامی دارند. آیا این حضور مستقیم کافی نیست تا دموکراسی در این ممالک استوار گردد. عربستان سعودی حتی نام کشورش بنام خانواده سعودی است. درآمد حاصله از منابع نفتی این کشور که متعلق به مردم عربستان سعودی است و یک ثروت ملی است مستقیما به جیب این خانواده میرود. طایفه سعودی همه کاره عربستان سعودی است و با دست امپریالیست انگلستان بر سر کار آمده است. خانواده سعودی کشور عربستان را بمنزله ملک طلق خود در نظر میگیرد. عربستان سعودی در واقع خصوصی شده است و مردم آن رعایای کلیدداران کعبه اند. تغییر حکومت در عربستان سعودی باید حتی تغییر نام این کشور را به همراه داشته باشد. میلیاردها ثروت عربهای فاسد و دیکتاتور که ثروتهای ملی مردم عرب را دزدیده اند در بانکهای آمریکاست. با استقرار این مکانیسم نامرئی پولهای نفت پرداختی ناچیز شرکتهای بزرگ نفتی مجددا به ینگه دنیا برمیگردد و چاههای نفت عربستان سعودی خالی میگردد. دموکراسی واقعی در این کشور که باید با آزادی احزاب و مطبوعات و رسانه های گروهی و یک قوه قضائیه مستقل و غیر شرعی توأم باشد ناقوس مرگ منافع

امپریالیست آمریکا در عربستان است. استقرار دموکراسی و آزادیهای دموکراتیک وارداتی از بازار آمریکا که گویا بعد اشباع از آن در بنادر خود دارند تنها یک شوخی مسخره برای عوامریبی است. جنایاتی که شریعت اسلام در عربستان میکند و از جانب امپریالیستها پرده پوشی میشود ممکن نیست در ایران آخوندی اتفاق بیفتد. ولی مردم جهان از این همه عقب ماندگی رژیم حاکم طالبانی در عربستان چیزی نمیشنوند و نباید بشنوند. عربستان سعودی و پاکستان دو کشوری بوده اند که اسلام بنیادگرا را در دامان خویش پرورانده و به آن شیر داده اند. آنها اعزام هزاران هزار بنیادگرای مسلمان را با پول مردم عربستان و یاری سازمان امنیت پاکستان به افغانستان و ممالک افریقائی ممکن ساخته و سازمان داده اند. حکام عربستان سعودی مطمئن ترین متحدین امپریالیستها در منطقه بوده و در چاههای نفتی و شرکتهای بزرگ امپریالیستی شریک اند. جرج دبلیو بوش قادر نیست دستی به ترکیب عربستان سعودی و کویت بزند.

هستند افرادی مالیخولیائی و پرت از مرحله که فریب این تبلیغات گسترده را خورده و باین پندار واهی گرفتارند که گویا ضرورت جهانی شدن سرمایه الزما تحقق دموکراسی و حقوق بشر و آزادی انتخابات را در ممالک خاورمیانه می طلبد و این تهاجم امپریالیسم، تهاجم ارتش دموکراسی و مضامین لیبرالیسم غربی است که با هدف استقرار تمدن به این ممالک صورت می پذیرد. آنها مدعی هستند که مخالفین امپریالیستها مخالفین “مظاهر تمدن غرب” هستند و بعلت “تحریر فکری” به طبل تو خالی مبارزه ضد امپریالیستی میکوبند. آنها مبارزین صادق ضد امپریالیست و میهنپرست ایران را “کهنه اندیش” جلوه میدهند تا زمینه کهنه پرستی و استعمارزدگی خویش را از انظار عمومی پنهان کنند. یاران استعمار در ایران با خالی کردن مفهوم تمدن از ماهیت اجتماعی آن، با جا زدن استعمار بجای استقرار تمدن و نفی عقب ماندگی و تحریر، نفوذ امپریالیستهاى غارتگر را در خاور میانه توجیه کرده و بر ماهیت غارتگرانه آنها

جلگی آنها را در هاله ای بنام “مراجع بین المللی” و “دنیای آزاد” پوشانده اند خواست مردم ایران و نیروهای مترقی و دموکرات نیست و نمیتواند مورد تائید حزب ما باشد. برگذاری چنین انتخابات فرضی و خوشخیالانه در حالیکه قدرت سیاسی و اهرمهای سرکوب در دست رژیم است توهمی بیش نیست چنانچه مردم مجددا رای به بر چیده شدن نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی و یا طرد مجدد سلطنت بپردازند و جمهوری سوسیالیستی و یا حداقل جمهوری دموکراتیک و انقلابی مردمی را طلب کنند آنگاه بوقهای تبلیغاتی به صدا در میآید که در انتخابات تقلب شده است. تجزیه طلبان کرد و آذری و عرب و بلوچ که نوکر جرج دبلیو بوش و آریل شارون هستند تهدید به جدائی خواهند کرد و جنگ روانی آغاز خواهد شد. مانند رومانی و کویت “مرده ها” را از بیمارستانها و یا قبرستانها با یاری افراد سازمان امنیت داخلی و یا خارجی بنام “شهدا” به خیابان میآورند و به تحریک افکار عمومی میپردازند. سازمانهای صهیونیست ساخته ی “چپ”، رویونیستهای همدست امپریالیست با وعده اشغال چند مقام نان و آبدار با پشتک وارو زیر عنوان “در خدمت منافع ملی در شرایط خطیر کنونی” تسلیم طلبی خویش را توجیه خواهند کرد.

در مورد ایران کادرهای سیاسی آموزش دیده دانشگاهی توسط آموزگاران آمریکائی در آمریکا حضور دارند. آنها در پی آن هستند که نخست یک جنبش لیبرالی در ایران ناراضی و سرخورده از جنبش اصلاح طلبی بوجود آورند. جمع آوری امضاء برای رفتارندم بی دورنما که معلوم نیست چند هزار تایی آن جعلی و از همین نوع مرده های از قبر در آورده است، طرح شعارهای لیبرالی و کنار گذاردن خواستهای زحمتکشان با این دستاویز که نخست باید “همه پرسى” صورت گیرد و شعارهائی طرح شود که مقبولیت عمومی دارد، از زیر طرح خواستهای عدالت اجتماعی و حقوق زحمتکشان و برخورد به امپریالیسم و طرح مسئله ملی و حقوق خلقها در ایران فرار میکنند. آنها از استراتژی ورشکسته گذشته خود که میگفتند

مراجع جهانی غارتگر و استعمار طلب که رفتارشان را در سرکوب ملتها دیده ایم به رای مردم ایران هرگز اهمیت نمیدهند و این رای را تا زمانیکه به نفعشان نیست برسمیت نخواهند شناخت. طبیعتاً این همه بررسی یا فراندم سلطنتی باید در شرایطی صورت گیرد که نیروهای انقلابی امکان بسیج و تبلیغات کافی نداشته باشند.

آنها از تسلیم به موقع و حسابشده ارتش در زمان انقلاب به آخوندها تا از تعمیق و گسترش انقلاب و پیگیری آن ممانعت کنند تا رهبری آخوندها در آن تامین شود بسیار آموخته اند. امکانات آنها در مقابل تجهیزات عظیم جهانی نوکران امپریالیست که مثنی روشنفکر مایوس و آواره و بیکاره را فریب داده و با رهبران ایرانی تبار آمریکائی شده و آموزش دیده به ایران میآیند ذره ای در مقابل دریاست. مسلماً عوامل خود فروخته و کارکشته دشمن تلاش خواهند کرد بخشی از اپوزیسیون داخل ایران چه مراجع روحانی و چه مراجع و شخصیت‌های ملی-مذهبی را جلب کنند. حتی آنها تا جایی پیش خواهند رفت تا بخشی از حاکمیت را با وعده امان نامه و حفظ مذهب و احترام به مذهب که بیکاره از سنن غیر قابل انکار و ژنتیکی مردم ایران خواهد شد به سوی خود بکشند. خواست آنگونه "همه پرسی" که مرز تمایزی با سلطنت طلبان نکشد و حداقل گزینش جمهوری لائیک مردمی را طرح نکند یک خواست امپریالیستی است. خواست آنگونه "همه پرسی" که جمهوری غیر مذهبی را در مقابل حکومت ولایت فقیه کنونی طرح نماید ولی در پیرامون دورنمای این حرکت لال شود و آنرا مسکوت بگذارد و در مقابل خواست زحمتکشان و کارگران و عدالت اجتماعی از هم اکنون سکوت کند یک خواست لیبرالی و ضد منافع اکثریت مردم ایران یعنی زحمتکشان شهر و روستاست، خواست آنگونه "همه پرسی" که تکلیفش را با امپریالیست‌های جنایتکار که درگیر پیاده کردن "حقوق بشر" و ارزشهای "دنیای آزاد" در عراق هستند و میخواهند "انتخابات آزاد" زیر نظر "مراجع بین المللی" در کشور تحت اشغال برقرار کنند و امضاء کنندگان شاهپرست طرح زیر

پرده استتار میکشند. بنظر آنها تجاوز امپریالیست آمریکا به عراق برای استقرار دموکراسی و آزادی است و ماهیت این مبارزه مبارزه ای میان "اسلام سیاسی" و "تمدن" است که باید از آن به حمایت برخاست. آنها بر خلاف واقعیات مدعی میشوند که امپریالیست‌ها تغییر عقیده داده و باین نتیجه رسیده اند که در شرایط جهانی شدن سرمایه باید کلک دیکتاتور‌ها را کند و شکلی متناسب با وضع موجود بوجود آورد. بزعم آنها امپریالیست‌ها خواهان گسترش دموکراسی و تامین آزادیها و حقوق مدنی و رعایت حقوق بشر بوده و میخواهند انساندوستانه و بی غرض و مرض به عقب ماندگی اقتصادی این ممالک پایان دهند و ظاهراً برای خودشان شاخ درست کنند. لذا "دموکراتیزه" کردن خاورمیانه ناشی از این تغییر رای و خوابنا شدن امپریالیستی است. باید از این عقل‌های کل و پر مدعا و بی خرد پرسید این چگونه دموکراسی است که حتی به اعتراف خود شما تحققش به هوا و هوس امپریالیست‌ها و رای روزمره آنها بستگی دارد. تکلیف این ممالک در آینده که رای امپریالیست‌ها بر دیکتاتوری آشکار قرار گیرد چه میشود؟ اگر امپریالیست‌ها در شرایط دیگری به این نتیجه رسیدند که عقب ماندگی برای این ممالک بهترین دارو و دیکتاتوری بهترین مرحم است تکلیف این مردم چیست؟ آیا این اعتراف بیان واقعیت رخنه گری و مداخله جوئی و زورگوئی امپریالیست‌ها نیست که از دیده شما نیز پنهان نمانده است؟ در دنیائی که ارمغان دموکراسی و یا دیکتاتوری آن در دست امپریالیسم باشد سخنی از دموکراسی و آزادی گفتن ابله شمردن مردم است. چنین دنیائی خودش آزاد نیست. حال آنکه واقعیت کاملاً خلاف این تصور است. جهانی شدن سرمایه مترادف با تشدید اختناق و سرکوب ملتها و اشغال کشورها میباشد تا موانع راه سرمایه گذاریهای بی دردرس را به بهترین وجهی فراهم آورد. جهانی شدن سرمایه موجی از مقاومت مردمی را ایجاد خواهد کرد که باید با تمام قوا سرکوب شود. دیکتاتوری و خفقان ابزاری است که امپریالیسم و حکومت‌های محلی از آن برای اهداف خویش استفاده خواهند کرد. دموکراتیزه

کردن خاورمیانه همان نمایش مسخره افغانی و عراقی است که بر خون صدها هزار انسان آزاده بنا شده است. حتی ناظران سیاسی غربی متفق القولند که نمایش دموکراتیزه کردن خاور میانه به فلسطین، سوریه و ایران تا تحقق خواسته‌های امپریالیستها خاتمه مییابد.

استقرار دموکراسی اجتماعی در ایران تنها با دست همه خلقهای ایران و تحت رهبری طبقه کارگر امکان پذیر است. در غیر این صورت طبقات دیگر اجتماعی ایران ناچارند بعلت ماهیت استثماری خویش با ارتجاع جهانی کنار آمده و در درجه نخست دموکراسی را در پای این زنا شوئی مشروع قربانی کنند.

صهیونیستهای اسرائیل یکی از مشکلات خاور میانه هستند. آنها سالهاست که با نقض روشن موازین جهانی، بی توجهی به قطعنامه های سازمان ملل متحد و افکار عمومی مردم جهان به نقض آشکار حقوق بشر در داخل اسرائیل و سراسر کشور فلسطین مشغولند. در زندانهای مخوف آنها ده هزار زندانی سیاسی جا داده شده اند که بنام تروریستهای فلسطینی از حق حیات محروم شده اند. آنها سرزمین ملت دیگری را با زور و ارتکاب مستمر جنایت و بربریت و قیحانه ای اشغال کرده اند. این بربریت قرون وسطائی صهیونیستها که بربریت ملاها را در ایران روسفید کرده است مورد حمایت امپریالیست آمریکاست. امپریالیسم و صهیونیسم مشترکا در همه جنایات در خاور میانه شرکت دارند. اسرائیل سرمنشاء شرارت و جنایت در خاور میانه است. کشوری است مستبد، ضد دموکرات، نژاد پرست و متجاوز. آریل شارون رهبر این کشور که در انتخابات “دموکراتیک” انتخاب شده است جنایتکار جنگی است، همدست فالانژیستهای لبنانی بوده و در کشتار مردم بی دفاع اردوگاههای “صبرا” و “شتیلا” دست داشته است. حکومت اسرائیل یک حکومت تروریستی در منطقه است. وقتی جرج دبلیو بوش از طرح دموکراسی در خاور میانه سخن میراند و از انتقاد به اسرائیل نه تنها پرهیز کرده آنرا نمونه کشوری تشریح میکند که باید برای همه

اختیارشان گذارده اند برخوردارند. رژیم جمهوری اسلامی به خاطر ماهیت ارتجاعی و خیانتهای متعدد ضد ملی بشدت مورد نفرت عمومی است و از پایگاه طبقاتی نازکی در ایران برخوردار است که متشکل و مسلح است. در صورت بروز بحران، آخوندهای خریده شده فوراً تغییر روش داده و بسیاری از آنها فراری میشوند. مردم ایران حداقل خواهان آزادی، دموکراسی، استقلال و عدالت اجتماعی این خواسته های اساسی انقلاب شکوهمند بهمن هستند که نتوانستند به آن تحقق ببخشند. آنها بارها برای رفع سانسور، آزادی بیان و عقیده، آزادی تشکلهای سیاسی و حرفه ای، تحقق حقوق بشر بورژوائی، مجازات قاتلین قتلهای سیاسی به نمایشات خیابانی پرداخته و آماده اند حتی برای تحقق این خواسته‌های دموکراتیک بورژوائی قربانی دهند. سرخوردگی آنها از حرکت اصلاح طلبان حکومتی، خطر این را که شارلاتانهای سیاسی و افراد مشکوک را به صف نخست رهبری پرتاب کند محتمل کرده است. این رهبران سالهاست که برای چنین روزهایی آموزش دیده اند. تشبثات ضد انقلاب طرد شده امپریالیستی برای سرنگونی ضد انقلاب سیاه و حاکم داخلی نخست با نفی دست آوردهای انقلاب زیر عنوان “همه پرسی” و یا “همه با هم” صورت میگیرد تا راه را برای نفی تصمیم انقلابی مردم ایران در انقراض دودمان منفور پهلوی و به گور سپردن سلطنت در ایران مجددا هموار کند. آنها تبلیغ میکنند که خلع شاه و شاهنشاهی از ایران دموکراتیک نبوده و مورد قبول نیست. باید در یک انتخابات دموکراتیک زیر نظر آمریکا و اروپا از طریق سازمان ملل متحد و سایر مراجع جهانی مورد تأیید آنها از جمله “لخ والسائی لهستانی و ... بخت سلطنت را بار دیگر آزمود. و آنقدر آزمود تا مردم از خستگی استقراغ خویش را دوباره نوش جان کنند. آنها چنین جا میزنند که گویا این مراجع جهانی امپریالیستی و نوکران کراواتی آنها، غارتگر و مداخله جو، بی طرف و دموکرات هستند و قلبشان برای آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی در ایران میزند. آنها عاشق چشم ابروی زیبای ایرانی ها هستند. سلطنت طلبان و این

دولتهای خاور میانه به آن تاسی کنند، بوی تعفن دروغهای جدیدش بر ملا میگردد. تئوری دمکراتیزه کردن خاورمیانه تئوری چنگ اندازی و تسلط بر منطقه و منابع آن است. خلقهای منطقه باید پرچم مبارزه ضد امپریالیستی را علیه این تهاجم جدید ایدئولوژیک برافرازند و نشان دهند سرنگونی رژیمهای ضد انقلابی، ارتجاعی و هوادار آمریکا در خاورمیانه تنها در مبارزه بی امان ضد امپریالیستی و استقرار حکومتی مردمی متکی بر عدالت اجتماعی مقدور است. تضمین پیروزی چنین مبارزه ای بسیج طبقه کارگر و رهبری حزب طبقه کارگر است. در غیر این صورت طبقه کارگر چرخ پنجم عرابه ای خواهد شد که افسارش را بنیادگرایان مذهبی به کف خواهند گرفت. این است که یکی از شاخصهای مبارزه برای استقرار دموکراسی در منطقه باید مبارزه علیه امپریالیسم و صهیونیسم باشد. تقویت مبارزه دموکراتیک از ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی زمینه انحراف و رخنه امپریالیستها و صهیونیستها و نوکران داخلی آنها را در جنبشها مهیا میسازد.

دموکراسی برای خاورمیانه باید از اسرائیل و نابودی ایدئولوژی نژادپرستانه صهیونیسم آغاز شود. باید حقوق عادلانه خلق فلسطین برسمیت شناخته شود. دولت صهیونیستی اسرائیل باید سرزمین اشغالی فلسطین را ترک کند و بیت المقدس را تخلیه نماید و آبادی نشینهای یهودی را در اختیار ملت فلسطین قرار دهند. سه میلیون رانده شدگان فلسطینی بوسیله جنایتکاران صهیونیست باید به کشور ابناء اجدادی خویش بازگردند. فلسطین باید بتواند همچون کشور مستقلی امکان زیست و بقاء دائمی و مطوئن داشته باشد. اسرائیل باید از خرابکاری در منطقه تحریک اکراد ایران و عراق به تجزیه طلبی و دشمنی با سایر خلقهای منطقه دست بردارد. اسرائیل باید از حمایت از سلطنت طلبان ایران این دشمنان فراری و خائن به منافع خلقهای ایران دست بردارد. همه این اخلاگریها در منطقه، همه این تحریکات که سابقه طولانی دارد، دولت صهیونیستی اسرائیل را به یک غده سرطانی در منطقه بدل کرده است که باید با یک جراحی

....

در اغلب موارد، این کمکها از طریق سازمانهایی مانند "بنیاد کارنگی" یا گروه های همسو و متحد با جمهوریخواهان و دمکرات های آمریکا که آموزش در امور انتخابات را سازماندهی می کنند، یا فروم های حقوق بشری را تشکیل می دهند و یا به وسیله بعضی منابع خبری مستقل ارسال شده است.

.....

نگاهی گذرا و سریع به اسناد و مصاحبه ها نشان می دهد که آمریکا تا چه اندازه پول و کمک مالی در اوکراین مصرف کرده است. در این زمینه ریچارد بوچر، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا می گوید: "کمک مالی ما به دست خود کاندیداها نمی رسد، بلکه طی روندی به انستیتوها و نهادها پرداخت می شود تا یک انتخابات منصفانه و آزاد برگزار گردد."

...

وزارت امور خارجه آمریکا یک گروه از کارشناسان این وزارت خانه و بالغ بر ۴۸ میلیون دلار کمک مالی خود را برای اجرای برنامه های " برقراری دمکراسی" در جهان، در سال ۲۰۰۳ در اختیار " موسسه ملی دمکراسی" National Democratic Institute گذارده است. وزیر امور خارجه سابق آمریکا مادلین آلبرایت ریاست هیئت مدیره "موسسه ملی دمکراسی" را به عهده دارد...."

(نقل از مقاله "کمکهای مالی آمریکا به گروه های مخالف دولت اوکراین" نوشته میت کلی مفسر آشویتس پرس منتشره در نشریه شهروند ۱۷ ماه دسامبر ۲۰۰۴).

در مورد ایران نیز امپریالیست آمریکا در دستگاه حکومت، در دستگاه سرکوب و ماشین دولتی رسوخ کرده است و با اتکاء به حضور سنتی تاریخی آنها در ایران از نفوذ زیادی برخوردار است. در کنار امپریالیست آمریکا امپریالیستهای فرانسه و انگلستان، آلمان و صهیونیستهای اسرائیل نیز عوامل خویش را دارا میباشند، دشمنان مردم ایران از امکانات ماهواره ای و تبلیغاتی که امپریالیستها در

سریع بیکره منطقه را از وجود صهیونیسم نژادپرست پاک کرد و منطقه را به زندگی سلامت بازگردانید بطوریکه مذاهب مختلف به امر خصوصی افراد بدل شوند و مردم منطقه مستقل از اعتقادات مذهبی در کنار هم زیست مسالمت آمیز داشته باشند. باید به افسانه “امت اسلامی” و “ملت یهود” که در منطقه بانی فجایع ضد بشری اند پایان داد. هویت ملی را بر اساس تعلقات مذهبی تعیین نمیکنند. ایرانی یهودی همانقدر ایرانی است که زردتشتی، سنی، مسیحی، شیعه و یا لائیکهای ایرانی، ایرانی هستند. یک یهودی فلسطینی همانقدر فلسطینی است که یک مسیحی و یا مسلمان و یا کمونیست فلسطینی، فلسطینی است و بر دیگری برتری ندارد. فلسطین سرزمین مشترک همه آنهاست و کسی نمیتواند کسی را به جرم دارا بودن تعلقات گوناگون مذهبی از این سرزمین براند. دوران “هلوکاست” باید به سر رسد. تئوری “ملت یهود” یک تئوری صهیونیستی و نژاد پرستانه است که بر اساس قصص مذهبی یهودیان را “قوم برگزیده” و “نژاد برتر” میداند.

امپریالیست آمریکا که در مورد این غده چرکین و بدخیم سرطانی سکوت کرده است نمیتواند پزشک حاذق دموکراتی برای رفع بیماری دیکتاتوری استبدادی در خاور میانه باشند. در بهترین حالت آنها سرطان را به همه جا سرایت میدهند تا سلطه و نفوذ خویش را تقویت کنند. همه جمهوریهای مذهبی چه اسلامی و چه یهودی خطری برای بشریت مترقی و پیشرفت در منطقه هستند. تحقق دموکراسی در منطقه باید از اسرائیل آغاز گردد.

مبارزه با تروریسم یا سرکوب نهضت‌های آزادیبخش

مبارزه با “تروریسم” یکی از ابزارهای جدید ایدئولوژیک امپریالیسم برای تجاوز، سلطه‌گری و ایجاد تقوق خود در عرصه جهانی است. امپریالیست آمریکا هر کجا از “تروریسم” سخن میراند منظورش **نهضت‌های مقاومت ملی** و برآمدهای آزادیبخش است که در مقابل کولونیالیسم مدرن امپریالیستی سینه سپر کرده و برای

بالائی هاست و فشار مثنی پائینیهای سازمانیافته و همیشه بیکار در صحنه فشار کنترل شده برای تهدید رقیب است. ضد انقلاب، فرماندهی جهانی و قدرتمند و واحدی دارد و از همه امکانات برای پیروزی و انفراد حاکمیت‌های مستبد و منفور برخوردار است. این روشی است که امپریالیستها تا کنون با موفقیت البته نه در همه جا اعمال کرده و در آینده نیز اعمال میکنند. البته اگر چنین روشی طولانی شود و یا با موفقیت همراه نباشد از تجاوز مستقیم نظیر آنچه در عراق اتفاق افتاد و یا تجاوز سرپوشیده و عبور دادن هزاران نفر از مرزهای غیر قابل کنترل به داخل کشور مفروض نظیر رویدادهای رومانی بیاری مجارها و یوگسلاوها نیز رویگردان نیستند. در یوگسلاوی تمام تعهدات مشترک “کنفرانس برای همکاری و امنیت در اروپا” که شرط اجرایش برسمیت شناختن تمامیت ارضی و حاکمیت ملی این کشورها بود لگد مال میشود ولی در مورد اوکراین این موافقتنامه را بیکباره از داخل کشورها و بایگانی‌های خاک خورده بدر میاورند و نمایندگان اروپا و لهستان را راهی اوکراین میکنند. آنها در همه عرصه‌ها کار را به پیش میبرند و در شرایط مناسب ابزار مناسب آن شرایط را بر میگزینند. در اینجا نزاع بر سر تقوق در اروپای شرقی و تسلط برای بازارهای آن میان روسیه و اروپا و آمریکاست. مردم آلت دست این سیاست میشوند و قربانی “دموکراسی” و “رفراندوم” هستند. خوب است که باسنادی که اخیراً از جانب آسوشیند پرس منتشر شده است و نشریه “شهروند” در شماره ۹۴۷ خود مورخ ۱۷ دسامبر ۲۰۰۴ درج کرده است توجه کنیم.

“دولت بوش در دو سال گذشته بیش از ۶۵ میلیون دلار به سازمانهای سیاسی در اوکراین کمک رسانده است، تا رهبر مخالفان دولت اوکراین، ویکتور یوشچنکو با رهبران آمریکا تماس برقرار کند و در عین حال کمک شود تا نظرسنجی‌های برگزار شده در میان رای دهندگان نشان دهد که یوشچنکو برنده انتخابات ریاست جمهوری ماه گذشته بوده است.

برد، بزرگ کردن آدمهای بی شخصیت و ایجاد اعتبار بین المللی برای آنها تا به موقع به جبهه کودتا بپیوندند، دخالت مستقیم سیاستمداران امپریالیست در امور داخلی این ممالک، جلو انداختن سازمان ملل برای آماده سازی افکار عمومی، وارد کردن هزاران هزار آدمهای تعلیم دیده و آماده از خارج که تشخیص آنها از ساکنین بومی به سختی مقدور است و ایجاد یک سازمان قدرتمند موازی با دولت حاکم، فعال کردن مهره های خفته برای خرابکاری در درون و گردش به موقع برای تکمیل جنگ روانی، استفاده از نقاط ضعف حریف و شناسایی خواستها، آرزوها و امیال مردم و تبلیغ تحقق آرزوهای آنها و وعده ساختن بهشت برین در صورت پیروزی در انتخابات و یا کسب قدرت سیاسی، آمادگی تجاوز مسلحانه از خارج، فشار تجزیه طلبان به دولت مرکزی در داخل، بمب گذاری و ایجاد رعب و... پاره ای از اقداماتی است که تا کنون توسط امپریالیستها انجام شده و در آینده نیز انجام خواهد شد تا حکومتهای مترقی و یا حکومتهای ارتجاعی دیگر را که زیر نفوذ مستقیم آنها نبوده بیک امپریالیست رقیب سواری میدهند بی ضرر و سترون نمایند. این کودتا برای آنها کم خطر است زیرا از پائین با فشار حداقلی سازمانیافته، متشکل و مصمم، و از بالا توسط همه امکاناتی که از آن یاد شد بکار گرفته میشود. مهم این است که از همان لحظه نخست جنبش اعتراضی که از همه امکانات تجهیزاتی و مالی خارجی برخوردار است با سرایت دادن بیماری ایدئولوژی لیبرالیسم بورژوائی و زمین گیر کردن مردم "خطر" قدرت گرفتن نیروهای انقلابی و یا کمونیستی را به حداقل رسانده و آنها را منفرد میکنند. جنگ روانی و تبلیغاتی با "انقلاب نارنجی" و "انقلاب زرد، سبز و آبی و صورتی"، انقلاب همه رنگها بجز رنگ سرخ آغاز میشود چون برای فریب از جنبه بصری، "رنگ" ها نیز با نیرنگها بیشتر در میامیزند. رنگ مد شده را بهتر از صد نطق رنگ شده میتوان فهمید و سرتکان داد. روند کسب قدرت سیاسی در عرصه هائی جریان مییابد که از دسترسی طبقه کارگر خارج است، این نبرد در سطح

استقلال و آزادی کشورشان میروزمند. طبیعتا امپریالیستها هیچگاه اعتراف نخواهند کرد که بر علیه جنبشهای آزادیبخش مبارزه میکنند. چنین اعترافی آبروی آنها را خواهد برد. از زمان جنگ جهانی اول که با پیروزی سوسیالیسم به آخر رسید نظام فرتوت استعمار کهن فروپاشید و خلقهای جهان برای آزادی و استقلال خویش قد علم کردند. آنها در مقابل چه نیروئی از استقلال و تمامیت ارضی کشور خویش دفاع میکردند؟ طبیعتا در مقابل امپریالیستها، یعنی همان نظامهای بورژوا لیبرالی سرمایه داری در اروپا و آمریکا. ولی آیا شما یکبار به خاطر میآورید که این رژیمهای سرمایه داری به استعمار این ملل اذعان کرده باشند و خود را در غارت آنها، در قتل عام آنها مقصر بدانند؟ هرگز! تاریخ آنها مملو از این اکاذیب است که "تمدن" را برای این ملتهای "وحشی" به ارمغان برده اند و یا برای استقرار "آزادی و دموکراسی" برای "حمایت از ارزشهای دنیای آزاد" به این ممالک لشکر کشیده اند. چگونه میتوانند دلی که خود را دموکرات و آزادیخواه دانسته و از حقوق ملل در سازمان ملل متحد مرتبا سخن میرانند و اعلامیه حقوق بشر را چندین بار امضاء کرده اند، و در ممالکشان مجسمه های آزادی ساخته اند اعتراف کنند که کلاهبردار و راهزن هستند و ملتهای خویش را نیز مانند ملل غیر خودی تحت ستم قرار میدهند؟ باید به عقل رجوع کرد و بین ادعاهای پوچ امپریالیستها و ماهیت روشن اهدافشان تفاوت قایل شد. پرچم مبارزه ضد تروریسم که آنها برای فریب افکار عمومی و تفرقه در نهضت همبستگی بین المللی و پیوند مبارزه پرولتاریا و خلقهای تحت ستم از جیب بغلشان در آورده اند امر جدیدی نیست. آنها در گذشته نیز تجاوزات خویش را با فریبکاریهای دیگری توجیه میکردند. در اینجا جا دارد که از زبان نمایندگان امپریالیست آمریکا درک آنها را از مبارزه علیه "تروریسم" برملا کنیم. "برداشت حکومت ما از مفهوم تروریسم این است که کسی که در برابر ادعاهای ما قد بلند کند تروریست بالفطره ای است، و چنین

آدمی وقتیکه مورد حمله ما قرار میگیرد باید درستی این حمله را با همان اعتقادی که نسبت به کیفیتهای آسمانی وجود دارد قبول کند. حمله ما به چنین فردی، مشمول قوانین حقوقی مربوط به جنگ نمیشود، زیرا که این کار ما جنگ نیست بلکه یک جهاد مقدس صلیبی است. بر اساس این برداشت، تروریست کسی است که علیه حمله ما از خود دفاع میکند، مثلاً از آن نوع کاری که ساندنیست‌ها در نیکاراگوا میکنند.“ (Flora Lewis در نیویورک تایمز و اینترناشنال هرالد تریبون، ۲۲-۲۳ فوریه ۱۹۸۶).

مفهوم این سخنان روشن است تروریست “خوب و بد” دارد. تروریست‌های “بد” تروریست‌هایی هستند که بر ما هستند و تروریست‌های “خوب” تروریست‌هایی که با ما هستند. تروریست‌های ما و تروریست‌های آنها. این است تقسیم‌بندی امپریالیستی.

این سخنان که در ۱۹۸۶ منتشر شده شباهت بی اندازه‌ای با همان واژه‌هایی دارد که جرج دبلیو بوش در توجیه تجاوز وحشیانه‌اش به عراق در سالهای ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ بر زبان رانده است. در آنجا نیز سخن از یک “جهاد صلیبی” بر علیه کسانی است که مشمول قوانین حقوقی مربوط به جنگ نیستند و نمیشوند. آنها “جنگجویان غیر قانونی” هستند که شکنجه آنها نیز مجاز است و باید با هر وسیله‌ای آنها را بنام تروریست نابود کرد. امروز کسی نیست که از فاجعه “ابو غریب” و یا “گوانتانامو” چیزی نداند و برپیش این دوروی امپریالیستی نخندد. ولی امپریالیست‌ها را با حقایق کاری نیست. آنها به تاثیر “قدرت تکرار” در ساخت افکار عمومی مینازند. آنها تروریست‌های “بد” را به سختی زیر سایه مشاوران و کارشناسان حقوقی تنبیه میکنند. زندانهای عراق مملو از ۵۰ هزار تروریست “بد” است. و دویست هزار تروریست “بد” در عملیات مسلحانه شرکت دارند. و بیست میلیون تروریست “بد” از آنها در عراق حمایت میکنند.

بوش و ریگان و بقیه شرکا از جهاد صلیبی علیه تروریسم سخن میرانند و میراندند ولی شکل این جهاد صلیبی در آمریکای جنوبی با

میگویند بر ملا ساخت و نشان داد که تنها گزینش انسانی در مقابل این هجوم همه جانبه سرمایه‌های کشورهای امپریالیستی و شرکتهای چند ملیتی استقرار یک نظام سوسیالیستی است.

ابزار کودتای خرنده، مکمل مبارزه ایدئولوژیک امپریالیست‌هاست

یکی از روش‌هایی که در درجه نخست امپریالیست آمریکا مورد استفاده قرار داد کودتای خرنده است. این کودتا بر چندین ستون استوار است. نخست فشار اقتصادی، سپس فشار سیاسی، و دیگر هجوم ایدئولوژیک و تبلیغاتی از طریق شبکه اینترنت، ماهواره، ایستگاههای رادیویی و رسانه‌های همگانی، سازمانهای عظیم جاسوسی و بر پائی سیستم مخابرات مستقل زیر لوای تبادل خبر از طریق افراد علاقمند غیر حرفه‌ای به رشته مخابرات و یا خبرنگاران و فیلمبرداران آماتور که همیشه سر بزنگاه همه جا حضور فعال دارند و بدون چشم داشت و حاتم طائی وار از جیبشان بضع امپریالیسم خرج کرده و از مال پدری میخورند و “خطرمرگ” را دیوانه وار به جان میخرند، و یا توزیع پول و یا توزیع وسیع کالاهائیکه مردم سالها بعلت کمبود طالب آنها بوده اند برای جلب افکار عمومی و جمع آوری سیاهی لشکر، جنگ روانی و ایجاد تزلزل در ارکان دولتی و دادن رشوه و خریدن و اجیر کردن برخی از مهره‌های ضعیف حاکمیت با وعده تامین آتی زندگی آنها و دادن امان نامه به آنها، خریدن و ساختن “قهرمانان ملی” از دزدها و عناصر تحت تعقیب و ناراضی و آماده خیانت، از راه تبلیغات و شرفیابی خدمت روسای ممالک بزرگ امپریالیستی و ابراز تمکین نسبت به آنها، اجیر کردن پاره‌ای روشنفکران آشفته فکر و خود فروخته با هندوانه گذاردن به زیر بغل آنها و تقویت غول خفته اندویدوآلیسم در آنها با این شگرد که آثار بی ارزش آنها شایسته دریافت جایزه نوبل است و حاکمیت غیر دموکراتیک تا کنون مانع بوده است که بشریت به این استعدادهای خفته و سرکوب شده آنها پی

جهانی و این بار در خدمت سرمایه های فراملیتی به اجراء در می‌آیند.

تجربه کشور آرژانتین بهترین نمونه است. این کشور سومین بدهکار بزرگ دنیا به صندوق بین المللی پول است. مقدار بدهی وی به ۱۰۲ میلیارد دلار میرسد. وضع طوری است که بانکهای آرژانتین قادر به پرداخت پس اندازهای مردم نیستند و ارزش پول وحشتناک سقوط کرده و بهای کالاهای مورد نیاز عمومی به نحو سرسام آور افزایش یافته است. زحمتکشان آرژانتینی باید جور سودهای کلان صندوق بین المللی پول را بکشند. رژیم جدید آرژانتین برای “نجات کشور” به فروش اوراق قرضه با ۷۰ درصد زیر قیمت اسمی پرداخته است و طلبکاران را به تعویض اوراق قرضه با اسناد جدید کم ارزشتر دعوت میکند. حتی اگر این سیاست اقتصادی دولت آرژانتین که بار بحران را بدوش اکثریت مردم آرژانتین منتقل میکند با موفقیت رویرو شود، هنوز بدهکاری آرژانتین بنا بر اظهار نظر مطبوعات معتبر جهانی ۷۰ تا ۸۰ درصد توان اقتصادی این کشور را در بر میگیرد. آرژانتین به پاس رهنمودهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به یک کشور ورشکسته بدل شده است.

این اهرمهای اقتصادی ابزاری است که سران قدرتمند ۸ کشور بزرگ صنعتی جهان در دست دارند تا به خواستهای خویش تحقق بخشند. این سران هر چند یکبار بدور هم جمع میشوند تا نتایج سیاست جهانی کردن سرمایه و نتایج اجتماعی و تناسب قوای خویش را در این نشستها بسنجند و برنامه های مشترک آتیه را بر اساس توافقات یا عدم توافقات خویش تنظیم نمایند. جهانی شدن سرمایه بر اساس قانون اساسی تدوین شده سرمایه داری یعنی موافقتنامه چند جانبه سرمایه گذاری میان شرکتهای فراملیتی (ام.آ.آی. M.A.I) که مصوب پاره ای ممالک و شرکتهای چند ملیتی در آغاز هزاره سوم بود عملی میگردد و میخواید دنیا را میان امپریالیستها به تناسب نیرو تقسیم کند. مبارزه با جهانی شدن سرمایه اقدامی انقلابی است زیرا در این مبارزه میتوان نیات واقعی آنها و دروغهایی را که

عراق متفاوت است. علیرغم اینکه ماهیت هر دوی آنها یکی است. مثلا در این جهاد صلیبی ساندنیستهای غیر مسلمان نیکاراگوئه را میشود با تروریستهای ضد انقلابی نیکاراگوئه که در هندوراس توسط سازمان “سیا” آموزش میدیدند و هزینه های آنها نیز بطور غیر قانونی از فروش تسلیحات به رژیم مسلمان آیت الله خمینی تامین میشد، سرکوب کرد و به قتل رسانید. این جهاد صلیبی بر ضد غیر مسلمان، بیاری غیر مستقیم مسلمان که در زمان ریاست جمهوری آقای رونالد ریگان اتفاق افتاد بنام ماجرای “ایران کنترال” مشهور شد و در تاریخ به ثبت رسید. صلیب این جهاد بر ضد مسیحیان نیکاراگوئه بود.

آقای پینز Pines رئیس بنیاد هریتیج Heritage سازمان نیرومند و متنفذی که پرزیدنت ریگان عموماً برنامه های اجتماعی و سیاسی خود را بر اساس رهنمودهای ایدئولوژیک آن تنظیم میکرد در مقاله ای در برخورد به سازمان ملل متحد که خاری در چشم آنها بود عنوان کرد: “این سازمان ملل متحد به نهضت هائی مانند “سازمان آزادیبخش فلسطین، یا “سازمان آزادیبخش صحرا” (پولیساریو) مواضعی تقریباً رسمی داده و آنها را بجای سازمانهای تروریستی، اعضاء قابل قبول یک جامعه بین المللی بشمار آورده است، در صورتیکه همین سازمان رژیم های محترمی را چون حکومتهای آفریقای جنوبی (در زمانی که نژاد پرستان بر سر کار بودند و ماندلا در زندان بسر میبرد-توفان) و شیلی (در زمان حکومت جنایتکار و کودتائی آگوستینو پینوشه- توفان) مورد بی احترامی قرار میدهد و آنها را اعضاء نامطلوب سازمان می شمارد. وقتی که سازمان ملل متحد تصمیماتی در جهت خلاف مصالح ایالات متحده و آزادی جهانی بازرگانی میگیرد، نباید به مجمع عمومی چنین سازمانی اجازه داده شود که به صورت یک مجتمع جهانی قانونی و مشروع اظهار وجود کند.” (نقل از کتاب the papers of the Committee on the Present Dangers Alerting America چاپ واشنگتن ۱۹۸۴ ص ۳۷۳).

این اظهارات که از زبان مسئولان و اندیشمندان حکومت آمریکا بیان میشود بیان ماهیت تفکر این امپریالیست خونخوار است. قلدرمنشی و زورگوئی این امپریالیست واقعا مشمئز کننده است. چنین جانوری نمیتواند مظهر و مبشر دموکراسی و آزادی باشد بر عکس سرچشمه تروریسم دولتی و خفقان و آزادی کشی است.

اهرمهای اقتصادی نفوذ امپریالیستی

امپریالیستها برای نفوذ در کشورها بنیادها و موسسات جهانی ساخته و پرداخته اند تا بتوانند، از طریق آنها تحول اقتصادی و جهت تحول اقتصادی در ممالک زیر سلطه را در اختیار خود در آورند. نظم نوین جهانی مجموعه ای از سیاستهای امپریالیست آمریکا است که در زمینه اقتصادی لیبرالیسم نوین را عرضه کرده و در عرصه نظامی به ارتش مستقل آمریکا و یا به ارتش ناتو متوسل میشود. این تصمیم به تجاوز همواره با کوهی از توجیها ت ایدئولوژیک و حقوقی و اکاذیب و سیل تبلیغاتی عوامفریبانه صورت میگیرد. این یورش نخست در زیر پوشش موافقتنامه چند جانبه سرمایه گذاری (ام. آ. ای.) میان شرکتهای فراملیتی و سایر پیمانهای منطقهای سرمایه گذاری در جهت تسهیل انحصار و صدور سرمایه، کنترل بازار سرمایه و منافع تجاری و تامین سودهای کلان برای شرکتهای فراملیتی و در یک کلام رقیت ملل صورت پذیرفت. نتیجه این سیاستهای نئو لیبرالی تشدید استثمار طبقه کارگر و غارت ملل است. بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در کنار سازمان تجارت جهانی از ابزارهای نفوذ اقتصادی امپریالیستها در جهان هستند. آنها کشورهای جهان را برای اینکه بهترین و مناسبترین شرایط را برای حضور سرمایه های خارجی فراهم آورند تحت فشار میگذارند. این شرایط مناسب از نظر موسسات مالی و استعماری معنی دیگری ندارند جز اینکه امکانات کسب سود بالاتری برای سرمایه های امپریالیستی در این ممالک فراهم گردد.

فراهم شدن این شرایط مناسب بدان معناست که دستمزد طبقه کارگر به حداقل ممکن تنزل کند، هزینه بیمه های درمانی، ایمنی کار، حقوق بازنشستگی، روزهای مرخصی کاهش یابد. قوانین حفظ سلامت محیط زیست از جانب این دول نادیده گرفته شود. قوانین کار که تا حدودی از حقوق کارگران حمایت می کنند بصورت بنیادی تغییر کنند و اتحادیه های کارگری منحل شوند، حق اعتصاب از طبقه کارگر سلب گردد و طبقه کارگر بی سلاح و بی دفاع به کام نهنگان انحصارات جهانی فرو افکنده شوند.

از طریق این ساز و کار، مقدار وام و شرایط پرداخت وام، نوع و مقدار سرمایه گذاریها، عرصه های لازم و مناسب برای سرمایه گذاری، همه و همه از طریق بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تعیین میشوند. امپریالیستها از این وسایل برای هدایت سیاست خود سود میجویند. روشن است عرصه های مناسب سرمایه گذاری آن عرصه هایی خواهد بود که نه برای کشور مفروض بلکه برای سرمایه سرمایه داران مناسب است. امپریالیستها که سیاست جهانی شدن سرمایه را با زور اقتصادی و سیاسی تحت نام لیبرالیسم نوین به جلو میبرند از ابزار سازمان تجارت جهانی برای زدودن مرزهای جغرافیائی میان کشورها و حذف نظارت گمرکی دولتهای ملی نیز سود میجویند. دول امپریالیستی و بویژه امپریالیست آمریکا در این ارگانها از نفوذ تعیین کننده ای برخوردار است و استراتژی مالی خویش را بر این نهادها تحمیل میکند. آنها از این ابزارهای اقتصادی برای فشار سیاسی به ممالک، تحریم و محاصره اقتصادی آنها استفاده میکنند. این روش استعماری نوین است که امکان چنگ اندازی دول استعماری بر گمرک و واردات بی حساب و صادرات غیر قابل کنترل ممالک مفروض و به ظاهر مستقل را فراهم میآورد. استعمار در پس پرده الزامات اقتصادی پنهان میشود. سابقا دول دست نشانده اختیار گمرکات خویش را در قبال دریافت وامهای خارجی در اختیار ممالک امپریالیستی قرار میدادند که به فقر و اسارت ملتها منجر میشد. همان سیاست در قالب سازمان تجارت